حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
معاونت آموزش و پژوهش

درسنامه

آشنایی با تاریخ اسلام ۲

سید علی میرشریفی

بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام (پیام آور رحمت)

نویسنده:

علی میرشریفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام (پیام‌آور رحمت) جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرشریفی، علی، ۱۳۳۷-

عنوان و نام پدیدآور : درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام(پیام‌آور رحمت) / علی میرشریفی؛ تدوین و آماده‌سازی معاونت آموزش و پژوهش [بعثه مقام معظم رهبری]؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، معاونت آموزش و پژوهش.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲ ج.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال: ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۳۰-۱ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۳۱-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱(چاپ اول).

یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : کتاب حاضر قبلا تحت عنوان« پیام‌آور رحمت» توسط انتشارات سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی در سال ۱۳۸۵ به صورت مجزا منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : پیام‌آور رحمت.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : بعثه مقام معظم رهبری در امور حج و زیارت. معاونت آموزش و پژوهش

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. معاونت آموزش و پژوهش

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/م۹۱۷پ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۳۳۲۲۲

ص:۱

جلد دوم

درآمد

ص:۲

ص:۳

ص:۴

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

در جلد اول درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام (پیام‌آور رحمت) فصل اول که شامل مباحث دوران قبل از بعثت و عصر جاهلیت است و فصل دوم که در بردارنده دوران بعد از بعثت و تاریخ دعوت به اسلام در مکه و حوادث مربوط به آن است و نیز پاره‌ای از مباحث فصل سوم که محتوی مقداری از مطالب دوران بعد از هجرت در مدینه و نیز جنگ‌های بدر، احد، حمراء الاسد، بنی‌نضیر، ذات الرقاع و دومهٔ الجندل است گذشت. از پانزده درسی که کتاب درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام حاوی آن است، هشت درس آن در جلد اول آمده و هفت درس دیگر آن که شامل بقیه مباحث و مطالب دوران پس از هجرت است در این جلد یعنی جلد دوم آمده که از درس نهم و از جنگ احزاب (خندق) آغاز می‌شود و با سرگذشت رحلت رسول خدا (ص) کتاب نیز خاتمه می‌یابد و فهرست منابع و مآخذ کتاب در پایان آن درج شده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳

درس نهم جنگ احزاب ...، و دوران تثبیت قدرت

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علل وقوع جنگ احزاب را بررسی کنیم.
- موقعیت مکانی جنگ احزاب را بدانیم.
- به چگونگی وقایع جنگ احزاب پی ببریم.
- با نظر قرآن در مورد جنگ احزاب آشنا شویم.
- علل شکست مشرکان در جنگ احزاب را بدانیم.
- چگونگی جنگ بنی قریظه را بدانیم.

در این درس به جنگ احزاب، علت وقوع آن، موقعیت مکانی آن، حفر خندق به پیشنهاد سلمان فارسی، پیمان شکنی یهود به تحریک ابوسفیان، رشادت حضرت علی (ع) در از پای در آوردن عمرو بن عبدود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴

که از پهلوانـان نامـدار عرب بود، نگـاه قرآن به جنـگ احزاب، علـل هزیمت سـپاه شـرک، پایان یافتن اقتـدار قریش در نتیجه جنگ احزاب، علت رخداد جنگ بنی قریظه و در نهایت اسارت آنان به دست سپاه اسلام خواهیم پرداخت.

جنگ احزاب (خندق)

پیروزی پیامبر (ص) در جنگ بنی‌نضـیر و اخراج آنان از مدینه و سرکوبی برخی قبیله‌های سرکش عرب در جنگ‌های ذات الرقاع و دومۀالجندل و حضور فعال و مقتدرانه در بدر الموعد تا اندازه‌ای شـکست مسـلمانان را در احد جبران کرد و موجب تضعیف قریش و یهودیان گردید. عدم حضور قریش در سـرزمین بدر و تخلف ابوسفیان از وعده خویش، موقعیت قریش را متزلزل ساخت و تداوم سروری آنان را در بین قبایل جزیرۀ العرب با خطر جـدی روبه‌رو کرد. سـران قریش تصـمیم گرفتند این مشـکل بزرگ را به هر نوع که شـده حل کننـد و به اصـطلاح خودشان از دست رسول خـدا (ص) و مسـلمانان راحت شونـد. بنابراین برای جنگ با حضـرت به جمع‌آوری اموال پرداختند و هزینه جنگ خندق را بر دوش اهل مکه نهادند به‌طوری که تمام مردم کم و بیش کمک کردند.

از دیگر سوی یهودیـان اخراجی بنی‌نضـیر بـا سـران یهود خیـبر تجمع و توطئه جنـگ بر ضـد مسـلمانان را طراحی کردنـد. به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۲۲۵ و واقدی ۲/ ۴۴۱ سَـلّام بن ابی‌الحُقیق، حُیی بن اخْطَب، کنانۀ بن ربیع و هَوْذۀ بن قیس همراه عده‌ای دیگر رهسپار مکه شدند و نزد سران قریش رفتند و آنان را به جنگ با رسول خدا (ص) فرا خواندند. ابوسفیان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵

گفت: ای یهودیان شما اهل دانش و کتاب پیشین هستید، دین ما بهتر است یا دین محمد؟ یهودیان برخلاف عقیده خود شرک و بت‌پرستی را بر توحید ترجیح داده و گفتند بلکه دین شما از دین محمد بهتر است و شما از او به حق نزدیک‌ترید. خداوند آیه پنجاه و یک سوره نساء را در مذمت و تقبیح آنان نازل کرد:

أ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هَؤُلاءِ أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا.

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب به آنان داده شده به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند و به کافران می‌گویند اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت یافته‌ترند.

باری، قریش از پاسخ یهودیان شاد و در جنگ با رسول خدا راسخ‌تر شدند. سپس پنجاه نفر از سران طوایف با یکدیگر هم‌پیمان گشتند و در کنار پرده کعبه گرد آمده سوگند یاد کردند که تا آخرین نفر بر ضد رسول خدا (ص) بجنگند.

یهودیان نیز غَطَفان و بنی‌سُلیم را با خود متحد کردند و قرار شد در ازای شرکت قبیله غَطَفان خرمای یک سال خیبر و یا به قولی نصف آن را به آنان بدهند. سرانجام از تمامی قبایل ده هزار نیرو، ششصد اسب و چندین هزار شتر در قالب سه لشکر آماده شدند. فرماندهی کل سپاه با ابوسفیان بود. گویا حجاز تا آن روز در هیچ یک از جنگ‌های خود چنین سپاه بزرگی را ندیده یا کم دیده بود.

شورای جنگی مدینه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶

سوارانی از قبیله خزاعه چهار روزه خود را به مدینه رساندند و رسول خدا (ص) را از حرکت سپاه بزرگ قریش مطلع ساختند. به روایت شیخ صدوق در خصال/ ۳۶۸ امیرالمؤمنین فرمود جبرئیل بر پیامبر نازل شد و او را از این مطلب آگاه کرد. واقدی ۲/ ۴۴۴ گوید: حضرت یاران خود را از حمله قریب‌الوقوع قریش باخبر ساخت و آنان را موعظه کرد و فرمود اگر شکیبایی و پرهیزکاری کنند پیروز خواهند شد و مردم را به اطاعت از خدا و رسول او فرا خواند. آن‌گاه درباره جنگ به مشورت پرداخت و از آنان پرسید برای پیکار با دشمن به بیرون مدینه بروند یا در مدینه بمانند؟ نظر مسلمانان در این مورد مختلف بود.

سلمان گفت: ای رسول خدا (ص) روزگاری که ما در سرزمین فارس بودیم و از سواران دشمن بیم داشتیم در اطراف خود خندق می‌کندیم. مسلمانان نظر سلمان را پسندیدند و با توجه به خسارتی که در جنگ احد متحمل شده بودند بیشتر مایل بودند که در داخل مدینه بمانند. پیامبر (ص) سوار اسب شد و همراه تنی چند از اصحاب برای تعیین مکان حفر خندق و اردوگاه سپاه بیرون رفت. قرار شد در دامنه کوه سَلْع اردو بزنند و کوه را پشت سر قرار دهند و حفر خندق را از ناحیه مَذاذ شروع و به ذُباب و راتِج ختم کنند. پیامبر همان روز فرمان حفر خندق را صادر کرد. از ناحیه راتِج تا کوه ذُباب که قسمت شرقی بود به مهاجران واگذار گردید و از ناحیه کوه ذُباب تا کوه بنی‌عبید به انصار سپرده شد.

پیامبر (ص) هر چهل ذراع را به ده نفر سپرد و این‌جا بود که بر سر سلمان که به تنهایی به جای ده مرد کار می‌کرد نزاع شد. انصار مدعی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷

بودنـد سـلمان از انصار است و مهاجران می‌گفتنـد او از مهاجران است و هر یک خواهان آن بودند که سـلمان را نزد خود ببرند. در این بین پیامبر داوری کرد و با سخن تاریخی خود به کشمکش انصار و مهاجر خاتمه داد و فرمود:

«سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ».

سلمان از ما اهل‌بیت است.

مسلمانانی که سهم خود را حفر می‌کردند به یاری کسانی می‌شتافتند که هنوز سهم خود را نکنده بودند.

به روایت ابن اسـحاق ۳/ ۲۳۰ سـلمان گویـد: «من در نـاحیه‌ای از حفر خنـدق به سـنگ بزرگی برخوردم که کـار را دشوار ساخت. رسول خدا (ص) آمد کلنگ را از من گرفت سه بار به آن زد که هر بار برقی از زیر کلنگ جهید. پرسـیدم: ای رسول خدا این برق چه بود؟ فرمود: «خداوند با برق نخستین یمن و با برق دوم شام و مغرب و با برق سوم مشرق زمین را برای من فتح کرد».

موقعیت و مشخصات خندق

همان گونه که در جنگ احد گفته شد مکه در جنوب مدینه قرار دارد و به طور طبیعی باید خندق در ناحیه جنوب بر سـر راه قریش حفر می‌شـد، با این وصف چرا در شـمال مدینه حفر شد؟ پاسخ همان است که در جنگ احد گفته شد. یعنی مدینه یک حالت نعل اسبی داشت که سه طرف آن را کوه، ساختمان و نخلسـتان پوشانده بود و ورود یک سـپاه بزرگ فقط از ناحیه شـمال ممکن بود. به قول سمهودی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸

در وفاء الوفاء ۴/ ۱۲۰۵ با حفر خندق در سمت شمال حصار شهر کامل شد و دیگر راه ورود برای سپاه شرک نماند. اما حدود و مشخصات خندق به‌طور دقیق در متون سیره و تاریخ ذکر نشده است.

محققان و نویسندگان متأخر از روی برخی قراین حدود و اندازه آن را متفاوت گفته‌اند. به نقل واقدی ۲/ ۴۴۷ عمق خندق پنج ذراع بوده است که حدود دو متر و نیم می‌شود. با توجه به گزارشی که گفته عمق خندق بلندتر از قامت یک انسان بوده و اگر شخصی در آن می‌ایستاد دیگر دیده نمی‌شده این اندازه صحیح‌تر به نظر می‌رسد. عرض آن هم گویا حدود دو متر و نیم تا سه متر بوده که انسان پیاده و سواره به راحتی نمی‌توانسته از آن عبور کند. طول خندق را پنج هزار ذراع نوشته‌اند که قریب نیم فرسخ می‌شود. اگر سه هزار نیرویی که در جنگ احزاب حاضر شدند در حفر خندق هم شرکت نموده و همان‌طور که تصریح شده هر نفر هم چهار ذراع حفر کرده باشند طول خندق دوازده هزار ذراع بوده است، یعنی حدود یک فرسخ و این دقیق‌تر به نظر می‌رسد. محمد حمیدالله حیدرآبادی هم در کتاب رسول اکرم در میدان جنگ/ ۱۱۴ گفته است: «شخصاً بعد از رسیدگی به وضع خندق چنین استنباط می‌کنم که طول اصلی آن در حدود پنج کیلومتر و نیم بوده است». واقدی ۲/ ۴۵۴ گوید: خندق به مدت شش روز حفر شد.

حرکت به سوی دشمن

ابن اسحاق ۳/ ۲۳۰ گوید: چون رسول خدا (ص) از حفر خندق فراغت یافت سپاهیان شرک متشکل از احزاب مختلف عرب به نزدیک مدینه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹

رسیدند. قریش و هم‌پیمانانشان از بنی کنانه و مردم تِهامه در ناحیه‌ای از رُومَه، میان جُرْف و زَغابه در وادی عقیق فرود آمدند. غطفان و پیروانشان از مردم نجد در ناحیه‌ای از نَقْما تا کنار احد جای گرفتند. پیامبر (ص)، ابن ام‌مکتوم را در مدینه به جای خود گذاشت و دستور داد زنان و کودکان را در برج‌ها و کوشک‌ها جای دادند و پرچم مهاجران را به علی بن ابی‌طالب و پرچم انصار را به سعد بن عباده داد و با سه هزار نفر از مدینه خارج شد و در دامنه کوه سَلْع فرود آمد و آن‌جا را لشکرگاه خود قرار داد. کوه سَلْع پشت سر و خندق در مقابل حضرت بود و بین سپاه اسلام و سپاه شرک خندق قرار داشت.

پیمان‌شکنی یهود

به روایت واقدی ۲/ ۴۵۵ حُیی بن اخْطَب که از سران اخراجی بنی‌نضیر بود به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد رئیس بنی‌قریظه رفت و از او خواست تا پیمان خود را با محمد نقض کند ولی کعب نمی‌پذیرفت. حُیی آن قدر او را وسوسه کرد تا آن‌که در نهایت گفت من می‌ترسم محمد کشته نشود و قریش به سرزمین خود بازگردد، تو نیز به سوی خانواده‌ات باز گردی و من و همراهانم کشته شویم. حُیی به تورات سوگند یاد کرد که اگر چنین شود او نزد بنی‌قریظه بماند و به سرنوشت آنان دچار گردد.

در نقل دیگر واقدی ۲/ ۴۸۶ آمده است که قرار شد هنگام شروع جنگ حُیی هفتاد نفر از بزرگان طوایف مختلف را به عنوان گروگان و وثیقه نزد آنان بگذارد. قراردادی نیز در این زمینه نوشته و امضا شد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰

آن‌گاه عهدنامه‌ای را که با رسول خدا بسته بودند آوردند، حُیی آن را پاره کرد و از قلعه بنی قریظه خارج شد.

واقدی ۲/ ۴۵۷ گوید: رسول خدا (ص) پس از آگاهی از پیمان شکنی بنی‌قریظه ابتدا زبیر را فرستاد تا خبری بیاورد. زبیر پس از بررسی و بازدید بازگشت و گفت بنی‌قریظه را دیدم که چهارپایان خود را جمع کرده و قلعه‌ها و راه‌های‌شان را اصلاح و ترمیم می‌کردند. باز هم برای کسب اطلاع بیشتر و اتمام حجت سعد بن عباده و سعد بن معاذ و اسید بن حُضیر را نزد آنان فرستاد و فرمود: «بنگرید آن‌چه از اینان به ما رسیده راست است یا دروغ؟ اگر راست بود سخن به کنایه بگویید من می‌فهمم تا موجب تضعیف مسلمانان نشود و اگر بر پیمان خود وفادارند آشکارا و در حضور مردم بگویید». اینان نزد یهودیان آمدند دیدند کار از پیمان شکنی هم بالاتر است. وقتی از آنان خواستند نقض عهد نکنند به رسول خدا (ص) اسائه ادب کرده و به سعد بن معاذ فحش‌های رکیک دادند. فرستادگان پیامبر بازگشتند و با گفتن عَضَل و قاره به آن حضرت رساندند که مانند قبیله عَضَل و قاره پیمان شکنی کرده‌اند.

رسول خدا (ص) تکبیر گفت و فرمود:

«أَبْشِرُوا یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ بِنَصْرِ اللهِ وَ عَوْنِهِ».

ای مسلمانان مژده باد شما را به یاری و کمک خداوند.

به این صورت خبر پیمان شکنی یهودیان در بین مسلمانان پخش شد.

مسلمانان بر زنان و کودکان و اموال خود سخت بیمناک بودند. یهود بنی‌قریظه تصمیم گرفتند شبانه به مرکز مدینه شبیخون بزنند. به این منظور حُیی بن اخطب رانزد قریش فرستادند تا هزار نفر از آنان و هزار نفر از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱

غطفان بیایند و به کمک آنان به مرکز شهر حمله کنند. این خبر به پیامبر رسید و گرفتاری بسیار سخت شد. رسول خدا (ص)، سَلَمَهٔ بن اسْلَم را با دویست مرد و زید بن حارثه را همراه سیصد نفر برای پاسداری از مدینه اعزام کرد و فرمود تا سپیده‌دم تکبیر بگویند.

تنظیم سپاه

به روایت واقدی ۲/ ۴۷۲ رسول خدا (ص) سپاه خود را سازماندهی کرد و نگهبانانی بر خندق گمارد و دستور داد هرگاه دشمن خواست از خندق عبور کند او را با تیر و سنگ به عقب برانند. حدود سی و پنج اسب‌سوار نیز در طول خندق گشت می‌زدند و به مردانی که برای نگهبانی گمارده بودند سرکشی می‌کردند. علی بن ابراهیم قمی ۲ / ۱۸۶ گوید: شب‌ها فرماندهی سپاه با امیرالمؤمنین بود.

پیامبر (ص) خیمه خود را در دامنه کوه سَلْع برپا کرد و عَبّاد بن بشر را به فرماندهی نگهبانان آن گمارد. خود حضرت نیز زره بر تن کرد و کلاهخود بر سر گذاشت و به دقت از خندق حفاظت می‌کرد و مرتب به نگهبانان و مجاهدان سرکشی می‌نمود. مشرکان پیوسته درصدد بودند تا از جاهای باریک و تنگ خندق عبور کرده و به قلب سپاه اسلام حمله‌ور شوند ولی هر بار با مقاومت سرسخت نگهبانان مسلمان روبه‌رو می‌گشتند.

فرماندهان و رؤسای مشرکان به نوبت به معرکه می‌آمدند. گاهی پراکنده و گاهی با هم در اطراف خندق اسب می‌تاختند، همه آنان یک هدف داشتند و به یک جا می‌خواستند حمله کنند و آن هم خیمه پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲

بود. در یکی از روزها حِبّان بن عَرِقَه تیری به دست سعد بن معاذ زد، چون زره او کوتاه بود تیر به دستش اصابت کرد و پس از چند ماه شهید شد.

فارس یلیل

مسلمانان هم‌چنان در محاصره دشمن بودند ولی نبرد شدیدی بین آنان رخ نداد تا آن‌که به روایت واقدی ۲/ ۴۷۰ یک روز عده‌ای از پهلوانان قریش تصمیم گرفتند دسته‌جمعی حمله کنند. از این رو در جستجوی تنگنایی برآمدند. عمرو بن عَبْدِوُدّ، عِکْرِمَهٔ بن ابی جهل، هُبیرهٔ بن ابی وَهْب و ضِرار بن خطّاب اسب‌های خود را تاختند و از تنگنایی عبور کردند. عمرو نخستین کسی بود که از خندق عبور کرد.

به روایت طبرسی/ ۹۱ پهلوانان قریش مابین خندق و کوه سَلْع به جولان درآمدند. علی بن ابی‌طالب با گروهی از مسلمانان راه عبور از خندق را مسدود کردند. عمرو بن عَبْدِوُدّ که از پهلوانان نامدار عرب به‌شمار می‌آمد و با صدها نفر برابر بود پیوسته هماورد می‌طلبید.

به روایت قمی ۲/ ۱۸۳ و عیون التواریخ ۱/ ۲۰۰ امیرالمؤمنین برخاست و گفت: «ای رسول خدا (ص) من با او مبارزه می‌کنم». حضرت دستور داد بنشیند. عمرو دوباره مبارز طلبید ولی ترس و وحشت چنان بر سر مسلمانان سایه افکنده بود که نفس در سینه‌ها حبس شده، سرها به گریبان فرو رفته و سکوت محض آنان را فرا گرفته بود. علی (ع) برای بار دوم برخاست و اعلام آمادگی کرد و این بار نیز پیامبر به او دستور داد بنشیند. عمرو اسب خود را پس و پیش تاخت و وقتی دید کسی پاسخ او را نمی‌دهد عربده مستانه سر داد:

وَ لَقَدْ بَحِحْتُ مِنَ النِّداءِ بِجَمْعِهِمْ هَلْ مِنْ مُبارِز

وَ وَقَفْتُ مُذْ جَبُنَ الشُّجاعُ مَوْقِفَ الْقَرْنِ المُناجِز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳

همانا صدایم گرفت از بس فریاد زدم آیا در بینشان مبارزی هست و من در جایگاهی از مبارزه ایستاده‌ام که قهرمانان سخت به وحشت می‌افتند!

قمی ۲/ ۱۸۲ گوید: امیرالمؤمنین (ع) برخاست و از رسول خدا (ص) اجازه رفتن به میدان خواست. حضرت فرمود: «نزدیک من بیا». چون نزدیک رفت عمامه از سر خویش برداشت و بر سر وی نهاد و شمشیر خود، ذوالفقار را نیز به او داد. سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا او را بر دشمن یاری فرما» و از خدا خواست تا وی را از هر جهت محافظت فرماید. آن‌گاه به نقل طبرسی/ ۱۹۴ و ابن ابی‌الحدید ۱۳/ ۳۶۱ سخن مهم و تاریخی خود را درباره عظمت و اهمیت این نبرد چنین بیان داشت: «بَرَزَ الإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ» تمامی ایمان در برابر تمامی کفر آشکار شد. ابن ابی الحدید ۱۹/ ۶۳ گوید: علی (ع) هنگامی که نزدیک عمرو رسید پاسخ رجز او را چنین داد:

لا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتا كَ مُجِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عاجِز

ذُو نِيَّةٍ وَ بَصِيرَةٍ يَرْجُو بِذاكَ نَجاةَ فائِز

شتاب مکن که همانا پاسخ‌دهنده بانگ تو با قدرت تمام به سویت آمد، کسی که دارای هدف و بینش است و از این نبرد امید رستگاری دارد.

تزلزل عمرو

به روایت قمی ۲/ ۱۸۴ عمرو که در جاهلیت با ابوطالب دوست بود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴

پرسید: تو کیستی؟ فرمود: «علی پسر ابوطالب». عمرو گفت: آری، همانا پدرت همنشین و دوست من بود. بازگرد که من دوست ندارم تو را بکشم. حضرت فرمود: «ولی من دوست دارم تو را بکشم». عمرو گفت: برادرزاده من مایل نیستم مرد بزرگواری مانند تو را به قتل برسانم. بازگرد که برایت بهتر است. ابن ابی‌الحدید ۱۹/ ۶۴ می‌نویسد: استاد ما ابوالخیر مصدّق بن شَبیب نحوی می‌گفت: به خدا سوگند پیشنهاد بازگشت برای زنده ماندن علی (ع) نبود بلکه از ترس بود، زیرا او از کشته‌های علی در بدر و احد اطلاع داشت و می‌دانست که اگر با وی به نبرد برخیزد همانا کشته خواهد شد. چون خجالت می‌کشید ترس خود را اظهار کند چنین گفت و هر آینه دروغ می‌گفت. امیرالمؤمنین فرمود: «ای عمرو تو در جاهلیت می‌گفته‌ای اگر کسی سه خواسته از تو داشته باشد تمامی و یا یکی از آن‌ها را می‌پذیری» گفت: آری. حضرت از او خواست مسلمان شود، نپذیرفت. به او گفت جنگ را ترک کند و به مکه بازگردد، قبول نکرد.

سرانجام به او پیشنهاد کرد پیاده به جنگ بپردازد، این را پذیرفت و اسب خود را پی کرد و یا به قولی به صورت آن زد و به کناری راند. آن‌گاه به پیکار پرداختند، غبار غلیظی برخاست به طوری که از چشم‌ها پنهان شدند. عمرو با شمشیر آخته حمله‌ور شد، حضرت در پناه سپر به استقبال او رفت. عمرو ضربتی زد سپر شکافته شد و بر سر آن بزرگوار اصابت نمود. حضرت بی‌درنگ ضربتی بر شانه عمرو زد که او را نقش بر زمین کرد. از حذیفه نقل شده که زره عمرو کوتاه بود امیرالمؤمنین با شمشیر پاهایش را قطع کرد و او از قفا به زمین افتاد. ابن‌شهر آشوب در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵

مناقب ۲ / ۱۱۵ گوید: چون علی (ع) روی سینه عمرو نشست تا سرش را جدا کند او به مادر حضرت دشنام داد و آب دهان به صورتش افکند. حضرت خشمناک شد و از بیم آن‌که مبادا او را برای انتقام خویش بکشد برخاست و وی را رها کرد، بعد که خشمش فروکش کرد سر عمرو را برای رضای خدا از بدن جدا کرد.

به روایت شیخ مفید/ ۵۵ امیرالمؤمنین (ع) سر عمرو را جدا کرد و با خود آورد مقابل رسول خدا گذاشت. در این لحظه پیامبر ارزش و عظمت کار آن حضرت را بیان کرد و برای همیشه جاودانه ساخت، به نقل تاریخ بغداد ۱۲/ ۱۹، مستدرک حاکم ۳/ ۳۲ و مجمع البیان ۸/ ۳۴۳ فرمود:

«لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثَّقَلَيْنِ».

هر آینه ضربت علی در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است.

شیخ مفید/ ۵۶ و ابن ابی‌الحدید ۱۹/ ۶۲ روایت کرده‌اند که پس از کشته شدن عمرو، پیامبر (ص) فرمود:

«الآنَ نَغزُوهُم وَ لا يَغْزُونا».

هم اینک ما به جنگ آنان می‌رویم و آنان دیگر به جنگ ما نمی‌آیند.

قراردادی که امضا نشد

ابن‌اسحاق ۳/ ۲۳۴ و واقدی ۲/ ۴۷۷ نقل کرده‌اند که وقتی دوران محاصره طول کشید و مسلمانان دچار سختی شدند رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶

سران غطفان را خواست و با آنان قرارداد بست که یک سوم خرمای آن سال مدینه را بگیرند و با سپاه خود بازگشته و از جنگ با مسلمانان دست بکشند. هنوز قرارداد امضا نشده بود حضرت با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت کرد. آنان گفتند: ای رسول خدا! اگر این دستور آسمانی است که حتماً اجرا کنید و اگر دستور آسمانی نیست ولی خودتان بدان مایل هستید باز هم اجرا کنید که ما گوش به فرمانیم و اما اگر مشورت می‌فرمایید پس برای آنان نزد ما جز شمشیر چیز دیگری نیست. پیامبر (ص) به سعد بن معاذ دستور داد نامه را پاره کند و او با آب دهان نوشته‌ها را محو نمود و سپس آن را پاره کرد.

برخی از محققان معاصر در صحت این مطلب به این گونه تردید کرده و مسائلی را در استبعاد آن ذکر نموده‌اند. به نظر می‌رسد اصل داستان صحیح است ولی به گونه‌ای دیگر و آن این‌که درخواست این مطلب از سوی قبیله غطفان بوده است نه از جانب پیغمبر. واقدی ۲/ ۴۸۳ نقل می‌کند که زبیر بن باطا در ضمن سخنان خود که تفاوت موقعیت بنی‌قریظه را با قریش بیان می‌داشت گفت: غطفان از محمد خواسته‌اند که مقداری از محصول خرمای اوسیان را به آنان بدهد تا برگردند و محمد نپذیرفته و گفته است فقط شمشیر بین ما حکمفرماست. با توجه به این‌که قبیله غطفان به گدایان عرب معروف بودند و در شدت فقر و تنگدستی به‌سر می‌بردند به احتمال زیاد درخواست قسمتی از خرمای مدینه از سوی خود آنان بوده است.

ماجرای نعیم بن مسعود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۲۴۰ و واقدی ۲/ ۴۸۰ نعیم بن مسعود اشجعی از قبیله غطفان که همراه آنان به جنگ مسلمانان آمده بود، گفته است بین نماز مغرب و عشا نزد پیامبر رفتم و گفتم: ای رسول خدا، من اسلام آورده‌ام ولی قبیله‌ام از اسلام من بی‌خبرند، هر چه می‌خواهی به من دستور ده. پیامبر فرمود: «تا می‌توانی دشمن را خوار و پراکنده ساز». از آن‌جا نزد بنی‌قریظه که در جاهلیت ندیمشان بودم رفتم و گفتم ای بنی‌قریظه دوستی و صمیمیت مرا با خویش می‌دانید. قریش و غطفان مانند شما نیستند، اگر پیروز نشوند به سرزمین خود باز می‌گردند و شما را با محمد رها می‌کنند و شما هم به تنهایی قدرت مقاومت با او را ندارید. پس در جنگ با آنان همراه نشوید مگر آن‌که گروهی از اشراف و بزرگان آنان را گروگان بگیرید.

سپس نزد قریش آمد و به ابوسفیان و بزرگان قریش گفت از دوستی من با خود و مخالفتم با محمد به خوبی آگاهید. بنی‌قریظه از پیمان‌شکنی با محمد پشیمان شده و شخصی را نزد او فرستاده و گفته‌اند ما هفتاد نفر از قریش و غطفان می‌گیریم و به تو تسلیم می‌کنیم تا گردن بزنی و ما تا پایان جنگ همراه تو می‌جنگیم مشروط بر آن‌که بنی‌نضیر را بازگردانی. آن‌گاه نزد قبیله خود غطفان رفت و همین مطلب را به آنان گفت. ابوسفیان و رؤسای غطفان عکرمهٔ بن ابی‌جهل را همراه چند نفر از قریش و غطفان غروب جمعه نزد بنی‌قریظه فرستادند. عکرمه به آنان گفت توقف ما طولانی و مراتع خشک شده است و چهارپایان در معرض هلاکت‌اند، آماده باشید فردا صبح همگی با این مرد بجنگیم. یهودیان گفتند: فردا شنبه است و ما روز شنبه جنگ نخواهیم کرد. وانگهی ما با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸

محمد نمی‌جنگیم مگر آن‌که شما گروهی از مردان خود را به عنوان گروگان نزد ما بگذارید.

پذیرفتن این داستان بدین صورت مشکل است، محققان در صحت آن تشکیک و تردید کرده‌اند، چرا که عموماً راویان آن از قبیله اشجع و درنهایت خود نعیم بن مسعود است و او به گفته ابن‌دُرید در کتاب اشتقاق مردی سخن‌چین بوده است. آری، نعیم به بوقلمون‌صفتی و دروغگویی شهرت داشته است. او در جنگ بدر الموعد از طرف ابوسفیان مأمور شد در ازای گرفتن بیست شتر به مدینه بیاید و با دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی مسلمانان را از جنگ با ابوسفیان ترسانده و منصرف سازد. لذا نعیم کسی نبود که به صداقت و راستگویی معروف و مورد اعتماد عرب باشد. آن هم در پذیرش اسرار بسیار خطیر و سرنوشت‌ساز نظامی. وانگهی چرا احدی به او ایراد نگرفت و وی را در مورد خیانت بزرگی که در حق قریش و قبیله خود روا داشت سرزنش و توبیخ نکرد.

برخی نیز اشکال کرده و گفته‌اند نعیم قبل از جنگ خندق مسلمان شده بود. اشکال دیگر این‌که اگر علت بازگشت قریش این بوده نباید حُیی بن اخطب نزد بنی‌قریظه می‌رفت و خود را تسلیم مرگ می‌کرد، چون بنی‌قریظه به وعده‌ای که به حُیی داده بودند که بر ضد پیامبر و مسلمانان بجنگند عمل نکردند و نیز باید هنگامی که کار بنی‌قریظه رو به وخامت گذاشت آنان را درباره ترک جنگ سرزنش می‌کرد.

همان‌گونه که گذشت مسأله گروگان و وثیقه گرفتن را واقدی ۲/ ۴۸۶ در یک نقل از ابوکعب قُرَظی روایت می‌کند که در همان ابتدای کار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۹

بوده است. لذا وقتی عکرمه پرسید کدام گروگان؟ کعب گفت همانی که خودتان شرط کردید. گفت چه کسی شرط کرده است؟ گفت حُیی بن اخطب. به روایت قُرْب الاسناد/ ۱۳۳ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «به رسول خدا (ص) خبر رسید که بنی‌قریظه کسی را نزد ابوسفیان فرستاده و گفته‌اند هنگامی که شما با محمد برخورد کردید ما شما را کمک و یاری می‌کنیم. رسول خدا (ص) برخاست خطبه خواند و فرمود: همانا بنی‌قریظه کسی نزد ما فرستاده‌اند که وقتی ما با ابوسفیان به جنگ برخیزیم ما را کمک و یاری دهند. آن‌گاه این مطلب به ابوسفیان رسید و او گفت یهود خیانت کردند. سپس مسلمانان را رها کرد و رفت».

به هر حال هر چه بوده این مطلب مسلم است که اختلافی بین مشرکان و یهودیان رخ داده، حال علت آن چه بوده، به‌نظر می‌رسد که خود پیامبر در این کار نقش اساسی داشته است. گرچه نعیم نیز در این ماجرا بدون تأثیر نبوده است. اما این‌که علت اصلی بازگشت قریش تخلف بنی‌قریظه بوده به هیچ وجه صحیح نیست و در آینده از آن سخن خواهیم گفت.

لشکریان خدا

واقدی ۲/ ۴۸۸ گوید: شب شنبه که فرا رسید خداوند باد و توفان سهمگینی را برانگیخت که همه اسباب و وسایل مشرکان را به هم ریخت و واژگون ساخت. حذیفهٔ بن یمان گوید پیامبر (ص) در آن شب به پاخاست و تا یک سوم از شب گذشته نماز خواند. آن‌گاه رو به ما کرد و گفت: «کیست برخیزد و بنگرد این گروه چه کرده‌اند و سپس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۰

بازگردد؟». حذیفه گوید رسول خدا (ص) با این بیان بازگشتن او را تعهد کرد. با این حال کسی از شدت ترس و گرسنگی و سرما برنخاست. حضرت مرا فراخواند و چاره‌ای جز برخاستن نداشتم. فرمود: «ای حذیفه برو میان این قوم ببین چه می‌کنند، به کاری هم دست نزن تا نزد من بازگردی». حذیفه می‌گوید من به میان دشمن رفتم ابوسفیان برخاست و گفت از جاسوسان بپرهیزید، هر کسی بنگرد همنشین او کیست؟ حذیفه گوید من دست مردی را که طرف چپم بود گرفتم و گفتم تو کیستی؟ گفت عمروعاص. دست مردی را نیز که در پهلوی دیگرم بود گرفتم و گفتم تو کیستی؟ گفت معاویهٔ بن ابی‌سفیان. آن‌گاه ابوسفیان گفت ای قریش به خدا قسم این‌جا جای ماندن شما نیست، همانا اسبان و شتران ما هلاک شدند، بنی‌قریظه خلف وعده کردند و شدت توفان هم که می‌بینید چه بر سر ما آورده است. حرکت کنید که من هم حرکت می‌کنم.

سپس برخاست و به سبب شتابزدگی به شتر پای‌بسته خود سوار شد. عکرمه ابوسفیان را صدا زد و به او گفت تو سالار و فرمانده این قومی، این‌گونه می‌گریزی و مردم را رها می‌کنی؟ ابوسفیان شرمگین شد و شتر خود را خواباند و از آن پیاده شد. سپس به عمروعاص گفت من و تو ناچاریم با گروهی از سواران این‌جا در مقابل محمد و یارانش بمانیم تا سپاه بگذرد، زیرا از تعقیب دشمن در امان نیستیم. حذیفه به سوی غطفان رفت دید آنان نیز کوچیده‌اند. سپس به اردوگاه مسلمانان بازگشت. پیامبر در حال نماز خواندن بود، سلام نماز را که گفت حذیفه اخبار را به آن حضرت گزارش داد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۱

رسول خدا (ص) و سپاه اسلام آن شب را در کنار خندق گذراندند و بامداد فردا دیگر هیچ کس از سپاه دشمن در کنار خندق نمانده بود. در این هنگام پیامبر اجازه داد مسلمانان به خانه‌های خود بروند و آنان با خرسندی تمام و با شتاب به خانه‌های‌شان رفتند. در غزوه احزاب بنابر قول ابن اسحاق ۳/ ۲۶۴ و واقدی ۲/ ۴۹۵ شش نفر از مسلمانان و سه نفر از مشرکان کشته شدند. از شهدای بزرگ جنگ خندق سعد بن معاذ بود که نخست مجروح و بعد از چند ماه شهید شد. سعد در امور سیاسی و اجتماعی مدینه وزنه سنگینی به‌شمار می‌آمد و خدمات بزرگی به اسلام و رسول خدا (ص) کرد. او مردی مؤمن و متعهد و معتقد به مبانی اسلام و مطیع محض پیامبر بود.

مدت محاصره خندق را پانزده، بیست و پنج، سی و چهل روز و غیر آن هم گفته‌اند. واقدی ۲/ ۴۹۱ گوید: قول صحیح‌تر نزد ما پانزده روز است، در شعر ضرار بن خطّاب یک ماه و در شعر ابن‌زِبَعْری چهل روز آمده است.

جنگ احزاب در منظر قرآن

خداوند در سوره احزاب که به سبب همین جنگ احزاب نامیده شد، به پاره‌ای از مسائل این جنگ پرداخته است. از آیه نهم به بعد می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به یاد آورید نعمت خدا را هنگامی که لشکریانی به‌سوی شما آمدند. آن‌گاه بر سر ایشان باد و لشکریانی که نمی‌دیدید فرستادیم و خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید بیناست».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۲

بعد با اشاره به هجوم همه‌جانبه سپاه شرک از بیرون و پایین مدینه و بنی‌قریظه از داخل و بالای مدینه و این‌که مسلمانان سخت به وحشت افتادند و نزدیک بود که قالب تهی کنند می‌گوید: «آن هنگامی که از سمت بالا و پایین بر سر شما فرود آمدند و آن‌گاه که دیدگان خیره گشت و جان‌ها به گلوگاه رسید و به خدا گمان‌های نادرست می‌بردید». سپس با توجه به این‌که این جنگ امتحان الهی بود می‌فرماید: «در آن‌جا بود که مؤمنان در معرض امتحان قرار گرفتند و سخت تکان خوردند».

بعد به نفاق منافقان و کارشکنی آنان می‌پردازد و از آنان حکایت می‌کند که گفتند خدا و رسولش ما را فریب دادند و بعد از مؤمنان تمجید می‌کند که وقتی احزاب را دیدند گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده دادند، خدا و رسول او راست گفته‌اند و بر ایمان و تسلیمشان افزوده شد.

علل هزیمت سپاه شرک

جنگ خندق از جنگ‌های بسیار بزرگ و وحشتناک بود. مشرکان با بسیج تمامی قبایل هم‌پیمان خود یقین داشتند که رسول خدا را به قتل می‌رسانند و مدینه را ویران می‌کنند. اگر کمک‌ها و امدادهای الهی نبود از نظر نظامی این گمان چندان هم بعید به‌نظر نمی‌رسید. آنان مدینه را به‌طور کامل محاصره و ارتباط آن را با خارج قطع کردند و اگر این محاصره طول می‌کشید مسلمانان با مشکلات فراوان روبه‌رو می‌گردیدند. مدینه همانند جزیره‌ای درآمده بود که ارتباط آن با خارج قطع شده باشد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۳

و شبانه‌روز توفان آن را به غرق شدن تهدید کند.

با وجود این‌که از دیدگاه نظامی شکستی برای قریش متصور نبود، چگونه شد که آنان بدون رسیدن به کوچک‌ترین اهداف خود مدینه را ترک کردند؟ در ارزیابی علل شکست و هزیمت سپاه ده‌هزار نفری احزاب نخست باید از خندق سخن گفت، چرا که نخستین و بزرگ‌ترین عاملی که جلو سپاه بزرگ و ویرانگر قریش و غطفان را گرفت همانا وجود خندق بود. به روایت ابن اسحاق ۳/ ۲۶۷ یکی از مشرکان درباره نقش خندق سروده است:

فَلَوْ لا خَنْدَقٌ کانُوا لَدَیْهِ لَدَمَّرْنا عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینا

اگر نبود خندقی که به آن پناه برده بودند همه آنان را نابود می‌کردیم.

به نقل ابن اسحاق ۳/ ۲۶۹ عبدالله بن زِبَعْرَی نیز گفته است:

لَوْلَا الْخَنادِقُ غادَرُوا مِنْ جَمْعِهِمْ قَتْلَی لِطَیْرٍ سُغَّبٍ وَ ذُئاب

اگر خندق‌ها نبود کشته‌های زیادی از جمع خود برای پرندگان و گرگان گرسنه برجای می‌گذاشتند.

ابوسفیان فرمانده کل سپاه شرک نیز در نامه‌ای به رسول خدا علت عدم پیروزی خود را وجود خندق بیان کرد. لذا سخن مؤلف دولة الرسول فی المدینه/ ۲۵۲ که گفته قریش به طور جدی نخواست بجنگد والا عبور از موانع ممکن بود، صحیح به نظر نمی‌رسد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۴

علت و عامل بعدی در هزیمت سپاه قریش کشته شدن پهلوان نامدار آنان عمرو بن عَبْدِوُدّ بود. خداوند در آیه بیست و پنج سوره احزاب می‌فرماید: (وَکَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ). قمی در تفسیر ۲/ ۱۸۹ و حَسْکانی در شواهد التنزیل ۲/ ۳ گفته‌اند: مقصود خداوند این است که به‌وسیله علی (ع) مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت. به روایت شیخ صدوق در خصال/ ۳۶۸ امیرالمؤمنین در این‌باره فرموده است: «قهرمان عرب و قریش در آن روز عمرو بن عبدوُدّ بود که مانند شتر مست فریاد می‌کشید و مبارز می‌طلبید، هیچ کس به مبارزه او اقدام نکرد. خداوند عزّوجلّ او را به دست من کشت در حالی که عرب را عقیده این بود که هیچ پهلوانی با عمرو برابری نتواند کرد. خداوند قریش و عرب را به سبب این قتلی که من در بینشان انجام دادم شکست داد».

جابر بن عبدالله انصاری که از نزدیک صحنه را مشاهده می‌کرده گفته است همان‌گونه که داود باعث شکست سپاه جالوت گشت علی نیز باعث شکست سپاه شرک شد. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۵/ ۷ تصریح دارد به این‌که علت هزیمت سپاه قریش کشته شدن عمرو بن عَبْدِوُد بوده است. آری، با این‌که قتل عمرو بسیار خطیر و سرنوشت‌ساز بود و مسیر تاریخ را به نفع اسلام تغییر داد و قریش را برای همیشه ذلیل و مسلمانان را عزیز کرد ولی آن‌گونه که شایسته و حق آن است مطرح نشده است.

در مرحله بعد توفان نیز عرصه را بر مشرکان تنگ کرد و تمام تدارکات، پشتیبانی، بار و بنه و هستی آنان را بر هم ریخت و نظم و درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۵

اساس کارشان را دگرگون ساخت. ابوسفیان در توجیه و تعلیل فرمان خود به عقب‌نشینی و بازگشت به مکه گفت: می‌بینید که شدت طوفان با ما چه می‌کند، نه دیگی بر جایش قرار می‌گیرد، نه آتشی روشن می‌ماند و نه خیمه‌ای بر پای می‌ایستد. قرآن در آیه نه سوره احزاب می‌فرماید ما بر سر آنان تندباد فرستادیم. به نقل ابن اسحاق ۳/ ۳۶۸ کعب بن مالک درباره نقش طوفان در شکست سپاه شرک سروده است.

بِرِيحٍ عاصِفٍ هَبَّتْ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ تَحْتَها مُتَكَمِّهِينا

با طوفان شدیدی که بر شما وزید و شما در زیر آن همچون کور مادرزاد بودید.

به روایت ابن اسحاق ۳/ ۲۷۰ حسان بن ثابت نیز گفته است:

بِهُبُوبِ مُعْصِفَةٍ تُفَرِّقُ جَمْعَهُمْ وَ جُنُودِ رَبِّكَ سَيِّدِ الأَرْبابِ

با وزیدن بادهای شدید جمعشان را پراکنده کرد و لشکریان پروردگارت که سرور پروردگارهاست.

از دیگر عوامل و علل شکست قریش خشکسالی و کمبود علوفه برای شتران و اسبان آنان بود. به همین لحاظ از بنی‌قریظه درخواست علوفه کردند. ابوسفیان و عکرمه به این مطلب تصریح نمودند.

علت دیگر شکست سپاه شرک اختلاف بین آنان و یهود بنی‌قریظه بود که ابوسفیان به این نیز اشاره کرد. اما این‌که این عامل بسیار مهم شمرده شده و برخی گفته‌اند سبب فرار قریش فقط حیله نعیم بود گویا به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۶

این لحاظ بوده که قتل عمرو بن عبدوُدّ کم‌رنگ شود و از عظمت آن کاسته گردد و الا پرواضح است که جداشدن یک گروه چند صـد نفری از بـدنه سپاه ده هزار نفری چنـدان ضـربه‌ای بر آن وارد نمی‌کند، حتی اگر موقعیت سوق‌الجیشـی آن گروه اقلیت مهم و خطیر باشـد. این نیز روشن است که بنی‌قریظه توان ایجـاد رعب و وحشت و نـاامن‌کردن داخـل مـدینه و در نهایت به خطر انـداختن جان زنان و کودکان را داشته‌اند ولی به هیچ وجه توان مقابله با مسلمانان و شکست آنان را نداشتند.

جنگ احزاب پایان اقتدار قریش

ابوسـفیان می‌خواست از رشـد و گسترش دین خـدا و حکومت پیـامبر (ص) جلوگیری کنـد و به سـلطه بی‌معـارض قریش در حجـاز تـداوم بخشد و موقعیت ریاست خود را که به سـبب عدم حضورش در بدرالموعد دچار ضـعف شده بود سـر و سامان بخشد. به این سبب با به کار گرفتن تمام توان خود سپاه عظیم ده‌هزار نفری احزاب را بسیج نمود. او مطمئن بود که در پناه چنین سپاهی می‌تواند پیامبر را بکشد و مدینه را ویران کند. با این حال جز این‌که مدتی مسلمانان را محاصره و اذیت کرد کار دیگری نتوانست انجام دهد و سـرانجام با پذیرش شکست سرافکنده به مکه بازگشت. در واقع پایان جنگ احزاب به سود مسلمانان و به ضرر مشرکان تمام شد. مـوقعیت رهـبری ابوسـفیان در نظر مردم مکـه مـتزلزل گشـت و حیـثیت و عظمـت قریش در بیـن قبایـل درهـم شـکست و بسـیاری از عرب‌هـای حجـاز متوجه شدنـد کـه نیروی خارق‌العـاده‌ای مسـلمانان را یـاری می‌دهـد. بی‌شـک ایـن آخریـن تلاـش و کوشـش طاقت‌فرسایی بود که مشرکان برای نابودی اسلام به کار گرفتند،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۷

ولی به اهـداف خود نرسیده و دست خالی مدینه را ترک کردند. از این به بعد بود که دیگر سـتاره بخت و اقتدار قریش رو به افول گرایید. در مقابل حضور مقتدرانه سپاه اسـلام در بسیاری از مناطق حجاز توانمندی بی‌بدیل اسلام را به منصه ظهور گذاشت و این قدرت تا آن‌جا پیش رفت که سرانجام مکه نیز در برابر آن سر فرود آورد و سقوط کرد.

جنگ بنی‌قریظه

جنگ بنی‌قریظه در حقیقت بخش پایانی جنگ خندق است، به این بیان که بنی‌قریظه نیز قسـمتی از سپاه احزاب به‌شمار می‌رفتند که در داخل مدینه بر ضد مسـلمانان تحرکاتی را شروع کرده بودند. چون مشرکان از جنگ خندق به مکه بازگشتند بنی‌قریظه به شدت ترسیدند و گفتند محمد به جنگ ما خواهد آمد. حُیی بن اخطب نیز پس از بازگشت قریش و غطفان برای آن‌که به عهدش با کعب بن اسـد عمـل کنـد به قلعه بنی‌قریظه رفت و همراه آنـان بود. برای همه روشن بود که خیانت بسیار بزرگ بنی‌قریظه و بیعت‌شـکنی آنان به هیچ‌وجه قابل عفو و اغماض نبود و خیانت آنان به مراتب از خیانت بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر بدتر و بزرگ‌تر بود. از این‌رو خود آنان هم امیدی به زنده‌بودن نداشتند و مجازات جرم خود را قتل می‌دانستند.

واقدی ۲/ ۴۹۶ گویـد: روز بیست و چهارم ذی‌القعـده سال پنجم هجرت مسـلمانان از اطراف خندق به مدینه بازگشـتند. جبرئیل نزد پیـامبر (ص) آمـد و گفـت خداونـد تـو را امر می‌کنـد که رهسپار دیـار بنی‌قریظه شـوی و هم‌اکنـون من بر سـر ایشـان می‌روم و در قلعه‌های‌شان زلزله می‌افکنم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۸

رسول خدا بلال را فرمود تا در میان مردم اعلام کند هر کس فرمانبردار خدا و رسول اوست باید نماز عصر را جز در بنی‌قریظه نخواند.

آن‌گاه پرچم را که هم‌چنان به حالت خود باقی و پس از بازگشت از خندق باز نشده بود به دست علی (ع) سپرد و او را همراه سی نفر از خزرج به سوی بنی‌قریظه گسیل داشت. به روایت شیخ مفید/ ۵۸ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «مردم نزد من جمع شدند و من حرکت کردم تا نزدیک دیوارهای‌شان رسیدم، یهودیان بالای پشت‌بام‌ها آمدند و چون مرا دیدند یکی از آنان فریاد زد: قاتل عمرو به سراغتان آمد، سپس شروع کردند به رسول خدا ناسزا گفتن».

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۲۴۵ امیرالمؤمنین پس از شنیدن کلمات زشت یهودیان به سوی رسول خدا آمد، در بین راه به حضرت برخورد و عرض کرد: «ای رسول خدا به این پلیدها نزدیک نشوید. فرمود: برای چه؟ گمان می‌کنم از آنان درباره من سخن ناروایی شنیده‌ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: اگر مرا ببینند از این سخنان نمی‌گویند».

خاتم پیامبران که چشمه جوشان رحمت برای تشنگان عدالت بود، ابتدا کوشید تا از مجازات و کشتن یهودیان جنایتکار بنی‌قریظه نیز درگذرد و سابقه سوء آنان را نادیده بگیرد ولی این بار نیز یهودیان با لجاجت و عناد تمام، با آن‌که راه حق برای‌شان روشن بود راه ضلالت و نابودی را برگزیدند! عبدالرزّاق در المُصَنَّف ۵/ ۳۷۰ و ابونعیم در دلائل النبوه/ ۵۰۵ گفته‌اند: رسول خدا ابتدا یهودیان را به پذیرش اسلام دعوت کرد اما آنان نپذیرفتند و به ناچار محاصره ادامه پیدا کرد و هر دو گروه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۳۹

به سوی یکدیگر تیراندازی می کردند.

درخواست مذاکره

بنی‌قریظه مدتی در محاصره به سر بردند و از سوی مسلمانان به آنان تیراندازی می‌شد. واقدی ۲/ ۵۰۱ گوید: یهودیان ناچار جنگ را رها کرده و به پیامبر پیشنهاد مذاکره دادند. پیامبر پذیرفت، بنی‌قریظه نَبّاش بن قیس را برای مذاکره فرستادند، او ساعتی با آن حضرت مذاکره کرد و برای فرار از مجازات حق و شمشیر عدالت و نیز توطئه و فتنه گری در آینده همچون یهودیان بنی نضیر، گفت ما به همان گونه که بنی‌نضیر تسلیم شدند تسلیم می‌شویم. اموال و سلاح ما از شما باشد، خون ما محفوظ بماند و ما با زنان و کودکان از شهر بیرون برویم و از اموال فقط به اندازه بار شتری غیر از سلاح از آن ما باشد. رسول خدا نپذیرفت. نَبّاش گفت: ما به همان بار شتر هم احتیاج نداریم. پیامبر فرمود: «نه، مگر آن که تسلیم فرمان من شوید». نَبّاش نزد یاران خود بازگشت و حاصل گفتگوی خود را به اطلاع آنان رساند.

به نقل ابن‌اسحاق ۳/ ۲۴۶ و واقدی ۲/ ۵۰۲ در این هنگام کعب بن اسد رو به بنی‌قریظه کرد و گفت: ای گروه یهود می‌بینید که چه بر سرتان آمده است. اکنون سه کار را به شما پیشنهاد می کنم؛ از این مرد پیروی کنیم به خدا سوگند شما می‌دانید محمد فرستاده خداست، در این صورت بر جان و مال و فرزندان و زنان ایمن خواهید بود. گفتند ما هرگز دست از تورات برنمی‌داریم. گفت پس بیایید فرزندان و زنانمان را بکشیم و آن گاه بدون آن که نگران بازماندگان خود باشیم با شمشیرهای آخته بر محمد و یاران

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۰

وی حمله کنیم. گفتند این بیچارگان چه گناهی دارند، زندگی بعد از ایشان چه ارزشی خواهد داشت! کعب گفت فقط یک راه دیگر مانده است و آن این‌که امشب شب شنبه است محمد و یارانش از حمله ما آسوده‌خاطرند، بر ایشان حمله بریم. گفتند می‌گویی شنبه خود را تباه سازیم، تو که می‌دانی از این کار چه بر سر ما آمده است.

لغزش ابولبابه

واقدی ۲/ ۵۰۵ گوید: چون کار بر یهودیان سخت شد و خداوند رعب و وحشت بر دلشان افکند از رسول خدا (ص) خواستند تا ابولُبابهٔ بن عبدالمنذر را که از هم‌پیمانان بنی‌قریظه بود، نزد آنان بفرستد تا در کار خود با وی مشورت کنند. پیامبر (ص)، ابولبابه را نزد ایشان فرستاد. یهودیان چون او را دیدند شروع کردند به گریه و زاری. کعب به ابولبابه گفت: آیا به حکم محمد تن در دهیم و تسلیم شویم؟ گفت: آری و با اشاره به گلوی خود فهماند که آنان را سر می‌برد! این کار ابولبابه افشای اسرار نظامی بود و کار تسلیم بنی‌قریظه را با مشکل روبه‌رو می‌کرد و به تأخیر می‌انداخت. خود او نیز به سرعت متوجه اشتباه بزرگ خود شد و دانست که این امر را خداوند از پیامبرش پوشیده نمی‌دارد.

ابولبابه گوید هنوز گامی برنداشته بودم که ناگهان متوجه شدم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام، از راه دیگری از پشت قلعه‌ها به مسجد النبی آمدم و خودم را به ستون بستم و گفتم از این‌جا نخواهم رفت تا خدا توبه‌ام را قبول کند. او هفت و یا به روایتی پانزده شبانه روز کنار ستون مسجد به‌سر برد تا آن‌که توبه‌اش پذیرفته شد و رسول خدا پس از نماز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۱

صبح او را از ستون باز کرد. سهیلی در الرَّوْضُ الأُنُف ۶/ ۲۲۸ از امام زین‌العابدین (ع) نقل می‌کند که حضرت فاطمه (س) آمد تا طناب ابولبابه را باز کند ولی او گفت سوگند یاد کرده‌ام جز رسول خدا فرد دیگری مرا باز نکند. پیامبر (ص) که آمد بند او را بگشاید فرمود:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی».

فاطمه پاره‌تن من است.

یعنی اگر او هم باز می‌کرد به سوگند خود وفا کرده بودی. سهیلی گوید این حدیث دلالت دارد بر این‌که کسی که فاطمه را سب کند همانا کافر شده است و کسی که به او درود بفرستد بر پدر وی درود فرستاده است.

اسارت بنی‌قریظه و حکم سعد

به روایت ابن‌هشام در سیره ۳/ ۲۵۱ یک روز علی بن ابی‌طالب در هنگام محاصره بنی‌قریظه فریاد زد: «ای سپاه ایمان!» آن‌گاه او و زبیر بن عوام حمله کردند. علی گفت: «به خدا قسم یا همان چیزی را که حمزه چشید می‌چشم یا قلعه ایشان را می‌گشایم». سپس یهودیان گفتند: ای محمد به حکم سعد بن معاذ تسلیم می‌شویم. ابن عبدالبر اندلسی در الدرر/ ۱۷۹ می‌نویسد: در شبی که فردای آن بنی‌قریظه تسلیم حکم رسول خدا شدند گروهی از یهودیان از قلعه‌های‌شان خارج و مسلمان شدند و جان و مال خود را حفظ کردند.

به روایت واقدی ۲/ ۵۰۹ به دستور حضرت اسیران بنی قریظه را به ریسمان بستند و کالاهای‌شان را ضبط کردند. یک هزار و پانصد شمشیر،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۲

سیصد زره، دو هزار نیزه و یک هزار و پانصد سپر فلزی و چرمی و مقدار زیادی لباس و ظرف و اثاث وجود داشت. تعداد زیادی نیز خم می‌بود که شراب آن‌ها را به زمین ریختند و نابود کردند. هم‌چنین تعدادی شتران آبکش و نیز دام به دست آمد.

اوسیان نزد رسول خدا آمدند و تقاضا کردند تا همان‌گونه که بنی قینقاع را به خزرجیان و عبدالله بن ابی بخشید بنی‌قریظه را نیز به اوسیان ببخشد. وقتی اصرار کردند حضرت فرمود: «اگر حکم درباره ایشان را به مردی از شما واگذارم خشنود خواهید شد؟».

گفتند: آری. فرمود: «حکم‌کردن در این باره را به سعد بن معاذ واگذار کردم».

پس از آن‌که سعد حاضر شد گفت: من حکم می‌کنم مردانشان کشته، اموالشان قسمت و فرزندان و زنانشان اسیر شوند. پیامبر (ص) فرمود:

«لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ أَرْقِعَةٍ».

همانا حکمی کردی که خداوند از فراز هفت آسمان حکم کرده بود.

آن‌گاه یهودیان بنی قریظه به سزای خیانت و جنایت خود رسیدند. تعداد آن‌ها را از چهارصد تا نهصد نفر گفته‌اند. با توجه به این‌که تعداد زنان و فرزندان آنان را هزار نفر گفته‌اند چهار صد نفر صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در این جنگ از مسلمانان یک نفر به نام خَلّاد بن سُوَید انصاری شهید شد. زنی از یهودیان با انداختن سنگ آسیا او را کشت. واقدی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۳

۲/ ۵۲۴ گوید: مجموع اسیران از زن و بچه هزار نفر بودند. پیامبر دستور داد در تقسیم و نیز فروش بین کودکان و مادرانشان جدایی نیفتد. اگر مادری دارای فرزند کوچک بود او را همراه فرزندش به مشرکان عرب، یهودیان مدینه و تیماء و خیبر می‌فروختند ولی اگر کودک نابالغی بی‌مادر بود او را فقط به مسلمانان می‌فروختند.

آیات بیست و شش و بیست و هفت سوره احزاب درباره جنگ بنی‌قریظه نازل شد. خداوند در آن دو آیه می‌فرماید: «کسانی از اهل کتاب را که از مشرکان حمایت کرده بودند از قلعه‌های‌شان فرود آورد و در دل‌هاشان هراس افکند. گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید و زمین و دیار و اموالشان را و نیز سرزمینی را که بر آن گام ننهاده بودید نصیب شما ساخت و خدا بر هر چیز تواناست».

بدین‌سان مدینه از لوث یهودیان پاک شد و قریش متحد بسیار خوبی را از دست داد و حکومت رسول خدا (ص) از خطر بسیار بزرگی رهایی یافت. اعدام دسته‌جمعی یهودیان بنی‌قریظه را سیره‌نویسان، مورخان و مفسران متقدم و متأخر نوشته‌اند و بین آنان مشهور و معروف بوده و بر آن اجماع دارند ولی برخی از نویسندگان معاصر در صحت آن تشکیک و بدون ارائه دلیل معتبر قضیه را انکار کرده‌اند. نگارنده این موضوع را در کتاب فریادی به بلندای تاریخ عنوان کرده و پاسخ شبهات آن را به تفصیل داده است.

دوران تثبیت قدرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۴

گرچه در ابتدای جنگ خندق خارج نشدن رسول خدا از مدینه برای نبرد و سنگر گرفتن در پشت خندق نوعی ضعف و عقب‌نشینی تلقی می‌شد. اما با زمینگیرشدن سپاه شرک در آن سوی خندق و بازگشت بدون نتیجه مشرکان سرانجام کتاب پیروزی به نفع سپاه اسلام ورق خورد و آوازه آن به سراسر جزیرهٔ العرب رسید. در فاصله بین جنگ احزاب و صلح حدیبیه که می‌توان آن را مرحله تثبیت قدرت اسلام نامید برای رسول خدا (ص) دو موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار بود؛ یکی زمینه‌سازی برای پذیرش اسلام و دیگری ایجاد امنیت و جلوگیری از تعرضات و غارت و چپاول اعراب بیابانگرد.

برای تحقق بخشیدن به این اهداف به ناچار باید اعراب شرور و متجاوز سرکوب می‌شدند. اعراب بدوی و قبایل بیابانگرد حجاز از فهم، فرهنگ و مسائل الهی و انسانی بویی نبرده بودند و جز به یک لقمه نان و دانه‌ای خرما به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و حاضر بودند برای به دست آوردن آن به هر جنایتی دست بزنند. اینان فقط یک زبان می‌فهمیدند و آن زبان زور بود و بس، جز در مقابل زور و قدرت در برابر هیچ چیز دیگری تسلیم نمی‌شدند. این گروه باید در مقابل قدرت مرکزی مدینه سر تسلیم فرود می‌آوردند و دست از تجاوز و ناامن ساختن مناطق و راه‌ها برمی‌داشتند. از این رو بعد از جنگ خندق تا صلح حدیبیه بیشتر اهتمام حضرت صرف جلوگیری از تجاوزات اعراب و سرکوبی آنان شد. هم اکنون به تعدادی از غَزَوات و سرایایی که به این منظور انجام شد اشاره می‌شود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۵

خلاصه درس

جنگ احزاب (خندق): عدم حضور قریش در سرزمین بدر و تخلف ابوسفیان از وعده خویش، موقعیت قریش را متزلزل ساخت. لذا سران قریش تصمیم گرفتند این مشکل بزرگ را به هر نوع که شده حل کنند. بنابراین برای جنگ با حضرت به جمع‌آوری اموال پرداختند. از دیگر سوی یهودیان اخراجی بنی‌نضیر با سران یهود خیبر تجمع و توطئه جنگ بر ضد مسلمانان را طراحی کردند. سوارانی از قبیله خزاعه چهار روزه خود را به مدینه رساندند و رسول خدا (ص) را از حرکت سپاه بزرگ قریش مطلع ساختند. حضرت یاران خود را از حمله قریب‌الوقوع قریش باخبر ساخت و آنان را موعظه کرد و فرمود اگر شکیبایی و پرهیزکاری کنند، آن‌گاه درباره جنگ به مشورت پرداخت و از آنان پرسید برای پیکار با دشمن به بیرون مدینه بروند یا در مدینه بمانند؟

مسلمانان نظر سلمان مبنی بر حفر خندق را پسندیدند و بیشتر مایل بودند که در داخل مدینه بمانند. پیامبر سوار اسب شد و همراه تنی چند از اصحاب برای تعیین مکان حفر خندق و اردوگاه سپاه به بیرون مدینه رفت. چون رسول خدا (ص) از حفر خندق فراغت یافت سپاهیان شرک متشکل از احزاب مختلف عرب به نزدیک مدینه رسیدند. حُیی بن اخْطَب که از سران اخراجی بنی‌نضیر بود به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد رئیس بنی‌قریظه رفت و از او خواست تا پیمان خود را با محمد نقض کند. رسول خدا (ص) پس از آگاهی از پیمان شکنی بنی‌قریظه ابتدا زبیر را فرستاد تا خبری بیاورد. به این صورت خبر پیمان شکنی یهودیان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۶

در بین مسلمانان پخش شد. یهود بنی‌قریظه تصمیم گرفتند شبانه به مرکز مدینه شبیخون بزنند.

رسول خدا (ص)، سَلَمَهٔ بن اسْلَم را با دویست مرد و زید بن حارثه را همراه سیصد نفر برای پاسداری از مدینه اعزام کرد و فرمود تا سپیده‌دم تکبیر بگویند. رسول خدا (ص) سپاه خود را سازماندهی کرد. مسلمانان هم‌چنان در محاصره دشمن بودند. عمرو نخستین کسی بود که از خندق عبور کرد و پیوسته هماورد می‌طلبید. امیرالمؤمنین برخاست و گفت: «ای رسول خدا من با او مبارزه می‌کنم». حضرت دستور داد بنشیند. عمرو دوباره مبارز طلبید ولی ترس و وحشت چنان بر سر مسلمانان سایه افکنده بود که نفس در سینه‌ها حبس شده، سرها به گریبان فرو رفته و سکوت محض آنان را فرا گرفته بود. علی (ع) برای بار دوم برخاست و اعلام آمادگی کرد و این بار نیز پیامبر به او دستور داد بنشیند. عمرو گفت: از بس فریاد زدم که آیا در بینشان مبارزی هست صدایم گرفت! امیرالمؤمنین برخاست و از رسول خدا اجازه رفتن به میدان خواست. حضرت فرمود: «نزدیک من بیا». چون نزدیک رفت عمامه از سر خویش برداشت و بر سر وی نهاد و شمشیر خود، ذوالفقار را نیز به او داد. سپس دست به دعا برداشت. عمرو با شمشیر آخته حمله‌ور شد، ضربتی زد سپر شکافته شد و بر سر آن بزرگوار اصابت نمود. حضرت بی‌درنگ ضربتی بر شانه عمرو زد که او را نقش بر زمین کرد. در این لحظه پیامبر ارزش و عظمت کار آن حضرت را بیان کرد و برای همیشه جاودانه ساخت و فرمود: هر آینه ضربت علی (ع) در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۷

حذیفه گوید حضرت مرا فراخواند و فرمود: «ای حذیفه برو میان این قوم ببین چه می‌کنند، به کاری هم دست نزن تا نزد من بازگردی».

پیامبر (ص) در حال نماز خواندن بود، سلام نماز را که گفت حذیفه اخبار را به آن حضرت گزارش داد. پیامبر و سپاه اسلام آن شب را در کنار خندق گذراندند و بامداد فردا دیگر هیچ کس از سپاه دشمن در کنار خندق نمانده بود. در این هنگام پیامبر اجازه داد مسلمانان به خانه‌های خود بروند و آنان با خرسندی تمام و با شتاب به خانه‌های‌شان رفتند.

خداوند در سوره احزاب که به سبب همین جنگ احزاب نامیده شد، به پاره‌ای از مسائل این جنگ پرداخته است.

جنگ خندق از جنگ‌های بسیار بزرگ و وحشتناک بود. مشرکان با بسیج تمامی قبایل هم‌پیمان خود یقین داشتند که رسول خدا را به قتل می‌رسانند و مدینه را ویران می‌کنند. اگر کمک‌ها و امدادهای الهی نبود از نظر نظامی این گمان چندان هم بعید به‌نظر نمی‌رسید.

ابوسفیان فرمانده کل سپاه شرک نیز در نامه‌ای به رسول خدا علت عدم پیروزی خود را وجود خندق بیان کرد. در مرحله بعد توفان نیز عرصه را بر مشرکان تنگ کرد. قرآن در آیه نه سوره احزاب می‌فرماید ما بر سر آنان تندباد فرستادیم. از دیگر عوامل و علل شکست قریش خشکسالی و کمبود علوفه برای شتران و اسبان آنان بود. به همین لحاظ از بنی‌قریظه درخواست علوفه کردند.

علت دیگر شکست سپاه شرک اختلاف بین آنان و یهود بنی‌قریظه بود. در واقع پایان جنگ احزاب به سود مسلمانان و به ضرر مشرکان تمام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۸

شـد. بی‌شـک این آخرین تلاش و کوشـش طاقت‌فرسایی بود که مشـرکان برای نابودی اسـلام به کار گرفتنـد ولی به اهـداف خود نرسیده و دست خالی مدینه را ترک کردند.

جنگ بنی‌قریظه: جنگ بنی‌قریظه در حقیقت بخش پایانی جنگ خنـدق است، به این بیان که بنی‌قریظه نیز قسـمتی از سپاه احزاب به‌شمار می‌رفتند که در داخل مدینه بر ضد مسلمانان تحرکاتی‌را شروع کرده بودند. چون مشرکان از جنگ خندق به مکه بازگشتند بنی‌قریظه به شـدت ترسیدند و گفتنـد محمـد به جنگ مـا خواهـد آمـد. برای همه روشن بود که خیـانت بسیار بزرگ بنی‌قریظه و بیعت‌شـکنی آنان به هیـچ‌وجه قابل عفو و اغماض نبود، از این‌رو خود آنان هم امیـدی به زنده‌بودن نداشـتند و مجازات جرم خود را قتل می‌دانستند.

رسول خـدا (ص)، بلال را فرمود تـا در میـان مردم اعلام کنـد هر کس فرمـانبردار خـدا و رسول اوست بایـد نمـاز عصـر را جز در بنی‌قریظه نخواند.

آن‌گاه پرچم را که هم‌چنان به حالت خود باقی و پس از بازگشت از خنـدق باز نشده بود به دست علی (ع) سپرد و او را همراه سـی نفر از خزرج به سوی بنی‌قریظه گسـیل داشت. رسول خدا ابتدا یهودیان را به پذیرش اسلام دعوت کرد اما آنان نپذیرفتند و به ناچار محاصـره ادامه پیـدا کرد و هر دو گروه به سوی یکـدیگر تیرانـدازی می‌کردند. بنی‌قریظه مدتی در محاصـره به سـر بردند و از سوی مسلمانان به آنان تیراندازی می‌شد. یهودیان بنی‌قریظه نَبّاش بن قیس را برای مذاکره فرستادند، او گفت ما به همان‌گونه که بنی‌نضیر تسلیم شدند تسلیم می‌شویم. پیامبر (ص) فرمود: «نه، مگر آن‌که تسلیم فرمان من شوید».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۴۹

چون کار بر یهودیان سخت شد و خداوند رعب و وحشت بر دلشان افکند از رسول خدا (ص) خواستند تا ابولُبابهٔ بن عبدالمنذر را که از هم‌پیمانان بنی‌قریظه بود، نزد آنان بفرستد تا در کار خود با وی مشورت کنند. ابولبابه با اشاره به گلوی خود فهماند که آنان را سر می‌برد! این کار ابولبابه افشای اسرار نظامی بود و کار تسلیم بنی‌قریظه را با مشکل روبه‌رو می‌کرد و به تأخیر می‌انداخت. ابولبابه گوید هنوز گامی برنداشته بودم که ناگهان متوجه شدم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام، از راه دیگری از پشت قلعه‌ها به مسجد النبی آمدم و خودم را به ستون بستم و گفتم از این‌جا نخواهم رفت تا خدا توبه‌ام را قبول کند.

سهیلی در الرَّوْضُ الأُنُف ۶/ ۲۲۸ از امام زین‌العابدین (ع) نقل می‌کند که حضرت فاطمه (س) آمد تا طناب ابولبابه را باز کند ولی او گفت سوگند یاد کرده‌ام جز رسول خدا فرد دیگری مرا باز نکند. پیامبر که آمد بند او را بگشاید فرمود: «فاطِمَهُٔ بَضْعَهٌٔ مِنِّی» فاطمه پاره‌تن من است، یعنی اگر او هم باز می‌کرد به سوگند خود وفا کرده بودی. سهیلی گوید این حدیث دلالت دارد بر این‌که کسی که فاطمه را سب کند همانا کافر شده است و کسی که به او درود بفرستد بر پدر وی درود فرستاده است.

در شبی که فردای آن بنی‌قریظه تسلیم حکم رسول خدا (ص) شدند گروهی از یهودیان از قلعه‌های‌شان خارج و مسلمان شدند و جان و مال خود را حفظ کردند. به دستور حضرت اسیران بنی قریظه را به ریسمان بستند و کالاهای‌شان را ضبط کردند. اوسیان نزد رسول خدا (ص) آمدند و تقاضا کردند تا همان‌گونه که بنی قینقاع را به خزرجیان و عبدالله بن ابی بخشید بنی‌قریظه را نیز به اوسیان ببخشد. وقتی اصرار کردند حضرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۰

فرمود: «اگر حکم درباره ایشان را به مردی از شما واگذارم خشنود خواهید شد؟» گفتند: آری. فرمود: «حکم‌کردن در این باره را به سعد بن معاذ واگذار کردم». پس از آن‌که سعد حاضر شد گفت: من حکم می‌کنم مردانشان کشته، اموالشان قسمت و فرزندان و زنانشان اسیر شوند. آیات بیست و شش و بیست و هفت سوره احزاب درباره جنگ بنی‌قریظه نازل شد.

ص:۵۱

ص:۵۲

خود آزمایی

۱. نام دیگر جنگ احزاب چیست؟

۲. موقعیت و مشخصات خندق را توضیح دهید.

۳. پیمان شکنی یهود را شرح دهید.

۴. نقش حضرت علی (ع) را در جنگ احزاب بیان کنید.

۵. کدام سوره از قرآن به جنگ احزاب پرداخته است؟

۶. علل شکست مشرکان در جنگ احزاب چه بود؟

۷. فروپاشی اقتدار قریش از کدام جنگ آغاز شد؟

۸. عاقبت بنی‌قریظه در جنگی به همین نام چه شد؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۳

درس دهم غزوه ذی قرد ...، و پیامدهای صلح حدیبیه

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- چگونگی پیش‌آمدهای غزوه ذی قرد و سریه زید به عیص را بدانیم.
- جنگ بنی‌مصطلق را بررسی و تحلیل کنیم.
- علت نزول سوره منافقین را بدانیم.
- چگونگی صلح حدیبیه را بدانیم.
- با محتوای صلحنامه حدیبیه آشنا شویم.
- پیمان حدیبیه را ارزیابی کنیم.
- به پیامدهای صلح حدیبیه پی ببریم.

در این درس به رخدادهای غزوه ذی قرد، سریه زید به عیص، جنگ بنی‌مصطلق، نزاع بین مهاجرین و انصار بر سر آب، نفاق افکنی عبدالله بن ابی و دامن زدن به این نزاع به وسیله او، نزول سوره منافقین و رسوایی منافقین، ماجرای افک و بهتان به همسر پیامبر، بیعت شجره یا بیعت رضوان تصمیم بر صلح با مشرکان و امضای پیمان صلح حدیبیه، ارزیابی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۴

این پیمان و پیامدهای آن خواهیم پرداخت.

غزوه ذی قرد

غزوه ذی‌قِرَد که آن را غابه نیز نامند به روایت واقدی ۲/ ۵۳۷ در ربیع‌الاول سال ششم هجرت واقع شد. علت وقوع آن چنین بود که شتران شیرده پیامبر که حدود بیست ماده شتر بودند در منطقه غابه در یک فرسنگی مدینه در حال چرا به سر می‌بردند و هر روز غروب شیر آن‌ها را به مدینه می‌آوردند. ابوذر از رسول خدا اجازه خواست تا به غابه رود و از آن‌ها مواظبت کند. حضرت فرمود: «می‌ترسم از این ناحیه بر تو غارت برند، ما از جانب عُیینَهٔ بن حِصْن و وابستگان او امنیت نداریم». ابوذر اصرار ورزید. حضرت فرمود: «گویی تو را می‌بینم در حالی که پسرت کشته و همسرت اسیر گردیده، عصازنان نزد من می‌آیی».

آن‌گاه او همراه پسر و همسرش نزد شتران رفتند. ابوذر گوید ما یک شب شیر شتران را دوشیده و در خیمه‌های خود خوابیده بودیم. نیمه شب عُیینَهٔ بن حِصْن با چهل سوار به ما هجوم آوردند. پسرم در برابر آنان ایستاد او را کشتند و همسرم را اسیر کردند و شتران را به غارت بردند. من خودم را حضور پیامبر رساندم و خبر دادم. سَلَمَهٔ بن اکْوَع گوید من سحرگاه برای آوردن شیر به نزد گله شتران رفتم، غلام عبدالرحمن بن عوف را دیدم، او گفت عُیینَه شتران پیامبر را به غارت برده است. به مدینه بازگشتم و با فریاد رسا اعلام خطر کردم!

رسول خدا (ص) مردم را برای تعقیب راهزنان و اشرار و تأمین امنیت فرا خواند و هشت نفر سواره را به فرماندهی مقداد پیشاپیش اعزام کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۵

آن‌گاه ابن ام مکتوم را به جانشینی خود گماشت و سعد بن عباده را با سیصد نفر از قبیله‌اش مأمور پاسبانی مدینه کرد و با سپاهی پانصد و یا هفتصد نفری تا ذی قرد که در شش فرسنگی مدینه قرار داشت پیش رفت. در آن‌جا زد و خوردی رخ داد، چند نفر کشته شدند و ده شتر را پس گرفتند. رسول خدا یک شبانه روز در آن‌جا توقف کرد و پس از پنج روز به مدینه بازگشت. در این غزوه مُحْرِز بن نَضْلَه و وقّاص بن مُجَزِّر به شهادت رسیدند و از مشرکان شش نفر، از جمله دو نفر از پسران عُیینَه کشته شدند. برخی گویند پیامبر در ذی‌قِرَد نماز خوف خواند.

سریه زید به عیص

واقدی ۲/ ۵۵۳ می‌نویسد: چون پیامبر (ص) از جنگ غابه بازگشت خبر رسید که کاروانی از قریش از شام می‌آید. حضرت بر همان اساس که در جنگ بدر به سوی کاروان قریش رفت، زید بن حارثه را همراه یکصد و هفتاد سوار در جمادی الآخره سال ششم به سوی آنان فرستاد. سپاهیان اسلام در عِیص به کاروان رسیدند و آن را مصادره و برخی از نگهبانان آن را اسیر کردند، از جمله ایشان ابوالعاص بن ربیع داماد پیغمبر بود.

سبل الهدی ۶/ ۱۳۳ گوید: ابوالعاص شبانه به در خانه زینب همسر قبلی خود رفت و از وی پناه خواست و زینب او را پناه داد. چون پیامبر فریضه صبح را ادا کرد، زینب از جایگاه زنان به نام «صُفّةُ النساء» با صدای بلند اعلام کرد من به ابوالعاص پناه داده‌ام، حضرت نیز پذیرفت و به مسلمانان فرمود: «همان‌گونه که می‌دانید این مرد از ماست و از او اموالی به شما

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۶

رسیده، اگر نیکی کنید و به او باز گردانید ما این کار را دوست داریم و اگر نپذیرید آن غنیمتی است که خداوند به شما ارزانی داشته و شما به آن سزاوارترید». مسلمانان گفتند: ای رسول خدا بلکه به او باز می گردانیم. ابوالعاص به مکه آمد و اموال مردم را به صاحبانشان باز گرداند. آن گاه گفت من هم اکنون گواهی می‌دهم خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. همانا من در مدینه اسلام آوردم و فقط به این جهت در مدینه نماندم چون بیم آن داشتم که شما تصور کنید من برای آن‌که اموال شما را تصرف کنم ایمان آورده‌ام. آن گاه به مدینه بازگشت و پیامبر زینب را دوباره به نکاح ابوالعاص درآورد.

جنگ بنی‌مصطلق

بنی مُصْطَلِق تیره‌ای از قبیله خزاعه به شمار می‌آمدند و با بنی‌مُدْلِج هم پیمان بودند و در ناحیه فُرْع کنار آب مُرَیسِیع منزل داشتند. به همین مناسبت به این غزوه مُرَیسِیع نیز می گویند. مریسیع در دوازده فرسنگی کنار دریا بین راه مکه و مدینه قرار داشت و تا مدینه حدود سی فرسنگ فاصله داشت. رئیس و سالار ایشان حارث بن ابی‌ضرار بود. او از قبیله خود و دیگر اعراب افرادی فراهم کرد و تعدادی اسب و سلاح خرید و به قصد جنگ با پیامبر آماده شد.

رسول خدا (ص) با اطلاع از این تصمیم بُریدهٔ بن حُصیب اسْلَمی را برای تحقیق فرستاد. بُریده به سوی بنی‌مصطلق رفت و با حارث رئیس آنان گفتگو کرد. آن گاه نزد حضرت بازگشت و صحت خبر را تأیید کرد. پیامبر مردم را برای جنگ با بنی‌مصطلق فرا خواند. مسلمانان که به روایت ابن کثیر ۳/ ۲۹۷

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۷

هفتصد نفر بودند بی‌درنگ آماده شدند. آنان در این جنگ سی اسب داشتند، ده اسب از مهاجران و بیست اسب از انصار بود. واقدی ۱/ ۴۰۵ می‌گوید: گروه زیادی از منافقان نیز در این جنگ شرکت کردند.

حرکت سپاه اسلام

رسول خدا (ص) زید بن حارثه و یا ابوذر و یا نُمیلهٔ بن عبدالله را در مدینه به جای خود گذاشت و همراه سپاه اسلام روز دوشنبه دوم شعبان سال ششم هجرت و یا به قول واقدی ۱/ ۴۰۴ سال پنجم هجرت از مدینه خارج شد و چون به منطقه حلائق رسید فرود آمد. در آن‌جا مردی از قبیله عبدالقیس را به حضور رسول خدا آوردند. حضرت پرسید «خانواده‌ات کجاست؟» گفت: رَوْحا. فرمود: «کجا می‌روی؟» گفت: نزد شما آمدم تا ایمان بیاورم و گواهی دهم آن‌چه را آورده‌ای حق است و همراه شما با دشمنانتان جنگ کنم. پیامبر (ص) فرمود: «سپاس خدایی را که تو را به اسلام هدایت کرد». آن‌گاه آن مرد پرسید: ای رسول خدا! کدام یک از کارها نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود:

«الصَّلاةُ فِی أَوَّلِ وَقْتِها».

نماز اول وقت.

گویند از آن پس آن شخص مرتب نمازش را در اول وقت اقامه می‌کرد.

چون به محل بَقْعا رسیدند به جاسوسی از دشمن برخوردند. پیامبر (ص) او را به اسلام فرا خواند ولی او نپذیرفت. لذا به جرم جاسوسی او را گردن زدند. خبر کشته‌شدن او که به حارث و یارانش

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۸

رسید سخت هراسان شده و به وحشت افتادند و کسانی که از دیگر قبایل عرب همراه او بودند متفرق شدند.

شکست دشمن

رسول خدا (ص) در منطقه مُرَیسِیع اردو زد و صفوف سپاه خود را منظم نمود. دشمن هم در آن‌جا آماده جنگ بود. واقدی ۱/ ۴۰۷ گوید: پیامبر (ص) نخست فرمود آنان را به اسلام دعوت کنند. عمر به دستور آن حضرت خطاب به آنان گفت: بگویید «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ» جان و مال خود را از تعرض مصون دارید. آنان نپذیرفتند. ابتدا مردی از دشمن تیراندازی کرد و با تیراندازی او جنگ شروع شد، مسلمانان نیز ساعتی تیراندازی کردند. سپس به فرمان رسول خدا یک باره تمامی سپاه اسلام حمله خود را آغاز کردند. به روایت شیخ مفید/ ۶۲ و ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۱ با کشته شدن جنگجوی آنان مالک و پسرش به دست امیرالمؤمنین فتح و پیروزی نصیب سپاه اسلام گردید. دوازده نفر از دشمن کشته و بقیه اسیر شدند و حتی یک نفر هم از آنان نتوانست بگریزد. از مسلمانان فقط یک نفر اشتباهاً به دست یکی از مسلمانان کشته شد.

اسیران و غنایم

به روایت واقدی ۱/ ۴۱۰ اسیران را در گوشه‌ای جمع کردند. پیامبر بُریدهٔ بن حُصیب را برآنان گمارد و دستور داد با آنان به نرمی و ملاطفت رفتار شود. چهارپایان و اموال را نیز جمع نموده و خمس آن را جدا کردند. تعداد شتران دو هزار، گوسفندان پنج هزار و اسیران نیز دویست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۵۹

خانوار و برخی گفته‌اند هفتصد نفر بودند. جُوَیرِیه دختر حارث در سهم ثابت بن قیس و پسر عمویش قرار گرفت. آنان با او قرار گذاشتند که با پرداخت نه اوقیه طلا بتواند خود را آزاد کند. در حالی که پیامبر کنار آبی نشسته بود جویریه نزد رسول خدا آمد و ضمن اظهار اسلام عرض کرد من جویریه دختر حارث بن ابی‌ضرار هستم که سالار قوم خود بود و شما می‌دانید که چه بر سر ما آمده است. من در سهم ثابت بن قیس و پسر عمویش افتادم. ثابت سهم پسر عمویش را با پرداخت چند نخل در مدینه خرید و برای آزادی من قراردادی گذاشته که توان پرداخت آن را ندارم، امیدوارم شما مرا یاری فرمایید. پیامبر (ص) فرمود: «کاری بهتر از این هم هست». پرسید چه کاری؟ فرمود: «تعهدی را که کرده‌ای من می‌پردازم و تو را به همسری خود برمی‌گزینم».

جویریه گفت بسیار خوب. حضرت او را از ثابت بن قیس خرید و آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. چون این خبر میان مردم پخش شد مسلمانان تمامی اسیران بنی‌مصطلق را که از این پس خویشاوندان سببی رسول خدا به‌شمار می‌آمدند به احترام آن حضرت بدون فدیه و یا با فدیه اندکی آزاد کردند. گویند به برکت این ازدواج ده‌ها خانه‌وار آزاد شدند و دوباره زندگی عادی خود را آغاز کردند. ظاهر گزارش این است که این مراسم در همان منطقه مُرَیسِیع رخ داده است. به روایت شیخ مفید/ ۶۲ امیرالمؤمنین (ع) جویریه را اسیر کرد و نزد پیامبر آورد، بعدها پدرش نزد رسول خدا (ص) آمد و درخواست استرداد دخترش را نمود و گفت: ای رسول خدا دختر من به اسارت درنیاید، زیرا او زنی است بزرگوار. پیامبر (ص)، جویریه را بین ماندن نزد حضرت و رفتن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۰

پیش پدر مخیر ساخت. جویریه گفت من خدا و رسولش را اختیار می‌کنم. آن‌گاه رسول خدا (ص) او را آزاد کرد و در زمره همسران خویش درآورد.

نزاع مهاجر و انصار

ابن‌اسحاق ۳/ ۳۰۳ و واقدی ۲/ ۴۱۵ گویند: جنگ که تمام شد مسلمانان بر سر چاه‌ها سرگرم آب کشیدن بودند، آب چندان کم بود که دلوها پر نمی‌شد و به نوبت آب بر می‌داشتند. سِنان بن وَبَر جُهنی از انصار و جَهْجاه بن سعید غفاری که مزدور عمر بود هر دو دلوهای خود را به چاه انداختند، دلوهای آنان با هم اشتباه شد، یکی از دلوها که متعلق به سنان بود از چاه بیرون آمد. او گفت دلو من است. جهجاه گفت به خدا این دلو من است. بین آن دو نزاع درگرفت. جهجاه سیلی محکمی به گوش سنان زد. سنان انصار را به یاری طلبید و جهجاه در حالی که فرار می‌کرد مهاجران را به کمک فرا خواند. مهاجران به یاری جهجاه و انصار به کمک سنان شتافتند. شمشیرها کشیده و فتنه بزرگی بر پا شد! سرانجام با وساطت تعدادی از مهاجر و انصار سنان بدون آن‌که مرافعه را نزد پیامبر ببرد از حق خود صرف نظر کرد و آتش فتنه خاموش شد.

نفاق عبدالله بن ابی

به نقل واقدی ۲/ ۴۱۶ عبدالله بن ابی که با عده‌ای از همفکران منافق خود در مجلسی نشسته بود از این حادثه و به خصوص از سیلی جهجاه به سنان خشمگین شد و در حضور مردانی از قبیله خود از جمله زید بن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۱

ارْقَم که جوانی نورس بود گفت: به خدا من خواری و ذلتی مانند امروز ندیده بودم، کار ما به جایی رسیده که اینان در سرزمین ما و در شهر ما بر ما برتری می‌جویند. به خدا مثل ما و این گلیم‌پوشان قریش همان مثلی است که می‌گوید: سگت را فربه کن تا تو را بخورد! به خدا قسم اگر به مدینه بازگردیم افراد عزیز افراد ذلیل را خارج خواهند کرد.

زید بن ارقم برخاست و این مطلب را به اطلاع رسول خدا (ص) رساند، سپس این خبر در لشکر شایع شد. عمر گفت ای رسول خدا به محمد بن مسلمه بگو تا عبدالله را بکشد. حضرت فرمود: «نه، آن‌گاه مردم می‌گویند محمد اصحاب خود را می‌کشد!».

ابن اسحاق ۳/ ۳۰۵ و واقدی ۲/ ۴۲۱ گویند: چون عبدالله پسر عبدالله بن ابی از گفتار عمر در مورد کشتن پدرش با خبر شد نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله اگر می‌خواهید پدرم را بکشید به خودم امر بفرمایید. به خدا سوگند پیش از آن‌که از این‌جا برخیزید سرش را برای شما می‌آورم. می‌ترسم اگر به کس دیگری فرمان دهید که پدرم را بکشد من ناراحت شوم و تحمل دیدن قاتل پدرم را نداشته باشم و او را بکشم و داخل آتش شوم. البته عفو شما برتر و منت شما بزرگ‌تر است. حضرت فرمود: «ای عبدالله نه اراده کشتن او را کرده‌ام و نه به این کار فرمان داده‌ام، تا هر وقت که میان ما باشد با وی خوشرفتاری خواهم کرد».

حرکت سپاه و رسوایی منافقان

رسول خدا (ص) برای آن‌که آتش این فتنه را خاموش کند و فکر آن ماجرا را از ذهن مردم بزداید، دستور حرکت ناگهانی و بی‌موقع سپاه را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۲

صادر کرد. واقدی ۲/ ۴۱۹ گوید: در گرمای شدید سوار بر ناقه شد و دستور حرکت داد. سپاه اسلام آن روز و شب را تا نزدیک فردای آن روز بی‌وقفه به حرکت خود ادامه داد و فقط برای اقامه نماز توقف می‌کرد. بعد که پیامبر اجازه فرود آمدن داد مسلمانان بی‌درنگ به خواب رفتند و سر و صدا و کشمکش‌ها فروکش کرد. در بحار الانوار ۲۰/ ۲۹۶ آمده است: رسول خدا ابونَضْلَه طایی را به مدینه فرستاد تا خبر پیروزی جنگ مریسیع را به مردم برساند. مؤلف تاریخ الخمیس ۱/ ۴۷۲ گوید: نزدیک مدینه که رسیدند عبدالله پسر عبدالله بن ابی جلوتر رفت و در دروازه شهر ایستاد و مانع ورود پدرش به شهر شد و گفت تا پیامبر اجازه ندهد وارد شهر نمی‌شوی تا بدانی که امروز عزیز کیست و ذلیل چه کسی است. ابن ابی شکایت پسرش را نزد رسول خدا (ص) برد. حضرت به عبدالله پیغام داد بگذار پدرت وارد شهر شود.

در غزوه بنی‌مصطلق منافقان نیت پلید خود را آشکار کردند و همان گونه که گذشت رئیس آنان عبدالله بن ابی به رسول خدا و مهاجران زبان طعن گشود. چون زید بن ارقم به پیامبر خبر داد و عبدالله بن‌ابی گفتار ناروای خود را انکار کرد، گروهی از انصار هم به لحاظ شخصیت سیاسی او از وی طرفداری کردند و به نکوهش زید پرداختند. کار بر زید سخت شد و به سرزنش ابن ابی گرفتار گردید. اما در راه بازگشت به مدینه با نزول سوره منافقین گفتار زشت عبدالله بن ابی بازگو و دروغ وی آشکار گردید.

علی بن ابراهیم قمی ۲/ ۳۶۹ می‌گوید: رسول خدا (ص) به زید بن ارقم مژده داد که گفتار تو راست بود و درباره آن‌چه گفتی قرآن نازل شد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۳

آن‌گاه اصحاب را جمع کرد و سوره منافقین را برای آنان تلاوت فرمود. خداوند در این سوره مُهر دورویی و دروغگویی را تا ابد بر پیشانی منافقان زد.

ماجرای افک

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۳۰۹ و واقدی ۲/ ۴۲۶ عایشه گوید: من در سفر بنی‌مصطلق با ام‌سلمه همراه پیامبر بودم. چون در راه بازگشت مدینه برای حاجتی از بین سپاه بیرون رفتم گردن‌بندم گسیخته شد، به اردوگاه که بازگشتم متوجه شدم گردن‌بندم گم شده، برای یافتن آن به همان‌جا رفتم و آن را پیدا کردم. شتربانان من آمده بودند و به گمان آن‌که من داخل کجاوه هستم آن را بالای شتر بسته و به راه افتاده بودند. هنگامی که به اردوگاه بازگشتم همه مردم رفته بودند و کسی نمانده بود. جامه‌ام را به خود پیچیدم و در گوشه‌ای دراز کشیدم. صفوان بن مُعَطَّل که از پی سپاه می‌آمد مرا شناخت، شترش را آورد و گفت سوار شو و خود کنار رفت. آن‌گاه مهار شتر را گرفت و با شتاب در پی لشکر به راه افتاد تا فردا صبح که در منزل دیگر به سپاه رسیدیم. دروغگویان زبان به بهتان گشودند و بیشتر حرف‌ها را عبدالله بن ابی گفته بود ولی من اطلاع نداشتم. به مدینه که آمدیم بیمار گشتم و برای درمان به خانه مادرم رفتم و در آن‌جا متوجه بهتان مردم شدم. از این‌رو بیماری‌ام شدت یافت تا آن‌که یک روز آیه یازدهم تا سی و هفتم سوره نور نازل شد. رسول خدا (ص) به منبر رفت و آیات مذکور را درباره برائت من قرائت فرمود. تهمت‌زنندگان عبارت بودند از: عبدالله بن ابی، حسّان بن ثابت، مِسْطَح

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۴

بن اثاثه و حَمْنَه دختر جَحْش. گویند پیامبر دستور داد حسان، مِسْطَح و حَمْنَه را که صریح بهتان زده بودند حد زدند ولی واقدی ۲/ ۴۳۴ می گوید: قول صحیح‌تر نزد ما آن است که آنان را حد نزدند.

صفوان بن مُعَطَّل که بعدها معلوم شد نمی‌تواند با زنان آمیزش کند به سبب بهتانی که حسان به او زده بود شمشیری به وی زد و او را مجروح ساخت. رسول خدا از حسان خواست تا از صفوان صرف‌نظر نماید و او را قصاص نکند. پیامبر (ص) در مقابل پذیرش این درخواست نخلستانی به حسان داد و سیرین کنیز مصری را که مُقَوْقِس پادشاه مصر به آن حضرت هدیه داده بود به او بخشید.

ماجرای افْک به این صورت در اکثر منابع اهل سنت و تعدادی از منابع شیعی آمده است، با این وصف برخی از علما و مفسران شیعه از جمله علی بن ابراهیم قمی ۲/ ۹۹ منکر این مطلب هستند و می گویند ماجرای افک درباره ماریه قِبْطِیه بوده است.

البته بر هر دو قول یک اشکال تاریخی به طور مشترک وارد است، قول مشهور می گوید پیامبر، سیرین را به حسان بخشید و حال آن‌که سیرین را پادشاه مصر در سال هفتم به پیامبر (ص) اهدا کرد. مگر گفته شود که ماجرای افک تا سال هفتم ادامه داشته که این خلاف ظاهر نصوص است. به قول غیرمشهور نیز همین اشکال وارد است که ماریه قبطیه را هم پادشاه مصر در سال هفتم به پیامبر هدیه کرد. مگر پاسخ داده شود که داستان افک و ماجرای ماریه در سال هفتم بوده، این نیز خلاف مشهور است که می گویند نزول سوره نور هم زمان با جنگ بنی‌مصطلق بوده است. گرچه به گفته علّامه طباطبایی در المیزان ۱۵/ ۱۰۴ ظاهر آیه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۵

یازده سوره نور که به صورت جمع می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِینَ جَاؤُوا بِالإِفْکِ) کسانی که تهمت بزرگ زدند، مؤید نظریه مشهور است. آن‌چه در این ماجرا باعث شگفتی و حیرت انسان می گردد بردباری و بزرگواری پیامبر است، حضرت با درایت خاص و شکیبایی بی‌حد فتنه افک را خاموش و فتنه انگیزان و بهتان زنندگان را عفو کرد و از گناه بزرگشان درگذشت.

صلح حدیبیه

واقدی ۲/ ۵۷۲ گوید: رسول خدا (ص) در عالم رؤیا دید وارد کعبه شد، سر خود را تراشید و کلید کعبه را گرفت، آن‌گاه همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف فرمود. حضرت رؤیای خود را برای مسلمانان بازگو نمود و آن را به فال نیک گرفت و از اصحاب برای ادای عمره دعوت کرد. مسلمانان بویژه مهاجران که شمار آنان به هزار و چهارصد نفر رسید بدون درنگ آماده حرکت شدند. پیامبر هفتاد شتر قربانی همراه برداشت و برای این‌که اعلام کند برای عُمره آمده است نه جنگ، دستور داد تا شتران را علامت قربانی بزنند و جز شمشیر که سلاح مسافر بود از ادوات نظامی چیزی به همراه نداشته باشند.

هنگامی که کاروان آماده حرکت شد سعد بن عباده رئیس طایفه خزرج به رسول خدا (ص) گفت: کاش اجازه می‌فرمودید اسلحه همراه برمی‌داشتیم که اگر از طرف دشمن تهدید شدیم آمادگی دفاع داشته باشیم. حضرت فرمود: «من اسلحه برنمی‌دارم، چون فقط برای عمره می‌روم». آن‌گاه عبدالله بن امّ‌مکتوم یا نُمیلة بن عبدالله لیثی را به جانشینی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۶

خود در مدینه نصب کرد و روز دوشنبه اول ماه ذی‌القعده سال ششم هجرت با همراهانش به سوی مکه حرکت کرد. از نقل واقدی ۲ / ۵۷۵ که می‌گوید باران پاییزی بر مسلمانان بارید معلوم می‌شود که سفر حدیبیه در فصل پاییز بوده ولی طبق تقویم تطبیقی وُوسْتِنْفِلْد در اسفندماه واقع شده است. مسلمانان با علاقه وافر و شور و اشتیاق وصف‌ناپذیری راهی مکه شدند، زیرا پس از شش سال برای اولین بار می‌خواستند خانه خدا را زیارت کنند و از اقوام و خویشان و منازل خود دیدن نمایند. پیامبر در بین راه مدینه به مکه هر قبیله‌ای را که می‌دید از آنان دعوت می‌کرد تا در این سفر ایشان را همراهی کنند. این کار برای آن بود که عده کاروان اسلام افزون گردد و قریش از کثرت جمعیت بترسند و اقدام به جنگ و یا جلوگیری از زیارت نکنند ولی اعراب بادیه‌نشین به بهانه اموال و زن و بچه‌های‌شان از فرمان حضرت سرپیچی می‌کردند.

آگاهی قریش از کاروان

واقدی ۲ / ۵۷۴ گوید: پیامبر (ص) با کاروان خود حرکت کرد و در ذوالحُلیفه احرام بست. بیشتر مسلمانان نیز با احرام او محرم شدند. به روایت ابن اسحاق ۳/ ۳۲۳ پیامبر بُسْر بن سفیان را به مکه فرستاد تا اخبار و واکنش قریش را به اطلاع ایشان برساند. بُسْر بن سفیان خدمت آن حضرت بازگشت و گفت قریش از حرکت شما آگاه شده‌اند، با زن و بچه از مکه بیرون آمده و در ذی‌طُوی اردو زده‌اند و با خدا عهد کرده‌اند که هرگز نگذارند وارد مکه شوی. خالد بن ولید را هم همراه دویست نفر به کُراع الغَمیم گسیل داشته‌اند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۷

به روایت ابن اسحاق ۳/ ۳۲۳ پیامبر (ص) فرمود: «وای بر قریش! جنگ اینان را نابود کرده است. به خدا سوگند پیوسته در راه آن‌چه خدا مرا بدان مبعوث کرده است جهاد خواهم کرد تا خدا آن را پیروز گرداند و یا خود از میان بروم!». آن‌گاه فرمود: «کیست مرا از غیر آن راهی که قریش در آن هستند ببرد؟». مردی از قبیله اسْلَم داوطلب شد و پیامبر را از راه ناهموار و سنگلاخی در میان دره‌های سخت عبور داد تا به سرزمین هموارى رسیدند.

خالد بن ولید از این امر آگاه شد بی‌درنگ خود را بدان نقطه رساند و راه را بر مسلمانان بست و به اندازه‌ای بدان‌ها نزدیک شد که وقتی رسول خدا خواست نماز بخواند عَبّاد بن بِشر را دستور داد تا با گروهی از مسلمانان مقابل خالد صف کشیدند. آن‌گاه نماز ظهر و عصر را به صورت نماز خوف خواند. سپس لشکر اسلام حرکت کرد و روز بعد به سرزمین حُدَیبِیه که در حدود چهار فرسخی غرب مکه قرار دارد رسید، شتر پیامبر در آن مکان زانو زد. حضرت فرمود: «آن خدایی که از ورود فیل به مکه جلوگیری کرد این شتر را هم این‌جا نگه داشت. امروز قریش هر پیشنهادی به من بکنند که در آن صله رحم باشد من آن را می‌پذیرم». سپس به مردم فرمود: «پیاده شوید». کاروان اسلام در همان‌جا اردو زد.

نمایندگان قریش

واقدی ۲/ ۵۹۳ گوید: چون رسول خدا (ص) در سرزمین حدیبیه مستقر شد بُدیل بن وَرْقاء خُزاعی با تنی چند از بزرگان خزاعه نزد ایشان آمد و پرسید: برای چه به این‌جا آمده‌ای؟ رسول خدا فرمود: «ما برای جنگ با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۸

احدی نیامده‌ایم، ما آمده‌ایم این خانه را زیارت کنیم». آن‌گاه بُدیل و همراهان نزد قریش بازگشتند و گفتند: ای گروه قریش شما در مخالفت با محمد عجله کردید، محمد برای جنگ نیامده، او همانا برای زیارت این خانه آمده است. مشرکان گفتند گرچه برای جنگ نیامده ولی هرگز نمی‌گذاریم با زور داخل مکه شود. سپس مِکْرَز بن حَفْص را نزد رسول خدا روانه کردند. حضرت تا مِکْرَز را در حال آمدن دید فرمود: «این مرد حیله‌گر است». آن‌گاه همان سخنانی را که به بُدیل فرموده بود به او نیز بازگو کرد. یعقوبی ۲/ ۵۴ نوشته است: پیامبر حاضر نشد با وی مذاکره کند.

ابن اسحاق ۳/ ۳۲۶ گوید: آن‌گاه سران شرک حُلَیس بن عَلْقَمَه را نزد پیامبر فرستادند. هنگامی که حضرت او را دید فرمود: «این مرد از قبیله‌ای است که خداجوی هستند و قربانی را محترم می‌شمرند، شتران قربانی را پیش روی وی رها کنید تا آن‌ها را ببیند». حُلیس وقتی که شتران نشانه‌دار را دید و مشاهده کرد که به علت توقف زیاد و گرسنگی کرک‌های خود را خورده‌اند، قبل از ملاقات با رسول خدا (ص) به نزد قریش بازگشت و مشاهدات خود را گزارش داد و تأکید نمود محمد به هیچ‌وجه برای جنگ به مکه نیامده است. قریش به او می‌گفتند: بنشین همانا تو عرب بیابانی هستی و از اینگونه امور اطلاعی نداری. حُلیس از سخنان قریشیان به خشم آمد و آنان را به شورش قبیله خود تهدید کرد.

سپس عروهٔ بن مسعود ثقفی را فرستادند. عروه نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای محمد از اطراف و اکناف مردم را جمع کرده و آنان را بر سر عشیره خود آورده‌ای تا ایشان را شکست دهی. آن‌گاه آمادگی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۶۹

قریش را برای جلوگیری از ورود مسلمانان گوشزد کرد. پیامبر (ص) همان پاسخی را که به دیگر نمایندگان قریش داده بود به او نیز داد. عروه که از شیفتگی اصحاب رسول خدا به آن حضرت به شگفت آمده بود نزد قریش برگشت و به آنان گفت: ای گروه قریش من به دربار خسرو، قیصر و نجاشی رفته‌ام، به خدا سوگند پادشاهی را در میان رعیت خود چون محمد در میان اصحابش ندیدم، مردمی را دیدم که هرگز دست از یاری او بر نمی‌دارند. اکنون ببینید صلاح شما در چیست.

بیعت رضوان

ابن‌اسحاق ۳/ ۳۲۸ گوید: پیامبر (ص)، خِراش بن امیه خُزاعی را به مکه فرستاد و شتر خود را که ثَعْلَب نام داشت در اختیار وی گذاشت و به او دستور داد قریش را از مقصدش آگاه سازد. همین که خِراش به مکه رسید قریشیان شتر او را کشتند و می‌خواستند خودش را نیز به قتل برسانند که افراد قبیله‌اش از وی دفاع کرده و او را از چنگال قریش نجات دادند و خِراش به نزد رسول خدا بازگشت.

پیامبر، عثمان را نزد ابوسفیان و سران قریش فرستاد. ده نفر از مهاجران نیز با اجازه حضرت همراه عثمان به مکه رفتند تا از خویشاوندان خود دیدار کنند. عثمان راهی مکه شد، در موقع ورود ابان بن سعید بن عاص او را دید همراه خود سوار مرکب نمود و به وی پناه داد تا مأموریتش را انجام دهد ولی قریش عثمان را بازداشت نموده و از بازگشت وی به کاروان اسلام جلوگیری کردند. بین مسلمانان شایع شد که قریشیان عثمان را کشته‌اند! به نقل ابن اسحاق ۳/ ۳۳۰ رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۰

فرمود: «از این‌جا نمی‌رویم تا با قریش به نبرد بپردازیم». سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند، تمامی مسلمانان به جز جَدّ بن قیس منافق، با آن حضرت بیعت کردند که هرگز فرار نکنند و تا پای جان در کنار پیامبر بایستند. این بیعت در زیر درختی انجام گرفت و خداوند با فرستادن آیه هجده سوره فتح (لَقَدْ رَضِیَ ا للهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِٔ) خشنودی خود را از این بیعت اعلام کرد. از این رو آن را «بیعت شجره» و نیز «بیعت رضوان» گویند.
به روایت واقدی ۲/ ۶۰۵ قریش شخصی را نزد عبدالله بن ابی فرستادند و گفتند اگر بخواهی می‌توانی داخل مکه شوی و خانه خدا را طواف کنی. پسرش که آن‌جا نشسته بود گفت: ای پدر تو را به خدا ما را در همه جا رسوا نکن! عبدالله نیز دعوت قریش را نپذیرفت.

آخرین فرستاده قریش

پس از پایان بیعت رضوان خبر رسید که عثمان کشته نشده است در این‌هنگام به روایت واقدی ۲/ ۶۰۴ چون قریش شتاب و سرعت مردم را در امر بیعت و آمادگی ایشان را برای جنگ دیدند ترس و نگرانی‌شان بیشتر شد و در امر صلح عجله کردند. آن‌گاه سُهیل بن عمرو را همراه حُویطب بن عبدالعزّی و مِکْرَز بن حَفْص به سوی پیامبر (ص) روانه ساختند و گفتند نزد محمد برو و با او قرارداد صلحی منعقد ساز اما قرارداد صلح جز بر این نباشد که امسال بازگردد. سهیل همراه یاران خود وارد اردوگاه مسلمانان شد و خدمت رسول خدا رسید. هنگام ورود سهیل پیامبر آمدن او را به فال نیک گرفت و فرمود: «کارشان آسان شد.
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۱

آن‌ها می‌خواهند صلح کنند که این مرد را فرستاده‌اند».

شیخ مفید/ ۶۳ گوید: وحی بر پیامبر نازل شد که پیشنهاد صلح را بپذیرد و نگارش و تنظیم آن را بر عهده امیرالمؤمنین بگذارد.

پس از آن‌که نخستین دور گفتگوهای هیئت قریش با رسول خدا شروع شد و مسلمانان شنیدند پیامبر حاضر شده با مشرکان صلح کند، بهت‌زده شدند و این امر برای بیشتر آنان باورکردنی نبود! مسلمانان شش سال بی‌وقفه با قریش در حال نبرد بودند و هیچ گاه انتظار صلح با آنان را نداشتند.

واقدی ۳/ ۶۰۶ گوید: هنگامی که مقدمات صلح به پایان رسید و جز نوشتن متن قرارداد چیزی نمانده بود، عمر با ناراحتی تمام از جای برجست و نزد حضرت آمد و گفت ای رسول خدا! مگر تو پیامبر خدا نیستی؟ فرمود: «چرا». عمر گفت مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: «چرا». عمر گفت مگر اینان مشرک نیستند؟ فرمود: «چرا». عمر گفت پس چرا در راه دین خود تن به خواری می‌دهیم؟ رسول خدا (ص) فرمود: «من بنده خدا و پیامبر او هستم و هرگز با امر وی مخالفت نمی‌کنم، او نیز مرا تنها نخواهد گذاشت». عمر هم‌چنان پاسخ پیامبر را می‌داد تا این‌که ابوعبیده جراح بانگ زد: ای پسر خطاب مگر نمی‌شنوی که پیامبر چه می‌گوید!؟ از شیطان به خدا پناه ببر و اندیشه خود را باطل بدان. عمر از شرمساری شروع کرد به گفتن أعوذ بالله من الشیطان الرجیم! او بعدها می‌گفت: هرگز در پیامبری محمد شک نکردم جز در روز حدیبیه، چنان شک و تردیدی برایم حاصل شد که از آغاز مسلمانی خود تا به آن روز دچارش نگشته بودم و اگر در آن روز پیروانی می‌یافتم که به سبب صلح

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۲

ص: ۷۲

از جرگه مسلمانان خارج می‌شدند من نیز خارج می‌شدم.

واقدی ۲/ ۶۰۷ گوید: هنوز متن عهدنامه نوشته نشده بود که ابوجَنْدَل فرزند سهیل بن عمرو که مسلمان بود و در بند به‌سر می‌برد از حبس گریخت و با همان قید و بندی که بر وی بود با حالت رقت‌باری خود را به اردوگاه پیامبر رساند و از مسلمانان یاری طلبید. سهیل تا چشمش به فرزندش افتاد برخاست و شروع به کتک زدن او نمود و گفت ای محمد این اولین مورد از مفاد پیمان است، باید او را به من برگردانید. رسول خدا فرمود: «هنوز صلحنامه را ننوشته‌ایم».

سهیل گفت به خدا سوگند من حاضر به صلح نیستم تا او را به من بازگردانی. پیامبر به ناچار برای حفظ صلح ابوجندل را به پدرش بازگرداند. این صحنه بر نگرانی و اعتراض مسلمانان ناراضی افزود و به روایت واقدی ۲/ ۶۰۸ عمر این‌جا نیز به حضرت اعتراض کرد و حتی شمشیرش را نزدیک ابوجَنْدَل برد و از او خواست تا پدرش را بکشد ولی او نپذیرفت.

متن صلحنامه

ماجرای حدیبیه از آغاز تا انعقاد و امضای پیمان صلح حدود بیست روز طول کشید و رفت و آمدهای بسیاری انجام شد، سهیل بن عمرو چندین بار به مکه رفت و از سران قریش کسب تکلیف کرد. به روایت ترمذی ۵/ ۵۹۲ و شیخ مفید/ ۶۴ یک بار سهیل از پیامبر خواست تا عده‌ای از مسلمانان مهاجر را که به ادعای او بردگان و فرزندان اهل مکه بودند به قریش تحویل دهد. رسول خدا از این درخواست برآشفت و با اشاره به امیرالمؤمنین قریش را تهدید کرد و فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۳

ص: ۷۳

«يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لَتَنْتَهُنَّ أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ مَنْ يَضْرِبُ رِقابَكُمْ بِالسَّيْفِ عَلَى الدِّينِ، قَدْ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ عَلَى الإِيمانِ».

ای گروه قریش یـا دست برمی‌داریـد و یـا خداونـد فردی که قلبش را به ایمـان امتحان کرده برمی‌انگیزد و او گردن‌هایتان را در راه دین با شمشیر خواهد زد.

وقتی برخی پرسیدند این شخص کیست؟ پیامبر نشانی امیرالمؤمنین را داد.

پس از گفتگوهای زیاد و رفت و آمدها قرار شد متن صلحنامه را بنویسند. به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۳۳۱ و واقدی ۲/ ۶۱۰ رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «بنویس بسم الله الرحمن الرحیم». سـهیل بن عمرو گفت ما «رحمان» را نمی‌شناسیم. بنویس «بِسْمِكَ اللّهُمَ». مسـلمانان از این موضوع به تنگ آمدنـد و گفتنـد: خداونـد رحمان است و جز رحمان چیز دیگری ننویس. سـهیل گفت پس من بر هیچ چیز صلح نخواهم کرد. نزدیک بود کار صلح منتفی گردد که پیامبر عظیم‌الشأن با بردباری و دوراندیشی از آن جلوگیری کرد و فرمود: بنویس «بِسْمِكَ اللّهُمَّ هَـٰذا ما صالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ سُـهَيْلَ بْنَ عَمْروٍ». سـهیل گفت اگر گواهی می‌دادم که تو رسول خـدایی با تو جنگ نمی‌کردم. نام خود و پـدرت را بنویس. مسـلمانان از این سـخن سـهیل بیشتر ناراحت شدنـد، صـداها بلنـد شـد. گروهی از بزرگان صـحابه به‌پاخاستند و به شدت اعتراض کردند و به علی بن ابی‌طالب گفتند چیزی جز «محمد رسول الله» ننویس. اسید بن حضیر و سعد بن عباده، دست علی (ع) را گرفتند و گفتند مبادا چیزی جز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۴

«محمد رسول الله» بنویسی، در غیر این صورت بین ما و ایشان شمشیر خواهد بود، چرا باید در دین خود تن به خواری دهیم.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا من رسول خدا هستم، گرچه شما تکذیب کنید». آن‌گاه مسلمانان را آرام نمود و با دست به آنان اشاره کرد که ساکت شوند و به امیرالمؤمنین فرمود لفظ «رسول الله» را پاک کند. وی گفت: «ای رسول خدا دستم یارای پاک کردن رسالت شما را از کنار نامتان ندارد». پیامبر (ص) از او خواست تا آن کلمه را نشان دهد و بدین‌سان خود آن حضرت کلمه «رسول الله» را پاک کرد و به امیرالمؤمنین فرمود: «تو خود نیز به زودی به چنین امری فراخوانده می‌شوی و ناچار به آن تن درمی‌دهی».

مقصود پیامبر ماجرای حکمیت جنگ صفّین بود که سال‌ها بعد اتفاق افتاد و علی (ع) به ناچار کلمه «امیرالمؤمنین» را از کنار نام مبارک خود حذف کرد! باری، سپس صلحنامه حدیبیه به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۳۳۲، واقدی ۲/ ۶۱۰، قمی ۲/ ۳۱۳، طبرسی/ ۹۷ و نویری ۱۷/ ۲۳۱ چنین به رشته تحریر درآمد:

به نام تو ای خدا

این پیمان صلحی است که محمد بن عبدالله با سهیل بن عمرو بستند و توافق کردند مدت ده سال جنگ متوقف گردد، مردم در این مدت در امان باشند و دست از یکدیگر بردارند و هیچ‌گونه سرقت و خیانت نکنند و متعرض یکدیگر نگردند. هر کس از اصحاب محمد برای حج، عمره یا تجارت به مکه رود جان و مالش در امان باشد و هر کس از قریش در رفتن به مصر یا شام از مدینه عبور کند جان و مال او در امان باشد. دین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۵

اسلام در مکه ظاهر و خداوند آشکارا پرستش گردد و احدی بر دینش اکراه، آزار و سرزنش نشود. هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد درآید می‌تواند و هر کس نیز بخواهد در عهد و پیمان قریش درآید می‌تواند. هر کس از قریش بدون اذن سرپرست خود نزد محمد برود باید او را نزد سرپرستش بازگرداند و هر کس از محمد نزد قریش رود او را به وی بازنگردانند. محمد و یارانش امسال بازگردند و در سال آینده بیایند و فقط سه روز در شهر مکه اقامت کنند و سلاحی جز سلاح مسافر که شمشیرِ در نیام است همراه نداشته باشند.

نسخه اول صلحنامه نزد پیامبر (ص) ماند و نسخه دیگری نیز نوشتند و به سهیل بن عمرو دادند. در این هنگام قبیله خزاعه از جای برخاستند و گفتند ما هم‌پیمان محمدیم و بنی‌بکر برخاستند و گفتند ما هم‌پیمان قریشیم.

عده‌ای از مسلمانان که به ظاهر صلح می‌نگریستند و از عمق آن بی‌خبر بودند و چندان تعبّدی نیز نداشتند، از صلح ناراضی بودند. اینان اعتراض کرده و گفتند این صلح برای ما در حقیقت خواری و ذلت است. چرا مسلمانی که از مکه به مدینه بیاید باید تحویل آنان دهیم ولی اگر مسلمانی از مدینه نزد قریش رود آنان موظف به تحویل او نباشند؟ با تحریک این عده نزدیک بود نظم و انسجام کاروان مسلمانان به هم خورده و مختل شود که به روایت حلبی ۳/ ۲۲ پیامبر (ص) خطاب به معترضان فرمود: «اگر از آنان کسی نزد ما آید و ما او را به آنان بازگردانیم، به‌زودی خداوند برای وی وسیله نجات و گشایشی فراهم می‌آورد و اگر کسی از ما دوری کند و به سوی آن‌ها برود ما به او نیازی نداریم و او دیگر از ما نیست و به آنان سزاوارتر است».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۶

خروج پیامبر از احرام

رسول خدا (ص) پس از قرارداد صلح برخاست و قربانی نمود و سپس سر تراشید و از احرام بیرون آمد ولی عده‌ای از مسلمانان امتناع ورزیدند و گفتند چگونه قربانی کنیم و سر بتراشیم و حال آن‌که نه طواف کردیم و نه سعی بین صفا و مروه نمودیم. چون در حالت غیر اضطرار قربانی فرع سعی و طواف است.

واقدی ۲/ ۶۰۹ گوید: عمر با گروهی خدمت پیامبر (ص) رسیدند و گفتند: ای رسول خدا مگر نگفته بودی که به‌زودی داخل مسجدالحرام خواهی شد. حضرت فرمود: «آیا گفتم در همین سفر؟! آگاه باشید شما به‌زودی داخل مسجدالحرام خواهید شد». سپس رو کرد به عمر و چنین فرمود: «آیا روز احد را فراموش نمودید که می گریختید و به هیچ کس هم توجّه نمی‌کردید و من شما را فرا می‌خواندم؟» آن‌گاه روزهای دشواری را که آنان از خود سستی نشان داده بودند و خود حضرت پایداری کرده بود برشمرد.

پیروزی آشکار

به روایت دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۱۵۸ و نهایهٔ الارب نویری ۱۷/ ۲۳۴ کاروان اسلام در حالی که هاله‌ای از غم و اندوه بر آن سایه افکنده بود به سوی مدینه حرکت کرد. بسیاری اندوهگین و غمناك و در این اندیشه بودند که چه شد پس از شش سال اقتدار، افتخار، عظمت و سربلندی وضع به این‌جا منتهی گشت؟ در این حال بود که خداوند مهربان رحمت خود را بر مسلمانان نازل و از آنان دلجویی و افکار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۷

پریشانشان را بازسازی کرد. در بین راه مدینه ناگهان سوره فتح نازل شد: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً).
نویری در نهایة الارب ۱۷/ ۲۳۵ گوید: عمر گفت: ای رسول خدا آیا این فتح است؟! فرمود: «آری، سوگند به آن‌که جانم در دست اوست هر آینه این فتح است». جبرئیل به مناسبت این فتح و پیروزی به رسول خدا (ص) تبریک گفت، مسلمانان نیز تبریک گفتند. گویند حضرت از نزول این آیه به قدری خوشحال شد که قابل وصف نیست. به روایت مجمع البیان ۹/ ۱۰۹ و سبل‌الهدی ۵/ ۹۶ پیامبر فرمود: «آیه‌ای بر من نازل شد که نزد من از تمامی دنیا محبوب‌تر است» و به روایت واقدی ۲/ ۶۱۷ فرمود: «از آن‌چه خورشید بر آن می‌تابد بهتر است». آن‌گاه حضرت مسلمانان را جمع کرد و آیات سوره فتح را که ناظر بر صلح حدیبیه است، برای آنان تلاوت فرمود. مسلمانان از شنیدن پیام خدا شاد شدند و از نگرانی و پریشانی بیرون آمدند.
اما برخی هم گفتند این پیروزی نیست، نه گذاشتند خانه خدا را زیارت کنیم و نه قربانی‌هایمان را سر ببریم. وقتی رسول اکرم (ص) گفتار اینان را شنید سخت آزرده شد و به روایت دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۱۶۰ و سبل الهدی ۵/ ۹۶ فرمود: «این سخن بدی است بلکه این بزرگ‌ترین فتح است. همانا مشرکان راضی شدند بگذارند شما (بدون درگیری) سرزمین آنان را ترک کنید و درخواست صلح و امان کردند و از شما چیزی را دیدند که دوست نداشتند، خدا شما را بر آنان پیروز کرد و سالم و مأجور بازگرداند، پس این بزرگ‌ترین پیروزی است».
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۸

ارزیابی پیمان حدیبیه

۱. بزرگ‌ترین نتیجه این صلح که خداوند حکیم نیز بدان لحاظ آن را «فتح مبین» نامید و پیامبر (ص) هم در پاسخ به اعتراض برخی به آن اشاره کرد، به رسمیت شناختن حکومت اسلامی مدینه از سوی مشرکان قریش بود.

۲. به جهت فضای امن و قدرتی که این صلح به بار آورد، رسول خدا (ص) به پادشاهان بزرگ جهان نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت نمود و جهانی بودن دین اسلام را اعلان کرد.

۳. صلح مزبور به رسول خدا (ص) و مسلمانان فرصت داد تا خیبر، آخرین دژ یهود را فتح کنند و هم‌چنین زمینه‌ای شد برای فتح مکه و سرکوبی سران شرک و برچیدن بساط بت و بت‌پرستی.

۴. پیامبر (ص) با انعقاد صلح حدیبیه از ناحیه جنوب آسوده خاطر گردید. لذا فشار تبلیغی و نظامی را در شمال جزیرهٔ العرب متمرکز نمود و در نتیجه اسلام در مرز روم شرقی پیشرفت خوبی کرد.

۵. عظیم‌ترین دستاورد صلح مذکور این بود که در مدت کمتر از دو سال از این قرارداد، بر اثر رفت و آمدهای مسلمانان به مکه و گفتگو با یکدیگر و روشن شدن جوانب اسلام عده بسیار زیادی اسلام آوردند. تعداد این‌ها بیش از عده‌ای بود که از آغاز اسلام تا به آن روز مسلمان شده بودند.

به روایت طبرسی/ ۹۸ از امام صادق (ع) «هنوز مدت صلح تمام نشده بود که نزدیک بود اسلام سراسر مکه را فرا گیرد». از این‌روست که به روایت کلینی ۸/ ۳۲۶ امام صادق (ع) فرمود: «هیچ حادثه‌ای بابرکت‌تر از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۷۹

صلح حدیبیه نبود».

پیامدهای صلح حدیبیه

الف. واقدی ۲/ ۶۲۴ گوید: بعد از آن‌که قرارداد حدیبیه بین رسول اکرم (ص) و مشرکان به امضا رسید و آن حضرت به مدینه بازگشت، ابوبصیر که از مسلمانان گرفتار در مکه بود از حبس گریخت و رهسپار مدینه شد. اخْنَس بن شَریق و ازْهَر بن عبدعوف به پیامبر نامه نوشتند و طبق مفاد قرارداد خواستار استرداد ابوبصیر شدند. نامه را به دو نفر به نام خُنَیس و کوثر دادند و آنان با یک شتر راهی مدینه شدند و نامه را تقدیم حضور رسول خدا نمودند. حضرت ابوبصیر را خواست و به او فرمود: «می‌دانی که ما با اینان پیمان بستیم و از نظر دینمان شایسته نیست که پیمان‌شکنی کنیم. به‌زودی خداوند برای تو و دیگر مسلمانان دربند فرج و گشایشی عنایت خواهد کرد، پس به سوی قبیله خویش بازگرد».

ابوبصیر گفت: ای رسول خدا مرا نزد مشرکان باز می‌گردانی تا شکنجه‌ام دهند و از دین خارج کنند؟! پیامبر (ص) فرمود: «ابوبصیر برو، همانا به‌زودی خدا برای تو و دیگر مسلمانان گرفتار گشایشی قرار خواهد داد». آن‌گاه ابوبصیر همراه آن دو مأمور راهی مکه شد تا به ذوالحلیفه رسیدند در آن‌جا منزل گرفتند و به استراحت پرداختند. ابوبصیر یکی از آن دو را کشت و دیگری فرار کرد و نزد پیامبر رفت. ابوبصیر اثاث و شتر آنان را برداشت و به مدینه آمد. خدمت حضرت رسید و گفت: ای رسول خدا به پیمان شما وفا شد و خدا آن را ادا کرد. شما مرا به دشمن تسلیم کردی ولی من از خود دفاع کردم تا دینم را از دست ندهم. پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۰

فرمود: «وای بر مادرش! اگر مردانی همراه داشت آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساخت». ابوبصیر از حضرت درخواست نمود تا خمس لباس و شمشیر و شتر خُنَیس را که همراه آورده بود بردارد ولی ایشان قبول نکرد و فرمود: «اگر من خمس این مال را بپذیرم، قریش تصور خواهند کرد که به پیمانم وفا نکرده‌ام. تو هستی و آن‌ها، به هر کجا می‌خواهی برو». چون خبر قتل خُنَیس به سهیل بن عمرو رسید سخت ناراحت شد و از پیامبر تقاضای دیه کرد. قریش و ابوسفیان به او گفتند محمد در این حادثه نقشی ندارد و تبرئه است، بیش از آن‌چه کرده است برعهده او نیست، او ابوبصیر را در اختیار فرستادگان شما قرار داده است.

باری، ابوبصیر از مدینه بیرون رفت و راهی ساحل دریا شد و در منطقه عِیص که راه کاروان قریش از مکه به شام بود منزل گرفت. ابوبصیر کاروانیان قریش را که از آن‌جا عبور می‌کردند به قتل می‌رساند و مال‌التجاره آنان را مصادره می‌کرد. وقتی مسلمانان دربند در مکه از جمله ابوجَنْدَل از داستان ابوبصیر و سخنی که پیامبر (ص) درباره او فرموده بود باخبر شدند، به هر نحوی بود از حبس گریختند و در عیص به ابوبصیر پیوستند. ابوبصیر یک واحد نظامی هفتاد و یا به روایت طبرسی/ ۹۸ سیصد نفری از آن‌ها تشکیل داد و ابوجندل را به معاونت خود برگزید. کار سختگیری بر کاروان قریش شدت یافت. وی در حقیقت حکومت خودمختاری را تأسیس کرد که نه به ظاهر تابع حکومت مدینه بود و نه تابع قریش و طوایف مکه. از این‌رو بدون هیچ‌گونه منع قانونی و محذورات سیاسی می‌توانست ضربات شکننده خود را بر پیکر قریش وارد سازد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۱

ابوبصیر برای یارانش نماز جماعت می‌خواند و جلسه درس برقرار می‌کرد و قرآن، احکام و معارف اسلامی می‌آموخت. وقتی قریش دیدند راه ارتباط تجاری‌شان با شام قطع شد و امنیت از آن رخت بربست، به روایت دیاربکری در تاریخ الخمیس ۲/ ۲۵ ابوسفیان را نزد پیامبر (ص) فرستادند و از ایشان عاجزانه درخواست کردند تا ابوبصیر و یارانش را به مدینه فرا خواند و از این پس نیز هر کس از مسلمانان مکه به مدینه بگریزد پیامبر او را نگه دارد و تحویل قریش ندهد. بدین‌سان طولی نکشید که این ماده جنجالی به درخواست خود قریش لغو گردید. آن‌گاه رسول خدا نامه‌ای به ابوبصیر نوشت تا همراه یارانش به مدینه بازگردد.

فرستاده حضرت در حالی نامه را تسلیم ابوبصیر کرد که وی در حال احتضار بود. ابوبصیر نامه رسول خدا (ص) را بوسید و شروع به خواندن کرد و در حالی‌که نامه در دستش بود مرغ روحش به جنت پرکشید. ابوجندل و یاران وی پیکر مقدس فرمانده خود را غسل داده، بر او نماز گزارده و در همان‌جا به خاک سپردند و بر سر مقبره او به عنوان یادبود و سپاس از زحماتش مسجدی ساختند. سپس عده‌ای از آنان به سرپرستی ابوجندل به مدینه آمدند و خدمت رهبر محبوب و پیامبر گرامیشان رسیدند و تعداد دیگر نزد قبیله و عشیره خود رفتند.

ب. به روایت تاریخ الخمیس ۲/ ۲۳ پس از انعقاد قرارداد حدیبیه چند تن از زنان مسلمان که تحت شکنجه به سر می‌بردند به مدینه هجرت کردند و به پیامبر پناه بردند. آن‌گاه همسران و سرپرست آنان به مدینه آمدند و از پیامبر خواستند تا طبق مفاد صلحنامه ایشان را تحویل دهد. اما خداوند رحمان با نزول آیه دهم سوره مُمْتَحَنَه دستور داد تا زنان مهاجر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۲

را امتحان کنند، اگر واقعاً مسلمان هستند از بازگرداندن آنان به کفار خودداری شود، زیرا زن مسلمان نمی‌تواند در حباله مرد کافر باشد. وانگهی زنان طاقت و تحمل شکنجه و آزار مشرکان را نداشتند. از این رو بود که به روایت مجمع البیان ۹/ ۲۷۴ پیامبر (ص) فرمود: «قرارداد درباره مردان است و شامل زنان نمی‌شود».

خلاصه درس

غزوه ذی قرد: غزوه ذی‌قِرَد که آن را غابه نیز نامند در ربیع الاول سال ششم هجرت واقع شد. علت وقوع آن نیز هجوم نیمه شب عُیینَهٔ بن حِصْن با چهل سوار به ابوذر و خانواده او بود. ابوذر گوید پسرم در برابر آنان ایستاد او را کشتند و همسرم را اسیر کردند و شتران را به غارت بردند. من خودم را حضور پیامبر (ص) رساندم و خبر دادم. سَلَمَهٔ بن اکْوَع گوید من سحرگاه برای آوردن شیر به نزد گله شتران رفتم، غلام عبدالرحمن بن عوف را دیدم، او گفت عُیینَه شتران پیامبر را به غارت برده است. به مدینه بازگشتم و با فریاد رسا اعلام خطر کردم. رسول خدا مردم را برای تعقیب راهزنان و اشرار و تأمین امنیت فرا خواند و هشت نفر سواره را به فرماندهی مقداد پیشاپیش اعزام کرد. در آن‌جا زد و خوردی رخ داد، چند نفر کشته شدند و ده شتر را پس گرفتند.
رسول خدا (ص) یک شبانه روز در آن‌جا توقف کرد و پس از پنج روز به مدینه بازگشت.
سریه زید به عیص: چون پیامبر از جنگ غابه بازگشت خبر رسید که کاروانی از قریش از شام می‌آید. حضرت بر همان اساس که در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۳

جنگ بدر به سوی کاروان قریش رفت، زید بن حارثه را همراه یکصد و هفتاد سوار در جمادی الآخره سال ششم به سوی آنان فرستاد. سپاهیان اسلام در عِیص به کاروان رسیدند و آن را مصادره و برخی از نگهبانان آن را اسیر کردند.

جنگ بنی‌مصطلق: بنی مُصْطَلِق تیره‌ای از قبیله خزاعه به شمار می‌آمدند. رئیس و سالار ایشان حارث بن ابی‌ضرار بود. او از قبیله خود و دیگر اعراب افرادی فراهم کرد و تعدادی اسب و سلاح خرید و به قصد جنگ با پیامبر آماده شد. بُریده به سوی بنی‌مصطلق رفت و با حارث رئیس آنان گفتگو کرد. آن‌گاه نزد حضرت بازگشت و صحت خبر را تأیید کرد. پیامبر مردم را برای جنگ با بنی‌مصطلق فرا خواند. رسول خدا در منطقه مُرَیسیع اردو زد و صفوف سپاه خود را منظم نمود. دشمن هم در آن‌جا آماده جنگ بود. پیامبر (ص) نخست فرمود آنان را به اسلام دعوت کنند. عمر به دستور آن حضرت خطاب به آنان گفت: بگویید «لا إِلهَ إِلَّا الله» جان و مال خود را از تعرض مصون دارید. آنان نپذیرفتند. ابتدا مردی از دشمن تیراندازی کرد سپس به فرمان رسول خدا (ص) یک باره تمامی سپاه اسلام حمله خود را آغاز کردند. در پایان به دست امیرالمؤمنین فتح و پیروزی نصیب سپاه اسلام گردید.

در غزوه بنی‌مصطلق منافقان نیت پلید خود را آشکار کردند و همان گونه که گذشت رئیس آنان عبدالله بن ابی به رسول خدا و مهاجران زبان طعن گشود. عبدالله بن‌ابی گفتار ناروای خود را انکار کرد، گروهی از انصار هم به لحاظ شخصیت سیاسی او از وی طرفداری کردند و به نکوهش زید پرداختند. اما در راه بازگشت به مدینه با نزول سوره منافقین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۴

گفتار زشت عبدالله بن ابی بازگو و دروغ وی آشکار گردید.

رسول خدا (ص) در عالم رؤیا دید وارد کعبه شد، سر خود را تراشید و کلید کعبه را گرفت، آن‌گاه همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف فرمود. حضرت رؤیای خود را برای مسلمانان بازگو نمود و آن را به فال نیک گرفت و از اصحاب برای ادای عمره دعوت کرد. گوید: پیامبر با کاروان خود حرکت کرد و در ذوالحُلیفه احرام بست. بیشتر مسلمانان نیز با احرام او محرم شدند.

پیامبر (ص)، بُشْر بن سفیان را به مکه فرستاد تا اخبار و واکنش قریش را به اطلاع ایشان برساند. بُسْر بن سفیان خدمت آن حضرت بازگشت و گفت قریش از حرکت شما آگاه شده‌اند، با زن و بچه از مکه بیرون آمده و در ذی‌طُوی اردو زده‌اند و با خدا عهد کرده‌اند که هرگز نگذارند وارد مکه شوی. پیامبر (ص) فرمود: «کیست مرا از غیر آن راهی که قریش در آن هستند ببرد؟». مردی از قبیله اسْلَم داوطلب شد و پیامبر را از راه ناهموار و سنگلاخی در میان دره‌های سخت عبور داد تا به سرزمین همواری رسیدند.

خالد بن ولید از این امر آگاه شد بی‌درنگ خود را بدان نقطه رساند و راه را بر مسلمانان بست و به اندازه‌ای بدان‌ها نزدیک شد که وقتی رسول خدا (ص) خواست نماز بخواند به عَبّاد بن بِشر دستور داد تا با گروهی از مسلمانان مقابل خالد صف کشیدند. آن‌گاه نماز ظهر و عصر را به صورت نماز خوف خواند. سپس لشکر اسلام حرکت کرد و روز بعد به سرزمین حُدَیبِیه که در حدود چهار فرسخی غرب مکه قرار دارد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۵

رسید، شتر پیامبر در آن مکان زانو زد. حضرت فرمود: «آن خدایی که از ورود فیل به مکه جلوگیری کرد این شتر را هم این‌جا نگه داشت. امروز قریش هر پیشنهادی به من بکنند که در آن صله رحم باشد من آن را می‌پذیرم». سپس به مردم فرمود: «پیاده شوید».

کاروان اسلام در همان‌جا اردو زد. پیامبر خِراش بن امیه خُزاعی را به مکه فرستاد و شتر خود را که ثَعْلَب نام داشت در اختیار وی گذاشت و به او دستور داد قریش را از مقصدش آگاه سازد. همین که خِراش به مکه رسید قریشیان شتر او را کشتند. پیامبر عثمان را نزد ابوسفیان و سران قریش فرستاد. بین مسلمانان شایع شد که قریشیان عثمان را کشته‌اند! رسول خدا (ص) فرمود: «از این‌جا نمی‌رویم تا با قریش به نبرد بپردازیم». سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند، تمامی مسلمانان به جز جَدّ بن قیس منافق، با آن حضرت بیعت کردند که هرگز فرار نکنند و تا پای جان در کنار پیامبر بایستند. این بیعت در زیر درختی انجام گرفت و خداوند با فرستادن آیه هجده فتح (لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) خشنودی خود را از این بیعت اعلام کرد. از این رو آن را «بیعت شجره» و نیز «بیعت رضوان» گویند.

پس از پایان بیعت رضوان خبر رسید که عثمان کشته نشده است در این‌هنگام چون قریش شتاب و سرعت مردم را در امر بیعت و آمادگی ایشان را برای جنگ دیدند ترس و نگرانی‌شان بیشتر شد و در امر صلح عجله کردند. وحی بر پیامبر نازل شد که پیشنهاد صلح را بپذیرد و نگارش و تنظیم آن را بر عهده امیرالمؤمنین بگذارد. ماجرای حدیبیه از آغاز تا انعقاد و امضای پیمان صلح حدود بیست روز طول کشید و رفت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۶

و آمدهای بسیاری انجام شد، سهیل بن عمرو چندین بار به مکه رفت و از سران قریش کسب تکلیف کرد. رسول خدا (ص) پس از قرارداد صلح برخاست و قربانی نمود و سپس سر تراشید و از احرام بیرون آمد. کاروان اسلام در حالی که هاله‌ای از غم و اندوه بر آن سایه افکنده بود به سوی مدینه حرکت کرد. در بین راه مدینه ناگهان سوره فتح نازل شد. جبرئیل به مناسبت این فتح و پیروزی به رسول خدا (ص) تبریک گفت، مسلمانان نیز تبریک گفتند. عظیم‌ترین دستاورد صلح مذکور این بود که در مدت کمتر از دو سال از این قرارداد، بر اثر رفت و آمدهای مسلمانان به مکه و گفتگو با یکدیگر و روشن شدن جوانب اسلام عده بسیار زیادی اسلام آوردند.

خود آزمایی

۱. غزوات و سرایایی را که در فاصله بین جنگ خندق تا صلح حدیبیه رخ داد نام ببرید.

۲. غابه نام دیگر کدام غزوه است؟

۳. ماجرای سریه زید به عیص چیست؟

۵. جنگ بنی مصطلق را توضیح دهید.

۶. نزاع مهاجرین و انصار بر سر چه بود؟ عاقبت این نزاع به کجا انجامید؟

۷. منظور از «فتح المبین» چیست؟

۸. سوره فتح ناظر به چه پیمانی است؟

۹. صلح حدیبیه را ارزیابی کنید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۷

۱۰. پیامدهای صلح حدیبیه چه بود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۸

درس یازدهم دعوت جهانی ...، و اسلام عمرو وخالد

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- با اقدامات پیامبر جهت دعوت جهانی و فرستادن نامه برای زمامداران جهان آشنا شویم.
- جنگ خیبر و علت وقوع آن را بررسی کنیم.
- موقعیت مکانی و چگونگی حوادث جنگ خیبر را بدانیم.
- به نقش حضرت علی (ع) در فتح خیبر پی ببریم.
- خیانت بزرگ یهود در فتح خیبر را بدانیم.
- با ماجرای فتح مصالحه‌آمیز فدک آشنا شویم.
- داستان غزوه وادی القری را بدانیم.
- منظور از عمرهٔ القضاء را بدانیم.
- چگونگی اسلام آوردن عمرو و خالد را بدانیم.

در این درس به چگونگی دعوت جهانی اسلام و اقدامات پیامبر در این مورد خواهیم پرداخت که عبارتند از: ارسال نامه به نجاشی شهریار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۸۹

حبشه، قیصر روم، امپراتور ایران، پادشاه مصر، زمامداران شام و یمامه.

در ادامه به جنگ خیبر، علت وقوع آن، موقعیت مکانی خیبر، نقش امیرالمؤمنین (ع) در این جنگ، کشته شدن مرحب از قهرمانان بزرگ عرب و یهود و فتح خیبر به دست مبارک و توانای حضرت علی (ع) تسلیم شدن یهودیان، خیانت یهود و قصد جان پیامبر از سوی یهودیان، فتح سرزمین فدک و بخشیدن آن به حضرت فاطمه (س) از سوی پیامبر، غزوه وادی القری، عمرة القضاء و اسلام آوردن عمرو و خالد می‌پردازیم.

دعوت جهانی

با قرارداد صلح حدیبیه حکومت مدینه از سوی قریش و هم‌پیمانانشان به رسمیت شناخته شد و با سرکوبی قبایل شرور و راهزن امنیت مدینه و مناطق اطراف و راه‌های منتهی به آن نیز تا اندازهٔ زیادی تأمین گردید. پیامبر (ص) به تصریح قرآن «رحمة للعالمین» و «خاتم النبیّین» بود. دین او به جزیرة العرب اختصاص نداشت بلکه برای همه مردم دنیا بود. از این رو در این فرصتی که پس از صلح حدیبیه پیش آمد به بُعد تبلیغی اسلام پرداخت. پیامبر از همان روز اول به جهانی بودن اسلام اشاره نموده بود. در سال پنجم بعثت هنگام اعزام جعفر بن ابی‌طالب و مهاجران به حبشه نجاشی را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد. در سوره‌هایی که در مکه نازل شده به جهانی بودن دین اسلام تصریح شده است. آیه بیست و هشت سبأ می‌گوید: (وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ) و ما نفرستادیم تو را مگر برای همه مردم. در آیه نوزده انعام آمده است: (وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۰

الْقُرآنُ لأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ) این قرآن بر من وحی شده است تا شما و هر کس را که این قرآن به او برسد هشدار دهم. نکته ظریفی که در این آیه آمـده تعبیر مَنْ بَلَغَ است. آیه به این مطلب اشـاره دارد که این دین به‌طور عادی و روال طبیعی به هر کسـی که در هر جای دنیا به‌سر می‌برد برسـد موظف به پذیرش و گرویدن به آن است و روشن است تا آن زمان که به اشـخاص نرسـیده و اطلاع از آن حاصـل نکرده‌انـد در قبـال آن وظیفه‌ای ندارنـد. گفتنی است که بسـیاری از خطابات قرآن نیز (یَا أَیُّهَا النَّاس) برای عموم است و حتی یک مورد «یَا أَیُّهَا الْعَرَب» ندارد.

باری، جهان در عصـر بعثت متشکل از چند کشور بزرگ بود و تقریبا در قبضه دو امپراتوری بزرگ ایران و روم قرار داشت و مناطق زیادی از دنیا زیر سـلطه آن‌ها بود. قسـمتی از خاور زمین ماننـد عراق و حیره و نیز بخشـی از جزیرهٔ العرب ماننـد یمن از مسـتعمرات ایران به‌شـمار می‌آمد و بخش‌هایی از آسـیا نیز زیر سـلطه سیاسـی و فرهنگی آن بود. امپراتوری روم نیز به دو بخش بزرگ شرقی و غربی تقسیم می‌شد. قسطنطنیه (ترکیه)، شام (سوریه)، فلسطین، لبنان، اردن، مصر و پاره‌ای از سرزمین‌های دیگر در قلمرو روم شرقی قرار داشت و اروپای امروزی هم امپراتوری روم غربی را تشـکیل می‌داد. پس مرکز ثقل قدرت و سـیاست جهان را این دو ابرقدرت تشکیل می‌دادند.

از این‌رو رسول خـدا (ص) اعلاـم جهانی بودن رسالت خود را از این دو امپراتوری بزرگ آغاز کرد و هم‌چنین ممالک مجاور را به اسـلام فرا خوانـد. البته این دعـوت تـا پایـان عمر آن حضـرت ادامه داشت و تـا آن‌جـا که در آن روز بـا وسایـل عـادی ممکن بـود، حاکمان و زمامداران عالم را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۱

به پـذیرش اسـلام دعوت کرد. امـا ابتـدای آن از دو امـپراتوری کبیر و چنـد کشور مجـاور آغـاز گشت. ابن‌هشـام در سـیره ۴/ ۲۵۴ می‌نویسد: پس از انعقاد صلح حدیبیه روزی رسول خدا (ص) به اصحاب گفت:

«أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَنِی رَحْمَهً وَ کافَّهً».

ای مردم، همانا خداوند مرا به عنوان رحمت برای تمامی مردم فرستاده است.

بعد مسأله دعوت زمامداران جهان را به دین اسلام مطرح کرد. ابن‌سعد ۱/ ۲۵۸ گوید: در یک روز از محرم سال هفتم هجرت شش سفیر با شـش نامه از مـدینه خارج شدنـد و به دربار شـش تن از زمامـداران آن روز جهان رفتند. این شـش زمامدار عبارت بودند از نجاشـی پادشاه حبشه، قیصـر امپراتور روم، خسـرو پرویز امپراتور ایران، مُقَوْقِس پادشاه مصـر، حارث بن ابی‌شمر فرمانروای شامات و هَوْذَهٔ بن علی فرمانروای یمامَه.

نامه به نجاشی پادشاه حبشه

نـامه پیامبر به نجاشـی پادشاه حبشه درباره دعوت به اسـلام دوگونه نقل شـده است؛ یکی همان نامه مشـهور که در آن نام جعفر بن ابی‌طـالب آمـده و همان‌گونه که در ابتـدای کتاب گـذشت مربوط به دوران مکه است. دیگری نامه غیر مشـهور. این نامه به روایت دلائل النبوه بیهقی ۲/ ۳۰۸ و مستدرک حاکم ۲/ ۶۲۳ به این شـرح است: «به‌نام خداونـد مهرورز مهربان. این نامه‌ای است از محمد رسول خـدا به سوی اصْحَمَه نجاشـی بزرگ حبشه. درود بر کسـی که از هـدایت پیروی کنـد و به خـدا و رسول وی ایمـان آورد و گواهی دهد که جز او خدایی نیست، یگانه است و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۲

شریکی نـدارد، نه دوستی برگزیـد و نه فرزنـدی و این‌که محمـد بنـده و فرسـتاده اوست. تو را به پـذیرش دعوت خدا فرا می‌خوانم، چونکه من فرسـتاده او هسـتم. پس اسـلام بیاور تا به سـلامت بمانی. ای اهل کتاب بیاییـد به پیروی از سـخنی که بین ما و شـما یکی است و آن این‌که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و یکدیگر را به جای خداوند پروردگار خود برنگزینیم و اگر امتناع می‌ورزید پس گواه باشید که ما مسلمانیم و اگر رسالت مرا نپذیرید پس گناه نصارای قومت بر گردن توست».

عمرو بن امیه ضَـمْری حامـل نامه به نجاشـی بود و به قول ابن سـعد ۱/ ۲۵۸ او نخستین سـفیری بود که از مـدینه بیرون رفت. درباره دعوت نجاشـی به اسـلام یـک معضـل بزرگ تاریخی وجود دارد و آن این‌که همان‌گونه که در اوایل کتاب یادآور شـدیم نجاشـی سال‌ها پیش در حضور جعفر بن ابی‌طالب اسـلام آورد و خبر آن را نیز طی نامه‌ای خـدمت رسول خدا (ص) اعلان نمود و به گرمی از جعفر و مهاجران مسـلمان اسـتقبال کرد و به عنوان میهمان از آنان پـذیرایی نمود. حال چرا دوباره او را به اسـلام دعوت کرد؟ در توجیه آن مطالبی گفته شده.

برخی مانند مسلم در صحیح ۳/ ۱۳۹۷، ابن‌حَزْم در جوامع السیره/ ۲۵ و ابن طُولُون در اعلام السائلین/ ۵۷ گفته‌اند این نجاشی غیر از آن نجاشـی بوده که مهاجران به‌سوی او هجرت کردند، او مسلمان شده و از دنیا رفته بود ولی این نجاشی کافر بود. روشن است که لفـظ «نجاشـی» لقب پادشاهان حبشه بوده است. برخی از محققان در تأییـد این توجیه گفته‌انـد به همین دلیل لحن نامه غیرمشـهور تا اندازه‌ای تند است. این توجیه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۳

صحیح نیست، زیرا در زمان دعوت پادشاهان به اسلام در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم نجاشی اصْحَمَه زنده بوده است. او به روایت ابن جوزی در المنتظم ۳/ ۳۷۵ و مقریزی در امتاع الاسماع/ ۴۴۵ در سال نهم هجرت از دنیا رفت و رسول خدا از فاصله دور بر او نماز میت خواند. وانگهی نام او نیز اصْحَمَه بود که در نامه به آن تصریح شده است. توجیه دیگر این است که پذیرفتن اسلام نجاشی در ابتدای بعثت شاید رسمی نبوده، گویا در سال هفتم رسول خدا (ص) از او خواست به صراحت و به‌طور رسمی اسلام خود را آشکار کند. این توجیه نیز با ظاهر محتوا و لحن نامه سازگار نیست.

حلبی ۳/ ۲۴۹ گفته است: احتمال دارد پیامبر این نامه را بعدها پس از درگذشت اصْحَمَه به نجاشی بعدی نوشته باشد. با این همه اشکال همچنان باقی است.

نامه به قیصر روم

به نقل یعقوبی ۲/ ۷۷ و طبری ۲/ ۳۱ رسول خدا (ص)، قیصر روم را به شرح زیر به پذیرش اسلام دعوت کرد: «به نام خداوند مهرورز مهربان. از محمد فرستاده خدا به قیصر بزرگ روم. سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. اما بعد من تو را به اسلام فرا می‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت بمانی و خداوند تو را دوبار پاداش دهد. اگر روگردان شوی گناه قومت بر عهده تو خواهد بود. ای اهل کتاب بیایید به‌سوی سخنی که بین ما و شما یکسان است و آن این‌که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۴

سروری نگیریم. پس اگر روی‌گردان شدند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم».

حامل نامه قیصر دِحْیهٔ بن جناب کلبی بود که پیش از این نیز چند بار به دیدار هِرَقْل رفته بود و به زبان رومی آشنایی داشت. نامه را طبق دستور حضرت به حاکم بُصْرِی رساند تا آن را به قیصر بدهد. قیصر که قبلًا نذر کرده بود اگر بر ایرانیان پیروز شود پیاده به زیارت بیت‌المَقْدِس برود، در این ایام در حال رفتن به زیارت بود و در حِمْص به‌سر می‌برد. دِحْیه نامه را به حارث پادشاه غَسّان داد. آن‌گاه عَدی بن حاتم به دستور حارث دِحْیه را نزد قیصر برد. اطرافیان قیصر به وی گفتند هرگاه امپراتور را دیدی وی را سجده کن و سر برمدار تا تو را بار دهد. دِحْیه گفت هرگز چنین کاری نمی‌کنم و جز برای خدا سجده نخواهم کرد. آن‌گاه مردی او را راهنمایی کرد که نامه‌اش را مقابل صندلی که قیصر روی آن می‌نشیند بگذارد، او نیز چنین کرد. قیصر نامه را برداشت و مترجم را طلبید تا نامه را برای او بخواند. پس از اطلاع از مضمون آن از بزرگان و مردم روم خواست تا دعوت پیامبر (ص) را بپذیرند ولی ناگهان با مخالفت شدید مردم روبه‌رو شد. برای آرام کردن آنان گفت من هم با شما هم‌عقیده هستم، فقط خواستم شما را امتحان کنم.

نامه به پادشاه ایران

به روایت طبری ۲/ ۶۲۴ و قسطلانی ۱/ ۴۴۲ پیامبر نامه‌ای به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشت و آن را به عبدالله بن حُذافه سَهْمی سپرد تا به دربار پادشاه ساسانی برساند. متن نامه چنین است: «به نام خداوند مهرورز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۵

مهربان. از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ فارس. درود بر کسی که پیرو هدایت باشد و به خدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد خدایی جز خداوند یکتا نیست، یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست. من تو را به سوی خداوند عزّوجلّ فرا می‌خوانم، زیرا من فرستاده خداوند عزّوجلّ به سوی تمامی مردم هستم تا کسانی را که زنده هستند بیم دهم، اسلام بیاور تا به سلامت بمانی. پس اگر امتناع‌ورزی گناه مجوس بر عهده تو خواهد بود».

چون مترجم نامه را خواند، خسرو پرویز آن را گرفت و پاره کرد و گفت این کیست که نام خود را بر نام من مقدم داشته است. چون خبر بی‌حرمتی او به حضرت رسید فرمود: «همان‌گونه که نامه را پاره کرد، خداوند پادشاهی‌اش را پاره کند». سپس خسرو پرویز به باذان کارگزار خود در یمن نوشت دو نفر مرد دلیر را بفرست تا این مرد را که در حجاز است نزد من بیاورند. در نقلی دیگر آمده است که گفت: او را توبه بده و اگر نپذیرفت سر وی را برای من بفرست.

نامه به پادشاه مصر

به نقل دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۳۹۵ و تاریخ الخمیس ۲/ ۳۷ رسول خدا (ص) نامه‌ای نیز به مُقَوْقِس پادشاه مصر به همان مضمون نامه قیصر و کسری نوشت و او را به اسلام دعوت نمود و تصریح کرد که اگر امتناع ورزی همانا گناه قِبْط بر گردن توست. مصر در آن روز زیر سلطه روم شرقی به مرکزیت قسطنطنیه بود و فرمانروای آن از پیروان آیین مسیح به‌شمار می‌آمد. حاطب بن ابی‌بَلْتَعَه که حامل نامه بود هنگامی که به مصر رسید

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۶

مقوقس در اسکندریه داخل کاخی در ساحل رود نیل به سر می‌برد، حاطب با کشتی به آن‌جا رفت و نامه را به دست او داد. پادشاه مصر وقتی از مضمون نامه اطلاع حاصل نمود رو کرد به حاطب و از او پرسید: اگر این شخص پیامبر است چرا بر قوم خود که با او مخالفت کردند و از شهر خویش بیرونش راندند نفرین نمی‌کند؟ حاطب گفت: آیا تو خود گواهی نمی‌دهی که عیسی بن مریم فرستاده خدا بود، پس چرا هنگامی که قومش او را آزردند و می‌خواستند به دار بیاویزند نفرین نکرد که خدا نابودشان سازد؟ مقوقس گفت: احسنت! مردی حکیم از نزد حکیمی آمده است.

آن‌گاه حاطب او را پند و اندرز داد و گفت: از سرنوشت فرعون که در همین سرزمین بود عبرت بگیر که چگونه خداوند از او انتقام گرفت و به کیفر دنیا و آخرت گرفتار ساخت. مقوقس با کمال احترام پاسخ نامه رسول خدا را نوشت و همراه هدایای ارزشمند برای پیامبر ارسال داشت. با آن‌که حضرت معمولًا هدیه مشرك را نمی‌پذیرفت هدایای ایشان را قبول کرد. پادشاه مصر با آن‌که نبوت آن حضرت برایش محرز بود ولی همان‌گونه که خود او تصریح کرد برای حفظ تاج و تخت و ریاست خود از پذیرش اسلام سرباز زد. پیامبر (ص) درباره او فرمود: «درگذشتن از پادشاهی خود بخل ورزید با آن‌که پادشاهی او را دوامی نیست». گویند مقوقس در زمان خلافت عمر در حالی که بر کیش نصرانیت بود درگذشت.

نامه به زمامداران شام و یمامه

قسطلانی ۱/ ۴۴۹ و حلبی ۳/ ۲۵۵ گویند: پیامبر نامه‌ای نیز به حارث بن ابی‌شمر غَسّانی فرمانروای شام نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. حامل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۷

این نـامه شـجاع بن وَهْب اسـدی بود. حـارث در غُوطه دمشق سـرگرم فراهم ساختن وسایل پـذیرایی قیصـر روم بود که از حِمْص به طرف ایلیاء (بیت‌المَقْدِس) می‌آمد. شـجاع بن وَهْب دو سه روز منتظر ماند تا موفق به ملاقات حارث شد. حارث پس از خواندن نامه بی‌حرمتی کرد و آن را کنـار انـداخت و گفت من به جنـگ او خواهم رفت. بعـد که قیصـر او را از این کار منصـرف ساخت، روش خود را تغییر داد و هـدایایی به شـجاع اهـدا کرد و گفت سـلام مرا به رسول خـدا (ص) برسان. چون شـجاع بن وَهْب نزد پیامبر آمد حضرت فرمود: «پادشاهی وی بر باد است». حارث بن ابی‌شمر غَسّانی در سال هشتم هجرت درگذشت.

ابن اسعد ۱/ ۲۶۲ و قسـطلانی ۱/ ۴۴۸ گوینـد: رسول خـدا (ص) نـامه‌ای هم به هَوْذَۀ بن علی حـاکم یمامه نوشت و سَـلیط بن عمرو عامری حامل آن بود. هَوْذَه با دعوت پیامبر برخوردی ملایم داشت و از سفیر آن حضرت پذیرایی کرد و به او هدایایی نیز بخشید. رسول خدا (ص) در طی سال‌های بعد نیز نامه‌هایی برای حاکمان و زمامداران جهان نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.

جنگ خیبر

خیبر سـرزمین حاصـلخیز و جلگه سرسبزی بود که در حدود بیست و پنج فرسنگی شمال مدینه در سر راه شام قرار داشت. این منطقه در صدر اسلام قطب اصلی کشاورزی حجاز را تشکیل می‌داد و فزونی خرمای آن زبانزد عرب بود و به لحاظ درآمد سرشار از امور کشاورزی جمعیت زیادی در آن سکونت داشت. طبرسی در اعلام الوری/ ۹۹ تعداد ساکنان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۸

خیبر را چهارده هزار نفر نوشته است. واقدی ۲/ ۶۳۴ و دیگران گفته‌اند: ده هزار نیروی جنگجو و هزار زره‌پوش در خیبر وجود داشت. یعقوبی ۲/ ۵۶ تعداد جنگجویان آنان را بیست هزار نفر نوشته است. یهودیان خیبر در هفت قلعه مستحکم سنگی که بر بالای کوه بنا شده بود زندگی می‌کردند که به روایت یاقوت حَمَوی در معجم البلدان ۲/ ۴۰۹ عبارت بود از ناعِم، قَمُوص، شِقّ، نَطات، سُلالِم، وَطیح و کَتیبه. داخل قلعه‌ها چاه آب و مواد غذایی به مقدار زیادی وجود داشت و ساکنین آن‌ها می‌توانستند داخل دژها سنگر گرفته و تا یک سال در مقابل دشمن مقاومت کنند. قلعه‌های سنگی نفوذناپذیر و جمعیت زیاد و سلاح فراوان و حتی منجنیق، خیبر را به قدرت بزرگی تبدیل کرده بود به‌طوری که کلیه یهودیان حجاز تحت نفوذ آنان بودند و چشم امید به آن‌جا داشتند و اکثر جنگ‌ها و شورش‌هایی که یهودیان و یا حتی قریش بر ضد حکومت پیامبر راه می‌انداختند به نوعی با خیبر ارتباط داشت. شکست یا پیروزی خیبر در مصاف با مسلمانان برای قریش بی‌نهایت مهم و سرنوشت‌ساز بود تا آن‌جا که سران قریش مانند صفوان، سهیل و ابوسفیان بر سر این امر شرطبندی کردند.

ابن اسحاق/ ۱۹۳ گوید: قبلًا رسول خدا (ص) نامه‌ای به یهود خیبر نوشته و آنان را به اسلام دعوت کرده بود ولی آنان نپذیرفته بودند. باری، صلح حدیبیه امنیت ناحیه جنوب را تأمین کرد اما امنیت نواحی شمال با وجود یهودیان خیبر تضمینی نداشت. به‌ویژه که واقدی ۲/ ۵۳۰ می‌نویسد: چون خبر اعدام بنی‌قریظه به خیبر رسید یهودیان گرد هم آمدند، رئیس آنان سَلّام بن مِشْکم گفت: محمد از کار یهودیان مدینه آسوده گشت و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۹۹

اینک به‌سوی شما خواهد آمد. پرسیدند چاره چیست؟ گفت باید با تمامی یهودیان خیبر که شمارشان هم زیاد است با او به جنگ برخیزیم و از یهود تَیماء، فَدَک و وادیالقُری هم کمک بگیریم. مشکل بزرگ یهودیان خیبر این بود که پس از انعقاد صلح حدیبیه دیگر قریش و هم‌پیمانانشان نمی‌توانستند به آنان کمک نظامی کنند. یهودیان فقط مجاز بودند از قبایلی مانند بنی‌سعد و غطفان که با قریش پیمان نداشتند کمک نظامی بگیرند.

حرکت به سوی خیبر

رسول خدا (ص)، نُمیلهٔ بن عبدالله لیثی و یا سِباع بن عُرْفُطَه غفاری را در مدینه به جانشینی خود گذاشت و با هزار و چهار صد نفر و دویست اسب در صفر سال هفتم هجرت و یا به روایت ابن اسحاق ۲/ ۳۴۲ در اواخر محرم رهسپار خیبر گردید. سپاه را کسانی تشکیل می‌دادند که در حدیبیه شرکت کرده بودند، تنها فردی که در حدیبیه شرکت کرد ولی در خیبر حضور نداشت جابربن عبدالله انصاری بود. بیست نفر زن نیز از جمله صفیه، ام‌سلمه و ام‌عماره در جنگ خیبر شرکت کردند. پیامبر (ص) پرچم را به دست امیرالمؤمنین سپرد و به روایتی پرچمی هم به حُباب بن مُنذر و پرچمی دیگر به سعد بن عباده داد.

واقدی ۲/ ۶۶۰ از ابورُهْم غفاری نقل می‌کند که گفت ما هنگام خوشه بستن خرما به خیبر رفتیم که گویا اوایل فصل بهار بوده و هنوز گرمای شدید شروع نشده بود، زیرا سرزمین خیبر بسیار گرم و سوزان است.

واقدی ۲/ ۶۳۸ گوید: پیامبر همراه سپاه از مدینه خارج شد و از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۰

راهنماهای خود خواست تا از راهی آنان را ببرد که بین غطفان و خیبر جدایی بیفتد. سپاه پیش رفت تا به منطقه خیبر رسید. دیار بکری در تاریخ الخمیس ۲/ ۴۳ گوید: عبدالله بن ابی شخصی را نزد یهود خیبر فرستاد و به آنان اطلاع داد که محمد به سوی شما می‌آید، در برابر وی مقاومت کنید. چون این خبر به خیبر رسید کنانهٔ بن ابی‌الحُقیق و هَوْذَهٔ بن قیس را نزد غطفان که هم‌پیمان آنان بودند فرستادند و از آنان خواستند تا خیبریان را در مقابل پیامبر یاری دهند و اگر بر مسلمانان غلبه پیدا کردند نصف خرمای خیبر را به ایشان بدهند ولی غطفان از ترس مسلمانان نپذیرفتند. به روایتی دیگر پذیرفتند و به سوی خیبر حرکت کردند اما در بین راه از بیم مسلمانان بر اموال و خانواده‌شان پشیمان شدند و بازگشتند.

محاصره خیبر

به نقل واقدی ۲/ ۶۴۰ رسول خدا عَبّاد بن بشر را پیشاپیش سپاه فرستاد. عَبّاد به یکی از جاسوسان یهود که از قبیله اشجع بود برخورد، او پس از تهدید گفت یهودیان خیبر سخت از شما ترسیده‌اند و وحشت‌زده و بیمناکند. سپاه اسلام به خیبر رسید و شب هنگام در آن‌جا موضع گرفت. با این‌که یهودیان از حرکت رسول خدا (ص) اطلاع داشتند ولی متوجه ورود وی نشدند. صبح در حالی که برای کار روزانه خود از قلعه‌ها خارج می‌شدند ناگهان با لشکر اسلام مواجه شده و فریاد کشیدند: محمد و لشکر! آن‌گاه وحشت‌زده گریختند و وارد حصارهای خود شدند. پیامبر تکبیر گفت و فرمود: «خیبر ویران شد!». یهودیان به رئیس خود سَلّام بن مِشْکم خبر دادند که سپاه محمد آنان را غافلگیر کرد. سَلّام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۱

گفت: سخن مرا نشنیدید و در لشکرکشی به سوی او کوتاهی کردید، اکنون در جنگ با او کوتاهی نکنید. آنان اموال و زن و فرزندان خود را در قلعه کتیبه و ذخائرشان را در قلعه ناعم جای دادند. مردان جنگجو نیز در قلعه نَطات موضع گرفتند. قرار شد از برج‌ها سپاه اسلام را تیرباران کنند و هرگاه نیاز بود در خارج قلعه‌ها نیز به مبارزه بپردازند. پیامبر چون تصمیم یهود را بر جنگ دید اصحاب خود را موعظه و آنان را تشویق به جهاد کرد و بشارت داد به این‌که پیروزی از آن ایشان است.

آغاز جنگ

ابن اسحاق ۳/ ۳۴۳ گوید: پیامبر طبق سیره همیشگی خود شبانه جنگ را شروع نکرد. به روایت سبل الهدی ۵/ ۱۸۷ دستورالعمل جنگی بسیار مهم ذیل را برای سپاه خود صادر کرد و فرمود: «برخورد با دشمن را آرزو نکنید، از خداوند متعال عافیت را بخواهید، چرا که شما نمی‌دانید به‌چه چیز از ناحیه آنان مبتلا می‌شوید. هنگامی که با آنان برخورد کردید بگویید بار خدایا تو پروردگار ما و ایشانی، پیشانی ما و ایشان به دست توست، همانا تو آنان را می‌کشی. سپس روی زمین بنشینید، آن‌گاه که شما را محاصره کردند برای نبرد برخیزید و تکبیر بگویید». آنگاه پیامبر دو زره بر تن کرد، کلاه خود بر سر گذاشت، سوار بر اسب شد و نیزه و سپر به دست گرفت. سپس فرمان جنگ را صادر و مسلمانان را تشویق به صبر و پایداری کرد.

نبرد در روز اول از قلعه نطات آغاز شد. یهودیان چون می‌دانستند که سقوط خیبر پایان حیات یهود حجاز است سرسختانه به دفاع از کیان خود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۲

پرداختند و در همان روز اول با تیراندازی گسترده حدود پنجاه نفر از مسلمانان را مجروح ساختند. به این سبب سپاه اسلام شبانگاه به منطقه رجیع تغییر مکان و آن‌جا را لشکرگاه خود قرار داد. مسلمانان به مدت یک هفته روزها کنار قلعه‌ها می‌جنگیدند و شب‌ها به اردوگاه خود بازمی‌گشتند. اما پس از فتح نطات اردوگاه را تغییر داده و در نزدیکی قلعه‌ها موضع گرفتند.

در ترتیب فتح قلعه‌های خیبر بین مورخان اختلاف زیاد است. ابن اسحاق ۳/ ۳۴۴ نوشته است: ناعم نخستین قلعه‌ای بود که فتح شد و پس از آن قَمُوص. واقدی ۲/ ۶۴۵ گوید: اولین قلعه که فتح شد نطات بود و سپس شقّ. قسطلانی در المواهب اللدنیه ۱/ ۲۸۶ گوید: قلعه‌ها یکی پس از دیگری گشوده می‌شد و فتح آن‌ها به ترتیب ذیل بود، نطات، ناعم، زُبیر، شِقّ، ابَی، بَراء، قَمُوص، وَطیح و سُلالم. البته برخی از این اقوال با هم قابل جمع است، چون تعدادی از این حصارها داخل یک قلعه بزرگ قرار داشته است، مانند قلعه ناعم، صَعْب و زبیر که داخل نطات بوده است.

یهودیان جرأت آن را نداشتند که وارد میدان شوند و به جنگ بپردازند بلکه طبق شیوه دیرین خود در کنار قلعه‌های‌شان می‌جنگیدند. فتح قلعه‌ها به لحاظ استحکام آن‌ها و غیرقابل نفوذبودن به کندی صورت می‌گرفت. به روایت واقدی ۲/ ۶۵۹ پیامبر (ص) پرچم را به حباب بن منذر سپرد. او همراه سپاهیان اسلام پس از سه روز جنگ بسیار سخت قلعه صَعْب را که پانصد جنگجو داشت فتح کرد. پس از فتح قلعه صعب یهودیان به قلعه زبیر که برفراز کوهی قرار داشت راه یافتند. پیامبر (ص) آنان را سه روز محاصره و سرانجام آن‌جا را نیز فتح کرد و پس از فتح

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۳

حصارهـای نطـات به محاصـره قلعه شقّ پرداخت. این قلعه با رشادت ابودجانه انصاری و کمک حباب بن منـذر فتـح شـد. روزی در اثنای جنگ مسـلمانان تیرباران شدنـد، تیری هم به لباس رسول خـدا اصابت کرد. چون فتـح حصارهای نطات و شقّ به پایان رسـید، یهودیانی که جان سالم به در برده بودند به حصارهای کتیبه که سخت‌ترین قلعه‌های آن قموص بود پناه بردند.

قموص به تصریح حِمْیری در الرَّوْضُ الْمِعْطار/ ۲۲۸ از بزرگ‌ترین و مستحکم‌ترین دژهای خیبر به‌شمار می‌رفت که سرانجام به‌دست توانای قهرمان بی‌بدیل اسلام امیرالمؤمنین (ع) فتح گردید.

دلاورمردی حیدر کرار

کار فتح قلعه قموص که دژ نفوذناپذیر خیبر به شمار می‌آمد دشوار شد، پهلوانان بزرگ یهود به فرماندهی مرحب خیبری سرسختانه از قلعـه خـود دفـاع کردنـد. به روایت احمـد حنبـل ۵/ ۳۳۳، بیهقی ۴/ ۲۰۵ و طبرســی/ ۹۹ در همیـن ایـام پیـامبر سـردرد داشت و نمی‌توانست در جنـگ شـرکت کنـد. از این‌رو فرمانـدهی را به ابوبکر سپرد و پرچم را به دست او داد. ابوبکر همراه سـپاه رفت ولی نتوانست کاری انجام دهـد و رو به هزیمت گـذاشت. روز بعـد فرمانـدهی و پرچم را به عمر سپرد او نیز ماننـد ابوبکر کاری از پیش نبرد و فرار کرد. آن‌گاه پیامبر (ص) فرمود:

«لأُعْطِيَنَّ الرّايَةَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللهُ عَلى يَدَيْهِ، كَرّاراً غَيْرَ فَرّارٍ».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۴

فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، خداوند به دست وی فتح می‌کند، او پی‌درپی حمله می‌برد بدون آن‌که فرار کند.

مردم چشم انتظار دیدن این شخص بودند و آرزو می‌کردند که فرد مورد نظر پیامبر باشند. رسول خدا (ص) بامداد فردا فرمود: «علی بن ابی‌طالب کجاست؟». مردم فریاد زدند: او چشم‌درد دارد به‌طوری که جلوی پای خود را نمی‌بیند. سپس سَلَمَهٔ بن اکْوَع و یا عمار یاسر را دنبال وی فرستاد و آنان او را آوردند. پیامبر (ص) با آب دهان خود چشم ایشان را درمان کرد و فرمود: «خدایا او را از گرما و سرما نگهدار». آن‌گاه زره آهنین خود را به وی پوشاند و ذوالفقار را به آن بست و پرچم را به دستش داد و به روایت شیخ مفید/ ۶۶ فرمود: «پرچم را بگیر و آن را پیش ببر، جبرئیل همراه توست و پیروزی پیش رویت. ترس در سینه‌های آنان ریخته شده و بدان‌که آن‌ها در کتابشان یافته‌اند آن‌کس که اینان را نابود می‌کند نامش ایلیا (علی) است. پس هنگامی که آن‌ها را دیدی بگو من علی هستم که ان‌شاءالله خوار خواهند شد».

به روایت صحیح مسلم ۴/ ۱۸۷۲ و امالی شیخ طوسی/ ۳۸۰ سپس فرمود: «پیش برو بی‌آن که به پشت سر خود توجه کنی تا آن‌که خداوند پیروزت گرداند». امیرالمؤمنین کمی پیش رفت، آن‌گاه بدون آن‌که سرش را برگرداند صدا زد: «ای رسول خدا! بر چه چیز با آنان جنگ کنم؟». فرمود: «با آنان جنگ کن تا گواهی دهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. هنگامی‌که چنین کردند جان و مال خود را حفظ نموده‌اند. به خدا سوگند این‌که خدا یک نفر را به دست تو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۵

هدایت کند بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی» و به روایت علامه مجلسی ۲۱/ ۲۹ فرمود: «به یکی از سه چیز آنان را فرا بخوان؛ یا مسلمان شوند یا جزیه بپردازند و یا آماده جنگ شوند».

کشته شدن مرحب و فتح خیبر

امیرالمؤمنین (ع) هروله‌کنان با سپاه خود به کنار قلعه قموص آمد. به روایت تاریخ‌الخمیس ۲/ ۴۶ یک نفر یهودی از بالای قلعه پرسید تو کیستی؟ فرمود: «من علی بن ابی‌طالبم». یهودی گفت: سوگند به آن‌چه بر موسی نازل شد پیروز شدید! به روایت علامه مجلسی ۲/ ۲۹ نخست یهودیان را به اسلام فراخواند ولی نپذیرفتند، سپس به پرداخت جزیه دعوت کرد آن را نیز قبول نکردند. آن‌گاه آماده پیکار شد.

واقدی ۲/ ۶۵۴ می‌نویسد: نخست حارث که پدر مرحب و به روایتی برادر او بود و از پهلوانان بزرگ یهود به‌شمار می‌آمد از قلعه بیرون آمد، تا مسلمانان او را دیدند فرار کردند. علی (ع) ایستاد و او را با یک ضربت کشت، یاران حارث به قلعه گریختند.

آن‌گاه به نقل شیخ مفید/ ۶۶، ابن شاکر کُتُبی ۱/ ۲۶۶ و دیگران قهرمان بسیار بزرگ عرب و جنگاور نامدار یهود مرحب خیبری به سرعت از قلعه خارج شد در حالی که دو زره بر تن و دو شمشیر همراه و کلاهخود سنگی بر سر داشت، این رجز را می‌خواند:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۶

قَدْ عَلِمَتْ خَیْبَرُ أَنِّی مَرْحَبُ شاکِی السِّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ
أَطْعَنُ أَحْیاناً وَ حِیناً أَضْرِبُ

خیبر می‌داند که من مرحبم، غرق در سلاح و پهلوانی کارآزموده، گاهی نیزه فرو کوبم و گاهی شمشیر می‌زنم!

امیرالمؤمنین (ع) بی‌درنگ در پاسخ او فرمود:

أَنَا الَّذِی سَمَّتْنِی أُمِّی حَیْدَرَهْ کَلَیْثِ غاباتٍ کَرِیهِ الْمَنْظَرَهْ
أَکِیلُکُم بِالسَّیْفِ کَیْلَ السَّنْدَرَهْ

من آنم که مادرم مرا شیر مرد نامیده است، همانند شیر بیشه‌ها دارای چهره‌ای مهیبم، بی‌درنگ شما را با شمشیر نیست و نابود خواهم کرد!

آن‌گاه دو پهلوان نامی عرب به نبرد برخاستند، مرحب خواست علی (ع) را با شمشیر بزند که آن حضرت پیشی جست و با ذوالفقار ضربتی بس محکم بر سر او نواخت که به روایت طبری ۳/ ۱۲ تمامی لشکریان اسلام صدای آن را شنیدند. مرحب با این‌که سپر بر سر گرفته بود ولی شمشیر سپر را برید و کلاهخود را نیز پاره کرد و سرش را شکافت و به دندان‌ها رسید و مرحب نقش بر زمین گردید! به روایت ابن اسحاق ۳/ ۳۴۹ و حلبی ۳/ ۳۷ در ابتدای درگیری مرحب ضربه‌ای به امیرالمؤمنین زد سپر آن حضرت از دستش افتاد، بی‌درنگ به طرف در قلعه رفت و آن را از پاشنه کند و به جای سپر به کار برد. یعقوبی ۲/ ۵۰۶ گوید: برای گشودن قلعه در را از جای کند. پس از آن‌که مرحب را کشت، در را روی خندقی که اطراف قلعه بود انداخت، سپاه اسلام از روی آن عبور کرده و وارد قلعه شدند. بعد که کار فتح قلعه تمام شد علی بن ابی‌طالب در را به پشت سر خود پرت کرد که هشتاد وجب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۷

فاصله را پیمود. به روایت یعقوبی ۲/ ۵۶ درِ قلعه سنگی به طول چهار ذرع و عرض دو ذرع و ضخامت یک ذرع بود. ابورافع آزاد شده رسول خدا (ص) گوید با هفت نفر که من هشتمینِ آنان بودم کوشیدیم تا آن در را از جای بلند کنیم نتوانستیم. قسطلانی در المواهب اللدنیه ۲/ ۲۸۶ گوید: هفتاد نفر به راحتی نتوانستند آن را از جای بلند کنند. به نقل شیخ مفید/ ۶۸ علی (ع) فرمود: «برای من وزن آن در به اندازه سپرم بود و هیچ تفاوتی با آن نداشت» و نیز به روایت کشف المراد/ ۳۸۳ و تاریخ الخمیس ۲/ ۵۱ فرمود:

«وَاللهِ ما قَلَعْتُ بابَ خَیْبَرَ بِقُوَّةٍ جِسْمانِیَّةٍ ولَکِنْ بِقُوَّةٍ رَبّانِیَّة».

به خدا سوگند! من درِ خیبر را با نیروی جسمانی از جای نکندم، بلکه با نیروی الهی از جای درآوردم.

واقدی ۲/ ۶۵۷ گوید: چون مرحب و یاسر کشته شدند پیامبر (ص) فرمود: «مژده باد شما را! همانا خیبر به شما خوش‌آمد می‌گوید و کار آن آسان گردید». طبرسی/ ۱۰۰ از امام باقر (ع) نقل کرده است: «شخصی نزد پیامبر آمد و مژده ورود علی را به قلعه داد. پیامبر (ص) به سوی قلعه حرکت کرد، علی در راه به آن حضرت برخورد نمود. پیامبر فرمود: هرآینه خبر قابل تشکر و کار زبانزد تو به من رسید. همانا خداوند از تو خشنود است و من نیز از تو خشنودم. امیرالمؤمنین گریست! پیامبر (ص) پرسید: برای چه می‌گریی؟ عرض کرد: از شادی این‌که خدا و رسولش از من خشنودند».

تسلیم شدن یهودیان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۸

چون پهلوانان نامدار خیبر و در رأس آنان مرحب به دست علی (ع) کشته شدند و قلعه قموص که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین قلعه خیبر بود سقوط کرد. کنانهٔ بن ابی‌الحُقیق از رسول خدا درخواست صلح نمود و حضرت هم پذیرفت. در نتیجه قلعه‌های وَطیح و سلالم بدون جنگ و خونریزی تسلیم سپاه اسلام گردید. واقدی ۲/ ۶۷۰ گوید: کنانهٔ شَمّاخ یهودی را برای انعقاد صلح نزد پیامبر فرستاد. حضرت ضمن مصالحه بر یهودیان منت گذاشت، تمامی مردان، زنان و کودکان را بخشید و آزاد کرد و از اسارت و کشتن آنان به این شرط صرف نظر کرد که کلیه اموال خود را بگذارند و فقط با لباسی که بر تن دارند از خیبر کوچ کنند. ابن اسحاق ۳/ ۳۵۲ گوید: یهودیان به رسول خدا (ص) عرض کردند ما صاحبان این نخل‌ها هستیم و به اصلاح امور و آبادی آن‌ها آگاه‌تریم، حاضریم در این‌جا بمانیم و برای شما کار کنیم. پیامبر به این شرط پذیرفت تا هر زمانی که حضرت بخواهد بمانند و هر وقت که آنان را نخواست کوچ کنند و بروند.

بی‌شک اداره سرزمین وسیع خیبر و اصلاح امور کشاورزی و باغداری آن با توجه به فاصله زیادی که با مدینه داشت برای پیامبر (ص) مشکل بزرگی بود. لذا سپردن آن به دست یهودیان هم از این جهت صلاح بود و هم از آواره‌شدن هزاران انسان جلوگیری می‌کرد. به این ترتیب با عفو و رحمت بی‌کران پیامبر دیگر بار سرزمین خیبر در دست یهود قرار گرفت.

کاروانی از سرزمین خاطره‌ها

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۰۹

به نقل ابن‌اسحاق ۳/ ۴ و دیگران چون رسول خدا (ص) عازم خیبر گردید و مصمم شد آخرین خطری که حکومت اسلامی را تهدید می‌کند از سر راه بردارد و با فتح خیبر دیگر نیازی به نگهداشتن پایگاهی در خارج جزیرهٔ العرب دیده نمی‌شد، عمرو بن امیه ضَمْری را نزد نجاشی فرستاد و از او خواست تا جعفر بن ابی‌طالب و دیگر مهاجرانی را که در حبشه اقامت داشتند به مدینه گسیل دارد. نجاشی خواسته حضرت را اجابت کرد و اسباب و وسایل سفر مهاجران را آماده و با احترام کامل آنان را با دو کشتی روانه مدینه نمود. جعفر و یارانش زمانی به مدینه رسیدند که پیامبر و مسلمانان در منطقه خیبر در حال پیکار با یهود بودند. بی‌درنگ راهی خیبر شدند و زمانی به سرزمین خیبر رسیدند که تازه فتح شده بود. یکی از مسلمانان فریاد زد و به حضرت مژده داد که جعفر آمد! پیامبر (ص) که پانزده سال پسر عمو و سفیر خود را ندیده بود بی‌نهایت خوشحال شد، دوازده گام به استقبال جعفر شتافت، او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید.

آن گاه به نقل واقدی ۲/ ۶۸۳ و یعقوبی ۲/ ۵۶ و تمامی مورخان و محدثان، جمله تاریخی خود را چنین فرمود:

«ما أَدْرِی بِأَیِّهِما أَنَا أَشَدُّ سُرُوراً، بِقُدُومِ جَعْفَرٍ، أَمْ بِفَتْحِ خَیْبَرَ؟».

نمی‌دانم به کدام‌یک خوشحال‌ترم، به آمدن جعفر یا به فتح خیبر؟!

و از شادی دیدار وی گریست. آن گاه نماز بسیار ارزشمند جعفر طیار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۰

را به عنوان جایزه و پاداش پانزده سال هجرت و تبلیغ اسلام به جناب جعفر (ع) اهدا و تعلیم کرد. این نماز که کیمیای سعادت و کلید رستگاری است، بین مسلمین مشهور و معروف است و پیشوایان و امامان شیعه همواره به آن اهتمام ورزیده، خود اقامه می‌نمودند و یاران خویش را نیز به خواندن آن سفارش می‌کردند.

تقسیم غنایم

به گفته ابن عبدالبر در الدرر/ ۲۰۱ سرزمین خیبر عَنْوَةً، یعنی با جنگیدن و قدرت نظامی فتح شد، جز دو قلعه وَطیح و سلالم که بدون درگیری تسلیم شدند تا جانشان در امان بماند.

به روایت واقدی ۲/ ۶۷۱ غنیمت خیبر علاوه بر سرزمین حاصلخیز، نخلستان‌ها، قلعه‌ها و بناها عبارت بود از مقدار بسیار زیادی اثاث، قماش، قطیفه، سلاح، خوراکی، شتر، گاو، گوسفند و غیر آن. فقط در قلعه کتیبه صد زره، چهارصد شمشیر، هزار نیزه و پانصد کمان عربی و تیردان به دست آمد. تعدادی از نسخه‌های تورات نیز در بین غنایم بود که رسول خدا طبق درخواست یهودیان به آنان بازگرداند.

ابن اسحاق ۳/ ۳۶۴ و واقدی ۲/ ۶۸۹ گویند: رسول خدا (ص) پس از جدا کردن خمس غنایم آن‌ها را به هزار و هشتصد سهم تقسیم کرد، چون هزار و چهارصد جنگجو و دویست اسب بود. به هر اسب دو سهم تعلق می‌گرفت که جمع آن هزار و هشتصد سهم می‌شد. این هزار و هشتصد سهم به هجده قسمت صد نفری تقسیم گردید که هر گروه یک نماینده برای اخذ محصولات و عایدات آن داشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۱

به روایت عیون الاثر ۲/ ۱۴۴ و زاد المعاد ۳/ ۵۷۵ مهاجران حبشه نیز از غنیمت خیبر سهم بردند. بیست زن در جنگ خیبر شرکت داشتند، پیامبر به آنان نیز هدایایی بخشید. غنایم قلعه کتیبه در خمس رسول خدا (ص) قرار گرفت و غنایم قلعه‌های وَطیح و سلالم چون بدون درگیری فتح شده بود از خالصه حضرت به‌شمار می‌رفت و متعلق به خود ایشان بود. پیامبر (ص) از سهم خود خرما، جو و گندم و مقداری اثاث و لباس و مهره‌های جیبی در بین بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب تقسیم کرد. هم‌چنین از سهام خود به مستمندان، فقیران و یتیمان نیز پرداخت. به روایت یعقوبی ۲/ ۵۶ چون از بیچارگی و نیازمندی و سختی و قحطی اهل مکه باخبر شد برای آنان نیز به‌وسیله عمرو بن امیه ضَمْری مقداری طلا فرستاد. شگفتا که در اندیشه یاری رساندن به همان کسانی بود که او را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون راندند!

صندوق جنگ

به روایت واقدی ۲/ ۶۷۱ یهودیان مدینه به‌ویژه بنی‌نضیر یک صندوق و خزانه ملی از پوست شتر داشتند که به آن «کنز» می گفتند و در آن طلا، نقره و اشیاء گرانبها و زیورآلات نگهداری می‌شد و معمولًا آن را در عروسی‌ها به اهل مکه عاریه می‌دادند و گاهی به مدت یک ماه در دست مکیان بود و در حوادث غیرمترقبه و هزینه‌های جنگی و خونبها و غیره نیز از آن استفاده می‌شد. پس از اخراج آنان از مدینه این صندوق نیز به خیبر منتقل شد. گویا رسول خدا (ص) برای آن‌که توان مالی یهود را تضعیف کند تا دیگر به فکر حمله به مدینه نباشند در شرایط صلح خیبر قید کرد که هیچ چیزی از اموال

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۲

خود را نبایـد از پیـامبر پنهان کننـد، از جمله این صـندوق را از آنان مطالبه کرد. کنانـهٔ بن ابی‌الحقیق که خزانه‌دار آن بود گفت آن گنج را در جنگ خرج کردیم و چیزی از آن نمانده است، چون ما آن را برای چنین روزی نگهداری می‌کردیم. پیامبر (ص) فرمود: «اگر آن گنـج نزد شـما باشـد ذمه خـدا و رسولش از شـما برداشـته خواهـد شد». یهودیان پذیرفتند. آن‌گاه با اطلاعاتی که از برخی یهودیان به دست آمد صندوق مذکور که در خرابه‌ای پنهان شده بود پیدا شد و کنانه به سزای خود رسید.

اسیران

به روایت واقـدی ۲ / ۷۰۰ در جنـگ خیـبر نـود و سـه نفر از یهودیـان و پـانزده نفر از مسـلمانان کشـته شدنـد ولی نـویری ۱۷ / ۲۵۹ می‌گوید: از مسـلمانان بیست نفر به شهادت رسیدند. در باره تعداد اسرای یهود اطلاعی در دست نیست، زیرا مورخان و سیره‌نگاران درباره اسـیران خیبر توضیحی نداده‌اند. گویا جز صفیه و دختر عمویش و چند زن فرد دیگری اسیر نشد. یهودیان زنان و کودکان را در قلعه‌ای جای دادند و جنگجویان در قلعه‌های دیگر به جنگ پرداختند. در پایان هم که کار به مصالحه انجامید پیامبر بر آنان منت گذاشت و همگی را بخشید و آزاد کرد. گزارشی که واقدی ۲/ ۶۶۹ درباره صفیه نقل می‌کند مؤید همین مطلب است. او می‌نویسد عبدالرحمن بن محمد بن ابی‌بکر برایم نقل کرد که به جعفر بن محمود گفتم چرا صفیه در حصن نزار در قلعه شقّ بود و حال آن‌که قلعه خانـدان ابوالحُقیق در منطقه سـلالم است و چگونه شـد که جز در نزار در قلعه‌های نطات و شقّ هیـچ زن و بچه‌ای اسـیر نشـد با آن‌که در آن‌جا نیز باید زن و بچه بوده باشد. او گفت یهودیان زنان و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۳

کودکان خود را به قلعه کتیبه منتقل کردند و قلعه نطات را برای جنگ آماده نمودند. بنی‌کنانه تصور می‌کردند که قلعه نَزار، استوارترین قلعه‌هاست به همین جهت در شبی که رسول خدا (ص) فردای آن آهنگ ناحیه شقّ نمود صفیه و دختر عمویش و چند زن دیگر را به آن‌جا منتقل کردند که بعد اسیر شدند. از این‌رو کسی جز صفیه و دختر عمویش و چند زن دیگر که همراه او در نزار بودند اسیر نگشت. طبرسی در اعلام الوری/ ۱۰۰ گوید: علی (ع) صفیه را اسیر کرد و نزد رسول خدا فرستاد.

صفیه دختر حُیی بن اخْطَب نخست همسر سَلّام بن مِشْکَم بود. پس از او با کنانهٔ بن ابی‌الحقیق ازدواج کرد. کنانه در خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت. صفیه چون اشراف‌زاده و پدرش از رؤسای یهود بود و رسول خدا به نقل طبرانی در المعجم الکبیر ۲/ ۳۰۴ می‌فرمود: «إذَا جَاءَکُمْ کَرِیمُ قَوْم فَأَکْرِمُوهُ» هرگاه شخصیت بزرگوار طایفه‌ای نزدتان آمد به او احترام بگذارید و نیز به روایت حلبی ۲/ ۴۵ می‌فرمود: «ارْحَمُوا عَزِیزَ قَوْمٍ ذُلَّ» به شخصت بزرگوار طایفه‌ای که خوار شده مهربانی کنید، به وی بسیار احترام گذاشت و از ایشان دلجویی کرد و او را برای خود برگزید و فرمود: «اگر خواسته باشی به دین خود بمانی آزادی و من تو را به ترک آن مجبور نمی‌کنم و اگر خدا و رسولش و اسلام را برگزینی برای تو بهتر است». صفیه گفت من خدا و رسولش و اسلام را برمی‌گزینم. آن‌گاه حضرت او را آزاد و با او ازدواج نمود و مهرش را آزادیش قرار داد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۴

علی فاتح خیبر

به گواهی متون مستفیض و متواتر تاریخی و حدیثی یگانه قهرمانی که خط دفاعی خیبر را در هم شکست و دژ پولادین و افسانه‌ای مرحب را گشود امیرالمؤمنین علی (ع) بود. او با کشتن پهلوانان نامدار خیبر یهودیان را شکست داد و افتخار فتح خیبر در تاریخ اسلام به نام او ثبت شد تا آن‌جا که همواره از او با عنوان فاتح خیبر یاد می‌شود و چون پی در پی و کرارا به دشمن حمله کرد، بدون آن‌که فرار کند به «حیدر کرّار» معروف گردید. احمد حنبل ۵/ ۳۳۳، بخاری ۳/ ۱۴۴، مسلم ۱/ ۱۲، یعقوبی ۲/ ۵۶، طبری ۳/ ۱۲، حاکم نیشابوری ۲/ ۴۳۷، بیهقی ۸/ ۲۰۹، ابن‌قیم ۳/ ۵۶۹، ابن‌اثیر ۲/ ۱۴۹، دیار بکری ۲/ ۵۰، حلبی ۳/ ۳۸ و عده‌ای دیگر از محدثان اهل سنت و تمامی محدثان و مورخان شیعه نوشته‌اند علی (ع) مرحب را کشت و همو بود که خیبر را فتح کرد. این‌که در برخی روایات محمد بن مَسْلَمَه را شریک در قتل مرحب دانسته و یا کشتن مرحب به وی نسبت داده شده به هیچ وجه صحیح و قابل پذیرش نیست و با گزارشی که بین مورخان و محدثان متواتر است تاب تعارض ندارد. قبلًا خود پیامبر پیروزی علی را نوید داد و فرمود: «یَفْتَحُ اللهُ عَلی یَدَیْهِ» خداوند به دست او خیبر را فتح می‌کند و این فتح بدون کشته شدن پهلوان بزرگ آنان چون مرحب ممکن نبود.

حاکم در مستدرک ۳/ ۴۳۷ می‌گوید: اخبار بسیاری با سندهای متواتر دلالت دارد بر این‌که قاتل مرحب علی بن ابی‌طالب بود. ابن‌عبدالْبَرّ در الدرر/ ۲۰۰ می‌گوید: به روایت ابن‌اسحاق مرحب را محمد بن مسلمه کشت ولی غیر او می‌گویند علی بن ابی‌طالب او را به قتل رساند و همین قول نیز نزد ما صحیح است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۵

ابن‌اثیر در کامل ۲/ ۱۴۹ نوشته است: گفته‌اند کسی که مرحب را کشت و در قلعه را گشود علی بن ابی‌طالب بود، همین قول نیز مشهورتر و صحیح‌تر است. ابوالفداء در المختصر فی اخبار البشر/ ۱۴۰ گوید: علی ضربتی بر سر مرحب زد نقش بر زمین گشت و کشته شد. از ابن اسحاق خلاف این نقل شده ولی آن‌چه ما ذکر کردیم صحیح‌تر است و خیبر به دست علی رضی‌الله عنه گشوده شد. ابن‌شاکر کُتْبی نیز در عیون التواریخ ۱/ ۲۶۶ گوید: قول صحیح‌تر آن است که علی بن ابی‌طالب مرحب را کشت و پیروزی به دست علی بود.

مؤلف بهجة المحافل ۱/ ۳۵۰ گوید: در سیره ابن‌هشام از ابن‌اسحاق نقل کرده که قاتل مرحب محمد بن مسلمه انصاری بود ولی این صحیح نیست، آن‌چه در اخبار صحیح ثابت شده که علی بن ابی‌طالب او را کشت صحیح‌تر است. دیار بکری نیز در تاریخ الخمیس ۲/ ۵۰ گوید: رسول خدا (ص)، علی را به فرماندهی سپاه گمارد و خیبر به دست او فتح شد و این قول که علی مرحب را کشت صحیح است، اشعار ذیل را که برخی از شعرا در این‌باره سروده‌اند مؤید آن است:

عَلِیٌّ حَمَی الإِسْلامَ مِنْ قَتْلِ مَرْحَب غَداةَ اعْتَلاهُ بِالحُسامِ الْمِضْخَم

علی با کشتن مرحب اسلام را یاری کرد در صبحگاهان نبرد که شمشیر بزرگ و برّان را بر سر او فرود آورد.

مَقْدِسی در البدء و التاریخ ۲/ ۲۲۶ نوشته: این‌که محمد بن مسلمه قاتل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۶

مرحب باشد روایت اهل سنت است ولی شیعه اجماع دارند که علی او را کشت و این مطلب در اشعارشان مشهود است. از همه گویاتر فرمایش خود حضرت است که به روایت شیخ صدوق در خصال/ ۵۶۱ فرمود: «شما را به خدا سوگند آیا جز من کسی در بین شما هست که در مبارزه با پهلوان یهود مرحب یهودی را کشته باشد؟ گفتند: نه».

طرفه این‌که محمد حسین هیکل مصری در کتاب حیاة محمد/ ۳۵۸ بی‌پروا تاریخ را تحریف کرده و گفته محمد بن مسلمه مرحب را کشت و حتی اشاره‌ای هم به نام علی (ع) نکرده است!

خیانت بزرگ یهود

یهودیان که پیمان‌شکنی و تزویر و خیانت طبیعت ثانوی آنان شده بود، به جای آن‌که از رسول خدا به پاس عفو و گذشت از آنان و آزادی اسیران و اسکان دادن آنان در سرزمین مسلمانان تشکر و قدردانی کنند، طی توطئه‌ای خطرناک و ناجوانمردانه طرح قتل حضرت را ریختند و سم کشنده تب‌آوری تهیه کرده و آن را در غذایی ریخته و به وسیله زنی برای ایشان فرستادند.

ابن‌سعد ۲/ ۱۱۵، بخاری ۷/ ۳۲، بیهقی ۲/ ۲۵۶ و دیگران روایت کرده‌اند که چون خیبر فتح شد یهودیان گوسفند بریانی را مسموم کرده و برای رسول خدا (ص) هدیه آوردند، آن حضرت با بِشْر بن بَرا مشغول خوردن شد. بشر اولین لقمه را که برداشت متوجه مسمومیت آن شد ولی به جهت مراعات ادب در محضر پیامبر (ص) لقمه را فرو برد. رسول خدا تا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۷

لقمه را در دهان گذاشت بیرون انداخت و فرمود: «این گوشت به من خبر می‌دهد که مسموم است». آن‌گاه دستور داد سران یهود را جمع کردند، از آنان پرسید: «سؤالی از شما می‌کنم آیا پاسخ آن را صادقانه می‌گویید؟» گفتند: آری. فرمود: «آیا در این گوسفند سم ریختید؟» گفتند: آری. فرمود: «چه چیز باعث شد که چنین کنید؟» گفتند: ما گفتیم اگر دروغگو باشی از دست تو راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشی زیانی به شما نمی‌رساند! عده‌ای از مورخان و سیره‌نویسان نوشته‌اند این کار به دست زینب زن سَلّام بن مِشْکَم، دختر حارث و خواهر مرحب و یا به قولی برادرزاده او انجام شد.

باری، رسول خدا (ص) سریع حِجامت کرد تا از اثر زهر کاسته شود. با این وصف بعدها می‌فرمود اثر آن سم در بدن من عود می‌کند.

عبدالمعطی قَلْعَجِی در پاورقی دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۲۵۸ نوشته است: استاد منیر عَجْلانی مدیر مجله العربیهٔ الغرّاء طی مطالعات خود به سند بسیار قدیمی دست یافته که در آن به حادثه مسموم کردن پیامبر در خیبر اشاره و گفته شده این کار از ناحیه رؤسای یهود بوده است. آری، بسیار بعید به نظر می‌رسد که یک زن خودسرانه و به تنهایی و بدون مشورت و صلاحدید بزرگان قوم خود جرأت کار بس خطرناکی را داشته باشد.

شایان ذکر است درباره جنگ خیبر که از بزرگ‌ترین جنگ‌ها و غزوات رسول خدا به شمار می‌رود و در هیچ یک از جنگ‌های پیامبر دشمن این تعداد کشته نداد آیاتی نازل نشد، فقط قبل از وقوع آن در سوره فتح که در باره صلح حدیبیه است در یکی دو آیه به آن اشاره شده

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۸

است.

فدک

فدک دهکده‌ای آباد و دارای سرزمین حاصلخیز و نخلستان‌ها و باغ‌های زیبا بود که در نزدیکی خیبر قرار داشت. معجم ما استعجم ۳/ ۱۰۱۵ گوید: از فدک تا مدینه دو روز راه فاصله است. و ساکنان آن همه یهودی بودند. به روایت واقدی ۲/ ۷۰۶ هنگامی که پیامبر (ص) به نزدیک خیبر رسید مُحَیصَهٔ بن مسعود را به فدک فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند و بیم دهد که اگر مسلمان نشوند با آنان جنگ خواهد شد. محیصه نزد یهودیان فدک ماند. آنان به محیصه گفتند در قلعه نطات عامر، یاسر، اسَیر و حارث سالار یهودیان هستند، گمان نمی‌کنیم محمد بتواند به سرزمین آنان نزدیک گردد تا آن‌که خبر کشته شدن بزرگان و پهلوانان خیبر به اطلاع ایشان رسید، این موضوع آنان را به وحشت انداخت و ارکانشان را از هم پاشید. سرانجام مردی از سران یهود به نام نون بن یوشع همراه تنی چند از آنان با محیصه نزد رسول خدا (ص) رفتند و صلح کردند و از او خواستند تا با اینان نیز همانند خیبریان رفتار شود. ایشان نیز پذیرفت. به روایت طبرسی در اعلام الوری/ ۱۰۰ کار فتح و مصالحه فدک به دست امیرالمؤمنین (ع) انجام شد.

سرزمین فدک چون بدون لشکرکشی و جنگ فتح شده بود از اموال خالصه پیامبر به‌شمار می‌آمد و متعلق به خود ایشان بود. رسول خدا (ص) که همواره عنایت خاصی داشت تا هر کسی که به آن حضرت خدمت کرده آن را جبران کند، به روایت علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۹/ ۱۱۵

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۱۹

فـدک را در قبال مهر حضـرت خـدیجه که بنا بر قول مشـهور خود خـدیجه پرداخته بود به دخترش حضـرت فاطمه بخشـید و فرمود: «دختـرم همانـا مـادرت خـدیجه بر گردن مـن مهر داشـت، پـدرت فـدک را بـه عـوض آن برای تـو قرار داد و به تـو و پس از تـو به فرزندانت بخشـید». به روایت کلینی ۱/ ۵۴۳ به عنوان حق ذوی‌القربی و خویشاونـدان به او بخشـید. برخی احتمال داده‌انـد فـدک را برای این به فاطمه بخشـید که امیرالمؤمنین در آینـده برای اداره حکومت اسـلامی از آن اسـتفاده کنـد. فـدک بعـدها پس از رحلت رسول خدا (ص) رنگ سیاسی به خود گرفت و در طول تاریخ فراز و نشیب‌های زیادی پیدا کرد.

غزوه وادی القری

رسول خدا (ص) پس از فتح خیبر و فراغت از کارهای آن رهسـپار وادیِ الْقُری شد. وادی القری منطقه‌ای بود متشـکل از روستاهای زیاد و نزدیک به هم در حـدود پنجاه فرسـخی شـمال مـدینه که ساکنان مناطقی از آن یهودی بودنـد. واقدی ۲/ ۷۱۰ گوید: آنان با شنیـدن خبر آمـدن سـپاه اسـلام آماده جنگ شدنـد. رسول خـدا (ص) ایشان را محاصـره کرد و گویند پرچم را به سـعد بن عباده یا حباب بن منذر، یا سـهل بن حنیف یا عَبّاد بن بشر داد و سپس اهل وادی القری را به پذیرش اسلام فرا خواند و اعلام کرد اگر اسلام بیاورند خونشان مصون و اموالشان محفوظ خواهد ماند و حساب اعمالشان نیز با خداست.

یهودیان وادی القری نپذیرفتند و روز نخست به جنگ با مسلمانان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۰

پرداختند که طی آن ده نفر از جنگاورانشان به میدان آمدند و به دست علی (ع) و ابودجانه انصاری و زبیر بن عَوّام کشته شدند. هر یک از آنان که کشته می‌شدند پیامبر بقیه را به اسلام دعوت می‌کرد، پس از نماز نیز آنان را به اسلام دعوت کرد. سرانجام اوایل روز دوم که تازه آفتاب طلوع کرده بود تسلیم شدند. حضرت چند روز در آن‌جا ماند و بر یهودیان ترحم کرد، زمین‌ها و نخلستان‌های آنان را همانند خیبر در اختیار خود آنان گذاشت و ایشان را عامل حکومت اسلامی مدینه در آن سرزمین قرار داد. چون خبر سرگذشت خیبر، فدک و وادی القری به یهودیان تَیماء رسید آنان نیز با رسول خدا (ص) صلح کردند و متعهد شدند که جِزْیه بپردازند. بدین‌سان بود که یهود در جزیرهٔ العرب سرکوب شد و دیگر چندان خطری از ناحیه آنان احساس نمی‌شد. پس از فتح خیبر، فدک و مناطق وابسته به آن و تنظیم امور آنان رسول خدا و سپاه اسلام به مدینه بازگشتند.

عمرة القضاء

همان‌گونه که در صلح حدیبیه گذشت مشرکان قریش در ذی‌القعده سال ششم هجرت مانع انجام دادن عُمره پیامبر و مسلمانان شدند. به روایت واقدی ۲/ ۷۳۱ رسول خدا (ص) در ذی‌القعده سال هفتم تصمیم گرفت عمره سال گذشته را قضا کند. به دستور آن حضرت تمامی کسانی که در حدیبیه شرکت داشتند در این سفر حاضر شدند تا عمره خود را قضا نمایند. گروهی غیر ازآنان نیز برای عمره آماده شدند که

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۱

تعداد مسلمانان به دو هزار نفر رسید. پیامبر ابورُهْم غفاری و یا عُوَیف بن اضْبط دِیلی را در مدینه به جانشینی خود گماشت و شصت شتر قربانی، صد اسب و تعدادی سلاح از قبیل زره، نیزه و کلاهخود همراه برداشت. عده‌ای گفتند: ای رسول خدا (ص) قریش شرط کرده‌اند که بر آنان جز با سلاح مسافر وارد نشویم و شمشیرها نیز باید در غلاف باشد.

حضرت فرمود: «ما آن‌ها را وارد حرم نخواهیم کرد ولی نزدیک ما خواهد بود که اگر حمله‌ای از قریش صورت گرفت سلاح به ما نزدیک باشد».

نزدیک مکه که رسیدند سلاح‌ها را در درّه یأجَج گذاشت و اوس بن خولی را مأمور محافظت آن‌ها کرد. چند نفر از قریش با دیدن اسبان و سلاح‌های مسلمانان شتابان خود را به مکه رساندند و سران قریش را از این امر مطلع کردند. قریش بی‌درنگ مِکْرَز بن حَفْص را همراه تنی چند نزد پیامبر فرستادند و گفتند: ای محمد به خدا سوگند هیچ‌گاه، نه در دوران کودکی و نه در دوران بزرگی به حیله معروف نبودی، با سلاح وارد حرم و قوم خود می‌شوی و حال آن‌که شرط کرده بودی که جز با سلاح مسافر داخل نشوی و شمشیرها نیز در غلاف باشد. پیامبر (ص) فرمود: «ما وارد مکه نخواهیم شد مگر به همان‌گونه».

آن‌گاه قریش مکه را خالی گذاشتند و به کوه‌ها رفتند و گفتند به محمد و یارانش نگاه هم نخواهیم کرد. رسول خدا (ص) در حالی که بر شتر قَصْوا سوار بود و مسلمانان شمشیر بسته اطراف آن حضرت را گرفته بودند وارد مکه شد. سواره طواف کرد و با عصای خود حجرالاسود را استلام نمود، مسلمانان هم همراه آن حضرت طواف کردند. سپس سعی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۲

بین صـفا و مَرْوَه نمود و در مَرْوَه قربانی کرد و سرش را تراشید و از احرام خارج شد. به روایت دیاربکری ۲/ ۶۳ پس از گذشت سه روز ظهر روز چهارم سـهیل بن عمرو و حُویطب بن عبـدالعزی نزد علی (ع) آمدند و گفتند به رفیقت بگو از نزد ما برود، مدت تمام شد. رسول خدا و مسلمانان از مکه خارج شدند. پیامبر (ص) فرمود: «نباید تا شب احدی از مسلمانان در مکه بماند».

اسلام عمرو و خالد

پس از جنگ احزاب و عقیم ماندن لشکرکشی ده هزار نفری قریش و کشته شدن پهلوان نامدار عرب عمرو بن عبدِوُدّ، برای کسانی که بینش سیاسی داشتند به خوبی آشکار بود که از این پس دیگر کار قریش رو به وخامت گراییده و اقتدار آن رو به تحلیل است و از آن سوی دین اسـلام و حکومت آن رو به گسترش و تثبیت است. عمرو عـاص که در عرصه تزویر و شـیطنت بسـیار قوی و زبانزد عرب بود آینده‌نگری نمود و خود را برای تسلیم به رسول خدا (ص) آماده ساخت.

او به روایت واقـدی ۲/ ۷۴۲ همراه گروهی از دوسـتان خود به حبشه رفت تا به نجاشـی پناهنده شود. در آن‌جا به توصـیه نجاشـی به حجاز بازگشت و مسـتقیماً راهی مدینه شد. در بین راه به خالد بن ولید برخورد که او هم برای تسلیم شدن و پذیرش اسلام به مدینه می‌رفت. واقدی ۲/ ۷۴۵ گوید: هر دو در صفر سال هشتم هجرت وارد مدینه شدند و با سرافکندگی و شرمساری خدمت رسول خدا رسیدند و آن اقیانوس عفو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۳

و بخشش تمامی جنایات، ستمگری‌ها، اذیت‌ها، کینه‌توزی‌ها، هتک حرمت‌ها و بی‌مهری‌ها را از آنان نادیده گرفت و با کرامت و رحمت بی‌انتهای خود فرمود:

«الإِسْلامُ یَجُبُّ ما کانَ قَبْلَهُ».

اسلام گذشته‌ها را قطع می‌کند.

آن‌گاه عمرو و خالد شهادتین بر زبان جاری کردند و در جرگه مسلمانان قرار گرفتند.

خلاصه درس

پیامبر (ص) به تصریح قرآن «رحمهٔ للعالمین» و «خاتم النبیین» بود. دین او به جزیرهٔ العرب اختصاص نداشت بلکه برای همه مردم دنیا بود.

نامه به نجاشی پادشاه حبشه: پیامبر در سال پنجم بعثت هنگام اعزام جعفر بن ابی‌طالب و مهاجران به حبشه نجاشی را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد و نیز نامه‌ای در سال هفتم هجرت برای نجاشی پادشاه حبشه نوشت. نجاشی دعوت پیامبر را پذیرفت و مراتب ایمان خود را به استحضار رسول خدا رساند.

نامه به قیصر روم: قیصر نامه را برداشت و مترجم را طلبید تا نامه را برای او بخواند. پس از اطلاع از مضمون آن از بزرگان و مردم روم خواست تا دعوت پیامبر را بپذیرند ولی ناگهان با مخالفت شدید مردم روبه‌رو شد. برای آرام کردن آنان گفت من هم با شما هم‌عقیده هستم، فقط خواستم شما را امتحان کنم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۴

نـامه به پادشاه ایران: چون مترجم نامه را خوانـد، خسـرو پرویز آن را گرفت و پاره کرد و گفت این کیست که نام خود را بر نام من مقدم داشته است.

نامه به پادشاه مصر: پادشاه مصر با آن‌که نبوت آن حضرت برایش محرز بود ولی همان‌گونه که خود او تصریح کرد برای حفظ تاج و تخت و ریاست خود از پذیرش اسلام سرباز زد.

نامه به زمامداران شام و یمامه: حارث بن ابی‌شـمر غَسّانی فرمانروای شام پس از خواندن نامه بی‌حرمتی کرد و آن را کنار انداخت و گفت من به جنگ او خواهم رفت. بعد که قیصـر او را از این کار منصـرف ساخت، روش خود را تغییر داد و هدایایی به شجاع اهدا کرد و گفت سلام مرا به رسول خدا برسان. هَوْذَة بن علی حاکم یمامه با دعوت پیامبر برخوردی ملایم داشت و از سفیر آن حضرت پذیرایی کرد و به او هدایایی نیز بخشید.

رسول خدا (ص) در طی سال‌های بعد نیز نامه‌هایی برای حاکمان و زمامداران جهان نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.

جنگ خیبر: خیبر سـرزمین حاصـلخیز و جلگه سـرسبزی بود که در حـدود بیست و پنـج فرسـنگی شـمال مـدینه در سـر راه شام قرار داشت.

لًا رسول خـدا نامه‌ای به یهود خیبر نوشـته و آنان را به اسـلام دعوت کرده بود ولی آنان نپذیرفته بودند. چون خبر اعدام بنی‌قریظه به خیبر رسـید یهودیـان گرد هم آمدنـد، گفتنـد بـا او به جنـگ برخیزیم. مشـکل بزرگ یهودیان خیبر این بود که پس از انعقاد صـلح حدیبیه فقط مجاز بودند از قبایلی مانند بنی‌سعد و غطفان که با قریش پیمان نداشتند کمک

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۵

نظامی بگیرند.

رسول خدا نُمیلهٔ بن عبدالله لیثی و یا سِبَاع بن عُرْفُطه غفاری را در مدینه به جانشینی خود گذاشت و با هزار و چهار صد نفر و دویست اسب رهسپار خیبر گردید. سپاه اسلام به خیبر رسید. یهودیان صبح در حالی که برای کار روزانه خود از قلعه‌ها خارج می‌شدند ناگهان با لشکر اسلام مواجه شده و فریاد کشیدند: محمد و لشکر! آن‌گاه وحشت‌زده گریختند و وارد حصارهای خود شدند. پیامبر تکبیر گفت و فرمود: «خیبر ویران شد!». یهودیان به رئیس خود سَلّام بن مِشْکم خبر دادند که سپاه محمد آنان را غافلگیر کرد. سَلّام گفت: سخن مرا نشنیدید و در لشکرکشی به سوی او کوتاهی کردید، اکنون در جنگ با او کوتاهی نکنید. پیامبر چون تصمیم یهود را بر جنگ دید اصحاب خود را موعظه و آنان را تشویق به جهاد کرد و بشارت داد به این‌که پیروزی از آن ایشان است. نبرد در روز اول از قلعه نطات آغاز شد.

در ترتیب فتح قلعه‌های خیبر بین مورخان اختلاف زیاد است. پیامبر (ص) زره آهنین خود را به امیرالمؤمنین پوشاند و ذوالفقار را به آن بست و پرچم را به دستش داد و فرمود: «پرچم را بگیر و آن را پیش ببر، جبرئیل همراه توست و پیروزی پیش رویت. ترس در سینه‌های آنان ریخته شده و بدان‌که آن‌ها در کتابشان یافته‌اند آن‌کس که اینان را نابود می‌کند نامش ایلیا (علی) است. پس هنگامی که آن‌ها را دیدی بگو من علی هستم که ان‌شاءالله خوار خواهند شد».

پهلوانان نامدار خیبر و در رأس آنان مرحب به دست علی (ع) کشته شدند و قلعه قموص که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین قلعه خیبر بود سقوط

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۶

کرد.

یهودیان به رسول خدا (ص) عرض کردند ما صاحبان این نخل‌ها هستیم و به اصلاح امور و آبادی آن‌ها آگاه‌تریم، حاضریم در این‌جا بمانیم و برای شما کار کنیم. پیامبر به این شرط پذیرفت تا هر زمانی که حضرت بخواهد بمانند و هر وقت نخواست کوچ کنند و بروند.

یهودیان که پیمان‌شکنی و تزویر و خیانت طبیعت ثانوی آنان شده بود، به جای آن‌که از رسول خدا (ص) به پاس عفو و گذشت و آزادی اسیران و اسکان دادن آنان در سرزمین مسلمانان تشکر و قدردانی کنند، طی توطئه‌ای خطرناک و ناجوانمردانه طرح قتل حضرت را ریختند و سم کشنده تب‌آوری تهیه کرده و آن را در غذایی ریخته و به وسیله زنی برای ایشان فرستادند. رسول خدا (ص) سریع حِجامت کرد تا از اثر زهر کاسته شود. با این وصف بعدها می‌فرمود اثر آن سم هر سال در بدن من عود می‌کند.

فدک دهکده‌ای آباد و دارای سرزمین حاصلخیز و نخلستان‌ها و باغ‌های زیبا بود که در نزدیکی خیبر قرار داشت. سرزمین فدک چون بدون لشکرکشی و جنگ فتح شده بود از اموال خالصه آن حضرت به‌شمار می‌آمد و متعلق به خود ایشان بود. رسول خدا (ص) فدک را در قبال مهر حضرت خدیجه که بنا بر قول مشهور خود خدیجه پرداخته بود به دخترش حضرت فاطمه (س) بخشید. فدک بعدها پس از رحلت رسول خدا رنگ سیاسی به خود گرفت و در طول تاریخ فراز و نشیب‌های زیادی پیدا کرد.

غزوه وادی القری

: رسول خدا (ص) پس از فتح خیبر و فراغت از کارهای آن رهسپار وادِی الْقُری شد. وادی القری منطقه‌ای بود متشکل از روستاهای زیاد و نزدیک به هم در حدود پنجاه فرسخی شمال مدینه که

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۷

ساکنان مناطقی از آن یهودی بودنـد. رسول خـدا (ص) ایشان را محاصـره کرد و سـپس به پـذیرش اسـلام فرا خواند. یهودیان وادی القری نپذیرفتند و روز نخست به جنگ با مسلمانان پرداختند که طی آن ده نفر از جنگاورانشان به میدان آمدند و به دست علی (ع) و ابودجانه انصاری و زبیر بن عَوّام کشـته شدند. سـرانجام اوایل روز دوم که تازه آفتاب طلوع کرده بود تسـلیم شدند. بدین‌سان بود که یهود در جزیرهٔ العرب سـرکوب شد و دیگر چندان خطری از ناحیه آنان احساس نمی‌شد. پس از فتح خیبر و مناطق وابسته به آن و تنظیم امور آن‌ها رسول خدا و سپاه اسلام به مدینه بازگشتند.

همان‌گونه که در صلح حدیبیه گذشت مشرکان قریش در ذی‌القعده سال ششم هجرت مانع انجام عُمره پیامبر و مسلمانان شدند.

رسول خـدا (ص) در ذی‌القعده سال هفتم تصـمیم گرفت عمره سال گذشـته را قضا کند. رسول خدا در حالی که بر شتر قَصْوا سوار بود و مسـلمانان شمشـیر بسته اطراف آن حضـرت را گرفته بودنـد وارد مکه شـد. سواره طواف کرد و با عصای خود حجرالاسود را اسـتلام نمود، مسـلمانان هم همراه آن حضـرت طواف کردند. سـپس سـعی بین صـفا و مَرْوَه نمود و در مَرْوَه قربانی کرد و سـرش را تراشید و از احرام خارج شد.

پس از جنگ احزاب عمرو عاص که در عرصه تزویر و شیطنت بسیار قوی و زبانزد عرب بود آینده‌نگری نمود و خود را برای تسلیم به رسول خدا آماده ساخت. او در بین راه به خالد بن ولید برخورد که او هم برای تسلیم شدن و پذیرش اسلام به مدینه می‌رفت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۲۸

ص:۱۲۹

خود آزمایی

۱. جهانی بودن دین اسلام را با آوردن چند دلیل توضیح دهید.

۲. حضرت محمد (ص) جهت دعوت به پذیرش اسلام برای چه کسانی نامه نوشت؟

۳. علت وقوع جنگ خیبر را شرح دهید.

۴. نقش حضرت علی (ع) در فتح خیبر چه بود؟

۵. خیانت بزرگ یهودیان خیبر را بر ضد پیامبر توضیح دهید.

۶. حضرت رسول (ص) فدک را به چه کسی بخشید؟

۷. غزوه وادی القری را توضیح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۰

درس دوازدهم سریه کعب ...، و مجازات نشدن خالد

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- داستان سریه کعب را بدانیم.
- علت وقوع جنگ موته را بررسی کنیم.
- موقعیت مکانی و چگونگی حوادث جنگ موته را بدانیم.
- فرمانده نبرد موته را بشناسیم.
- ماجرای سریه ذات السلاسل را بدانیم.
- به علت فتح مکه پی ببریم.
- چگونگی اسلام آوردن ابوسفیان را بدانیم.
- به نحوه سقوط مکه پی ببریم.
- با جریان سریه خالد بن ولید آشنا شویم.

در این درس به سریه کعب، جنگ موته، علت وقوع و عدم پیروزی مسلمانان در این جنگ، ماجرای سریه ذات السلاسل، پشیمانی دو گناهکار بزرگ یعنی ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عمو زاده پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۱

و عبدالله بن ابی امیه پسر عمه پیامبر و برادر ام سلمه و اسلام آوردن آن ها، اسلام آوردن ابوسفیان، سقوط مکه و تسلیم قریش، تطهیر خانه خدا از لوث شرک، ماجرای سریه خالد بن ولید و کشته شدن عده‌ای از مسلمانان بی گناه بنی‌جذیمه و بیزاری پیامبر از عمل زشت او خواهیم پرداخت.

سریه کعب

پس از عمرهٔ القضاء چند سریه رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها سریه کعب بن عُمیر غفاری است. واقدی ۲/ ۷۵۲ گوید: پیامبر (ص) کعب را در ربیع‌الاول سال هشتم همراه پانزده نفر به سرزمین ذات اطْلاح از اراضی شام فرستاد. مسلمانان به گروه زیادی از مردم آن‌جا برخوردند و آنان را به اسلام دعوت کردند ولی آنان نپذیرفتند و به جنگ با مسلمانان پرداختند. مسلمانان مردانه جنگیدند و سرانجام همه آنان شهید شدند، جز یک نفر که در بین مجروحان افتاده بود، شبانه برخاست و خود را با رنج و زحمت فراوان به مدینه رساند و پیامبر را از این واقعه باخبر ساخت.

جنگ موته

در اوایل سال هشتم هجرت در بسیاری از مناطق حجاز امنیت برقرار شد. پیامبر تصمیم گرفت دعوت و تبلیغ اسلام را در مرزهای شمال و سرزمین روم شرقی متمرکز کند. به روایت واقدی ۲/ ۷۵۲ و ابن سعد ۲/ ۱۲۸ حارث بن عمیر ازْدِی را همراه نامه‌ای نزد شُرَحْبیل بن عمرو غَسّانی فرمانروای بُصْری فرستاد و او را به پذیرش اسلام فرا خواند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۲

حارث به دهکده موته که رسید شُرَحبِیل بن عمرو او را دستگیر کرد و گردن زد. این کار بر رسول خدا (ص) سخت آمد و در جمادی الاولی سال هشتم هجری سپاهی متشکل از سه هزار نفر به فرماندهی جعفر بن ابی‌طالب و معاونت زید بن حارثه و عبدالله بن رَواحه بسیج کرد. پس از اقامه نماز ظهر در اردوگاه جُرْف در شمال شهر مدینه حاضر شد و به نوشته یعقوبی ۳/ ۶۵، شرح الاخبار ۳/ ۲۰۶، تلخیص الشافی ۲/ ۲۲۷ و اعلام الوری/ ۱۰۲ جعفر بن ابی‌طالب را به‌عنوان فرمانده سپاه معرفی کرد و مقرّر فرمود اگر او کشته شود زید بن حارثه فرمانده باشد و اگر او نیز کشته شد عبدالله بن رَواحه فرمانده باشد و اگر وی نیز کشته شود مسلمانان فردی را به عنوان فرمانده انتخاب کنند.

سپس سپاه اسلام را تا ثنیهٔ الوداع مشایعت کرد و در آن‌جا در حالی‌که مجاهدان اسلام دور حضرت حلقه زده بودند، به روایت واقدی ۲/ ۷۵۷ خطبه بسیار مهم ذیل را در باره رعایت مسائل و قوانین جنگ بیان کرد: «شما را به پرهیزکاری و نیکی به مسلمانان که همراهتان هستند سفارش می‌کنم. به نام خدا در راه خدا به پیکار بپردازید. با کسی نبرد کنید که به خدا کفر می‌ورزد. خیانت نکنید، مکر نورزید و زنان و کودکان شیرخوار و پیران فرتوت را نکشید. درختان را از جای نکنید و خانه‌ها را ویران نکنید. وقتی با دشمنان مشرک برخورد کردید به یکی از سه چیز آنان را فرا خوانید؛ نخست به پذیرش اسلام دعوت کنید، اگر نپذیرفتند به پرداخت جزیه فرا خوانید و اگر قبول نکردند از خداوند یاری جویید و با آنان به نبرد برخیزید».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۳

شورای نظامی

ابن‌اسحاق ۴/ ۱۶ و واقدی ۲/ ۷۵۹ گوینـد: آن‌گاه سـپاه اسـلام به سوی شام حرکت کرد. خبر حرکت مسـلمانان به فرمانروایان روم رسـید. آنان نیز به گردآوری و بسیج سپاه پرداختند. سپاهیان اسلام به راه خود ادامه داده تا به منطقه مَعان در سرزمین اردن رسیدند. در آن‌جا مطلع شدند که رومیان همراه سپاهی گران در مآب از توابع بَلْقا اردو زده‌اند. مسلمانان دو روز در مَعان توقف کردند و در این اندیشه بودند که مشـکل نابرابری سـپاه را چگونه حل کنند. طی رایزنی خود به این نتیجه رسیدند که نامه‌ای همراه یک پیک به مـدینه اعزام و از رسول خـدا (ص) کسب تکلیف کننـد که آیا به مـدینه بازگردنـد و یا منتظر نیروی کمکی بمانند. نزدیک بود این نظریه پذیرفته شود اما عبدالله بن رواحه معاون دوم سـپاه که با روحیه شهادت‌طلبی از مدینه بیرون آمده بود با خطابه آتشین خود آن را دگرگون ساخت و گفت ما هیچ گاه با فزونی سـپاه و کثرت سـلاح و زیادی اسب نجنگیدیم. به خدا سوگند ما در جنگ بدر دو اسب و در احد یک اسب داشتیم. بدون شک یکی از دو نیکی است؛ یا پیروزی یا شهادت.

سخنـان پسـر رَواحه چنـان روحیه مجاهـدان را تقویت کرد که همگی یک صـدا فریاد زدنـد پسـر رواحه راست می‌گویـد و تصـمیم گرفتنـد به راه خود ادامه داده و به نبرد بپردازنـد. سـپاه اسـلام حرکت کرد تـا به بَلْقاء رسـید و در آن‌جا با سـپاه روم رو به رو شـد و سرانجام در دهکده موته اردو زد و لشکر روم نیز در مَشارف فرود آمد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۴

پیکار در صحرای موته

ابن اسحاق ۴/ ۲۰ گوید: جعفر بن ابی‌طالب سردار سپاه اسلام نیروهای خود را تنظیم و فرماندهان جناح‌ها را تعیین کرد. قُطبهٔ بن قَتاده عُذْری را بر میمنه و عِبایهٔ بن مالک انصاری را بر میسره گمارد و پرچم را خود به دست گرفت و چنین رجز می‌خواند:

یا حَبَّذَا الْجَنَّةُ وَ اقْتِرابُها طَيِّبَةً وَ بارِداً شَرابُها

وَ الرُّومُ رُومٌ قَدْ دَنا عَذابُها كافِرَةً بَعِيدَةً أَنْسابُها

عَلَيَّ إِذْ لاقَيْتُها ضِرابُها

ای خوشا بهشت و نزدیک شدن آن! نوشیدنی‌هایش پاکیزه و خنک است. روم رومی است که عذابش فرا رسیده است، رومیانی که کافرند و بیگانه. بر من است وقتی با آنان روبرو شوم ضربت خود را بر سرشان فرود آورم.

جعفر نبرد سنگینی کرد و آن‌گاه که در محاصره دشمن واقع شد و دانست شهادتش قطعی است، برای آن‌که دشمن از اسب او استفاده نکند و همچنین سپاهیان خود را تشجیع و تحریض بر جنگ نماید و نیز به آنان بفهماند که هیچ‌گونه خیال عقب‌نشینی و فرار در سر ندارد، از اسب پیاده شد و آن را پی کرد و بی‌درنگ به پیکار ادامه داد تا آن‌که دست راست او جدا شد، پرچم را به دست چپ گرفت و با یک دست به نبرد ادامه داد تا دست چپ او نیز قطع شد. آن‌گاه پرچم را با باقی‌مانده بازوانش نگهداشت. سرانجام رومیان او را محاصره کردند و در حالی که دست در بدن نداشت تا بتواند از خود دفاع کند او را کشتند. جعفر هیچ‌گاه به دشمن پشت نکرد. از این‌رو هنگامی که شهید شد نود زخم در قسمت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۵

جلوی بدن داشت.

پس از شـهادت فرمانـده کل معاون اول سـپاه زیـد بن حارثه پرچم را به دست گرفت و قهرمانانه جنگیـد تا آن‌که با نیزه‌ای که به او زدند به شهادت رسید. سپس عبدالله بن رَواحه معاون دوم سپاه پرچم را برداشت و مردانه به نبرد پرداخت تا سرانجام شهید شد.

فرار خالد

واقدی ۲/ ۷۶۳ گوید: پس از کشته شدن فرماندهان ارشد، انسجام و نظم سپاه اسلام به هم ریخت و شیرازه آن از هم گسست. ثابت بن اقْرَم انصاری پرچم را به دست گرفت و مجاهدان را سوی خود فرا خواند، مسـلمانان گرد او جمع شدند. آن‌گاه ثابت پرچم را به خالد بن ولید داد، اما خالد آن ایثار و رشادت فرماندهان قبلی را نداشت.

از این‌رو بـدون آن‌که کاری انجام دهد از میدان نبرد گریخت! مسـلمانان وقتی دیدند فرمانده سـپاه در حال فرار است، آنان نیز پا به فرار گذاشـتند و سـپاه روم به تعقیب آنان پرداخت. قُطبهٔ بن عامر فریاد می‌زد: ای مردم! اگر جوانمرد در حال مصاف با دشمن کشته شود بهتر از آن است که در حال فرار وی را بکشند. او یارانش را صدا می‌زد ولی کسی به‌سوی او نمی‌آمد. فقط فرار بود، مسلمانان پشت سـر پرچمدار خود می‌گریختند! وقتی مردم مدینه شـنیدند خالد گریخته و مسـلمانان را نیز فراری داده، در جُرْف به استقبالشان رفتند و به صورتشان خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند: ای فراریان! آیا در راه خدا فرار کردید؟! آن‌گاه سپاهیان سریع به خانه‌های خود رفتند و از شرمساری از منزل بیرون

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۶

نمی‌آمدند. واقدی ۲/ ۷۶۹ تعداد کشته‌های سپاه اسلام را در موته هشت نفر نوشته و به روایت ابن‌هشام ۴/ ۳۰ دوازده تن بوده‌اند. از کشته‌های احتمالی سپاه روم اطلاعی در دست نیست.

واقدی ۲/ ۷۶۱ گوید: پیش از آن‌که خبر شهادت جعفر و معاونانش به مدینه برسد رسول خدا (ص) از آن آگاه شد و مردم را مطلع ساخت. حضرت بسیار غمگین شد تا آن‌جا که به روایت اسدالغابه ۱/ ۲۸۹ جبرئیل به پیامبر فرمود:

«إِنَّ اللّه قَدْ جَعَلَ لِجَعْفَرٍ جَناحَیْنِ مُضَرَّجَیْنِ بِالدَّمِ یَطِیرُ بِهِما مَعَ الْمَلائِکَةِ».

ای رسول خدا همانا خداوند برای جعفر دو بال آغشته به خون آفرید که با آن‌ها همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند.

این خبر موجب تسلّی پیامبر شد و از این‌جا بود که به «جعفر ذوالجناحین» و «جعفر طیار» معروف گردید. آن‌گاه به نقل یعقوبی ۲/ ۶۵ به منزل جعفر آمد کودکانش را نوازش کرد و به اسماء بنت عمیس تسلیت گفت و فرمود:

«عَلی مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْکِی الْبَواکِی».

زنان گریه‌کننده باید برای همچون جعفر بگریند.

آن‌گاه به حضرت زهرا (س) فرمود غذایی فراهم سازد و برای خانواده جعفر ببرد و این کار در بین بنی‌هاشم رسم شد. به روایت محاسن برقی ۲/ ۴۱۹ و کلینی ۳/ ۲۱۷ امام صادق (ع) فرمود: «از آن پس سنت شد که برای خانواده داغدیده تا سه روز غذا فراهم سازند».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۷

به نقل واقدی ۲/ ۷۶۶ اسما به پیامبر (ص) گفت: ای کاش مردم را جمع می‌کردی و فضایل جعفر را به آگاهی آنان می‌رساندی تا آن‌که فراموش نشود. رسول خدا (ص) به مسجد رفت و فضایل جعفر را به آگاهی مردم رساند.

فرماندهی نبرد موته

گویا در صدر اسلام اختلافی وجود نداشته که فرماندهی سپاه موته با جعفر بن ابی‌طالب بوده است، شعرا در آن روز در اشعار خود به این موضوع تصریح کرده‌اند. اما بعدها این مطلب دستخوش مسائل سیاسی گشته و اختلاف شده است. در این‌که عبدالله بن رواحه معاون دوم سپاه موته بوده است اختلافی نیست بلکه اختلاف درباره فرمانده کل و معاون اول است. عموم مورخان اهل سنت نوشته‌اند فرمانده سپاه زید بن حارثه و جعفر بن ابی‌طالب معاون اول بوده است. بیشتر مورخان و محدثان شیعه نوشته‌اند سردار سپاه جعفر بن ابی‌طالب و معاون اول او زید بوده است. دلایل و شواهد زیادی نظر شیعه را تأیید می‌کند.

الف. طبرسی در اعلام الوری/ ۱۰۲ گوید: ابان بن عثمان احْمَر از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که حضرت فرمود: «رسول خدا (ص) جعفر بن ابی‌طالب را به فرماندهی آنان گمارد و فرمود: اگر او کشته شد زید فرمانده و اگر وی نیز کشته شد عبدالله بن رواحه فرمانده است».

ب. عده‌ای از مورخان و محدثان بزرگ همچون یعقوبی ۲/ ۶۵، قاضی نعمان ۳/ ۲۰۶، طبرسی/ ۱۰۲، ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۵، ابن ابی‌الحدید ۱۵/ ۶۲،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۸

علامه مجلسی ۲/ ۵۵ و دیگران گفته‌اند جعفر (ع) فرمانده سپاه بوده است.

ج. به روایت ابن‌سعد در طبقات ۲/ ۱۳۰ ابوعامر که خود شاهد پیکار موته بوده است می‌گوید نخست جعفر بن ابی‌طالب پرچم را به دست گرفت و پیکار کرد تا کشته شد، آن‌گاه زید بن حارثه پرچم را برداشت و به نبرد پرداخت تا آن‌که کشته شد.

د. در اشعار شعرا تصریح شده که فرماندهی سپاه موته با جعفر بن ابی‌طالب بوده است. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۲۶ حسان بن ثابت گوید:

فَلا يُبْعِدَنَّ اللهُ قَتْلى تَتابَعُوا بِمُؤتَةَ مِنْهُمْ ذُوالْجَناحَيْنِ جَعْفَرُ

غَداةَ مَضَوْا بِالْمُؤمِنِينَ يَقُودُهُم إِلَى الْمَوْتِ مَيْمُونُ النَّقِيبَةِ أَزْهَرُ

خدا از رحمت خود دور نگرداند کشتگانی را که به ترتیب در سرزمین موته به میدان شتافتند که از آنان است جعفر ذوالجناحین.

در آن بامدادی که همراه مؤمنان حرکت کردند و سپید چهره‌ای ایشان را به سوی مرگ رهبری می‌کرد.

کعب بن مالک نیز سروده است:

ذْ يَهْتَدُونَ بِجَعْفَرٍ وَ لِوائِهِ قُدَّامَ أَوَّلِهِم فَنِعْمَ الأَوَّلُ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۳۹

چون از جعفر و پرچمش پیروی کردند، جعفری که پیشاپیش آنان در حرکت بود، وه چه نیکو سرداری بود.

نگاهی به جنگ موته

دو مطلب در جنگ موته حائز اهمیت است؛ یکی این‌که گویا مسلمانان همانند دیگر جنگ‌ها از خود رشادت نشان نداده و جانانه نجنگیدند. مؤید این مطلب این است که اگر آنان استوار و پابرجا پیکار می‌کردند نباید در همان درگیری نخست فرماندهان ارشد سپاه کشته می‌شدند. اما مطلب دوم، این‌که در سیره ابن هشام ۴/ ۱۶ تعداد سپاه روم دویست هزار و در تذکرهٔ الخواص/ ۱۸۹ چهارصد هزار نفر آمده است، احتمالًا ذکر این رقم برای توجیه فرار خالد بوده است، زیرا برای مقابله با سه هزار نیرو به دویست هزار نفر احتیاج نیست! در روایت ابان از امام صادق (ع) آمده که پادشاه روم سپاه زیادی بسیج کرد. تعدادی از محققان معاصر از روی برخی قراین و شواهد حدس زده‌اند که سپاه روم حدود بیست هزار نفر و بعضی دیگر گفته‌اند حدود چهار تا پنج هزار نفر بوده است. از این‌روست که برخی از دانشمندان متأخر اهل سنت در مقام توجیه برآمده‌اند، عبدالوهاب نجّار در السیرهٔ النبویه/ ۲۵۹ نوشته است: استاد خِضْری می‌گوید این تعداد را که مورخان ذکر می‌کنند مبالغه‌آمیز است، مسلمانان فقط عده زیادی را در مقابل خود مشاهده کردند و به هیچ وجه ممکن نبود که تعداد حقیقی آنان را بدانند. محال است سپاه عظیمی با یک لشکر کوچک برخورد کند آن‌گاه در میدان نبرد بیش از دوازده نفر کشته نشود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۰

عباس عَقّاد نیز به نقل الحرکات العسکریه/ ۳۹۴ گوید: قول ارجح این است که این سپاه برای جنگ در آن‌جا نیامده بود بلکه هِرَقْل با سپاهیان خود که برای زیارت شکرانه به بیت‌الْمَقْدِس می‌رفت در آن‌جا به‌سر می‌برد. سیف‌الدین سعید هم در الحرکات العسکریه/ ۳۹۴ نوشته است: بی‌شک هرقل و فرماندهان بزرگ او آن‌قدر از فنون نظامی بیگانه نبودند که دویست هزار مرد جنگی را برای رویارویی با سه هزار نفر عرب بیاورند.

سریه ذات السلاسل

چند سریه در فاصله عُمرهٔ القضاء و فتح مکه واقع شد که مهم‌ترین آن‌ها سریه ذات السَّلاسِل است. اهل سنت این سریه را به گونه‌ای و شیعیان به نوع دیگر ذکر کرده‌اند. گویند سلاسل نام آبگاهی بوده که در پشت وادی القری قرار داشته و تا مدینه ده روز راه بوده است. مؤلف معالم الاثیره/ ۱۴۲ گوید: از منطقه ذات السلاسل اطلاع دقیقی در دست نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند مکان آن را معین کند، به احتمال قوی در شمال مدینه در منطقه تبوک و یا مرزهای شام بوده است. واقدی ۲/ ۷۷۰ گوید: خبر رسید که از قبایل بَلِی و قُضاعه مردانی جمع شده و قصد شبیخون به مدینه دارند پیامبر (ص)، عمروعاص را که از ناحیه مادر با قبیله بَلِی خویشاوندی داشت همراه سیصد نفر به آن دیار گسیل داشت. او را به آن جهت انتخاب فرمود تا به این وسیله دل‌های آنان را جلب و به اسلام متمایل گرداند. عمرو تا نزدیکی منطقه آنان رفت، در آن‌جا از بیم دشمن توقف کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۱

آن‌گاه رافع بن مَکیث جُهَنی را نزد رسول خدا (ص) فرستاد و درخواست کمک کرد. حضرت دویست نفر از جمله ابوبکر و عمر را به فرماندهی ابوعبیده جرّاح به کمک عمرو فرستاد و توصیه کرد با هم اختلاف نکنند. آنان تا آخرین نقطه سرزمین دشمن رفتند و ساعتی با آنان درگیر شدند و مقداری تیراندازی کردند، دشمن فرار کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.

محدثان شیعه از جمله شیخ مفید/ ۶۰ و علامه مجلسی ۲۱/ ۶۶ گفته‌اند پس از آن‌که خبر رسید تعدادی از اعراب هم‌پیمان شده‌اند که با تمام نیرو و توان به مدینه یورش برند، پیامبر (ص) نخست ابوبکر را با گروهی اعزام کرد، او بدون آن‌که بتواند کاری کند به مدینه بازگشت. سپس عمر را فرستاد، او نیز مانند ابوبکر بدون نتیجه بازگشت. عمروعاص که تازه مسلمان شده بود عرض کرد یا رسول الله جنگ نیرنگ است، مرا بفرست تا کار را اصلاح کنم. او نیز رفت اما سرنوشت فرماندهان قبلی را داشت. سرانجام پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین را به فرماندهی منصوب کرد، علی (ع) به خانه رفت و پارچه مخصوصی را که هنگام سختی‌ها و دشواری‌های جنگ بر سر می‌بست بر سر خود بست. سپس به سوی دشمن حرکت کرد. او با کاربرد اصول دقیق نظامی از قبیل استتار و اختفا، دشمن را غافلگیر کرد و با کشتن هفت نفر از دلاوران و جنگاوران آنان از جمله سعید بن مالك عِجْلی عده‌ای را اسیر کرد و دست بسته به مدینه آورد. طبرسی در مجمع البیان ۱۰/ ۵۲۸ گوید: به همین لحاظ که اسیران را به صف کشیده و با طناب دست‌های‌شان را مانند این‌که به زنجیر کشیده باشند بستند، به این‌جنگ ذات السَّلاسِل گویند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۲

شیخ مفید/ ۸۸ گوید: رسول خدا (ص) همراه صحابه در خارج مدینه به استقبال علی (ع) رفت. هنگامی که چشم علی به آن حضرت افتاد از اسب پیاده شد. پیامبر فرمود:

«ارْکَبْ فَإِنَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ رَاضِیَانِ عَنْکَ».

سوار شو که همانا خدا و رسولش از تو خشنود هستند.

امیرالمؤمنین از شادی گریست. آن‌گاه پیامبر (ص) فرمود: «ای علی اگر بیم آن را نداشتم که طوایفی از امتم آن‌چه را که نصارا درباره عیسی بن مریم گفته‌اند بگویند امروز درباره‌ات سخنی می‌گفتم که هیچ‌گاه بر گروهی نگذری مگر آن‌که خاک زیر پای تو را (برای تبرک) برگیرند». در تفسیر فرات کوفی/ ۵۹۸ آمده است: پیامبر (ص) با ردای خود غبار از صورت علی (ع) پاک کرد و پیشانیش را بوسید و در حالی که می‌گریست به اصحاب فرمود:

«مَعاشِرَ أَصْحابِی لا تَلُومُونِی فِی حُبِّی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طالِبٍ، فَإِنَّما حُبِّی عَلِیّاً مِنْ أَمْرِ اللهِ وَ اللهُ أَمَرَنِی أَنْ أُحِبَّ عَلِیّاً وَ أُدْنِیَهُ».

ای یاران من مرا برای علاقه‌ام به علی بن ابی‌طالب سرزنش نکنید، همانا علاقه من به علی از ناحیه خداست، خداوند مرا فرمان داد تا علی را دوست داشته باشم و مقرّب بدارم.

بسیاری از مفسران و محدثان شیعه نوشته‌اند سوره العادیات درباره این سریه نازل شده است.

فتح مکه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۳

واقدی ۲/ ۷۸۰ گوید: پیش از اسلام بین قبیله خزاعه و بنی‌بکر اختلاف و درگیری بود، با آمدن اسلام و درگیر شدن با مسائل دین جدید دست از اختلاف برداشتند تا آن‌که صلح حدیبیه پیش آمد. بنی‌بکر هم‌پیمان قریش و خزاعه که در جاهلیت با عبدالمطلب پیمان داشتند هم‌پیمان رسول خدا (ص) شدند. بعدها انس بن زُنَیم دِیلی از قبیله بنی‌بکر رسول خدا (ص) را در شعری هجو کرد، نوجوانی از خزاعه به او حمله کرد و سرش را شکست و با این حادثه بین دو قبیله دوباره فتنه برپا شد.

به روایت واقدی ۲/ ۷۸۳ بیست و دو ماه که از انعقاد صلح حدیبیه گذشت، بنی‌نُفاثه که تیره‌ای از بنی‌بکر بودند نزد قریش رفتند و از آنان خواستند تا ایشان را در جنگ با بنی‌خزاعه با نیرو و سلاح یاری دهند. قرار شد قریش این کار را پنهانی انجام دهند، آن‌گاه گروهی از سران قریش در حالی که چهره خود را با نقاب پوشانده بودند، همراه جمعی از یاران خود به کمک بنی‌بکر شتافتند و شبانه به اتفاق آنان به گروهی از خزاعه که در سر آب وَتِیر در نزدیکی مکه خواب بودند حمله بردند و حدود بیست و سه نفر از آنان را که بیشترشان زن و کودک و افراد ضعیف بودند کشتند. بامدادان شرکت قریش در این حمله برملا شد و آنان از کار خود پشیمان شدند و دریافتند که عهد و پیمان خود را با رسول خدا شکستند. عمرو بن سالم خزاعی از تیره بنی‌کعب همراه چهل نفر برای شِکوه و دادخواهی و طلب یاری رهسپار مدینه شد و در حالی که پیامبر با اصحاب در مسجد نشسته بودند به حضور ایشان رسید. آن‌گاه از قریش که بنی‌بکر را کمک کرده بودند شکایت کرد و ظلم و مصائبی را که بر آنان وارد شده بود، در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۴

ضمن اشعاری جانسوز بیان نمود. پیامبر (ص) فرمود: «یاری نشوم اگر همان‌گونه که خودم را یاری می‌دهم بنی‌کعب را یاری نکنم». سپس بُدیل بن وَرْقاء خزاعی نیز با مردانی از خزاعه رهسپار مدینه شد و آن‌چه را بر سرشان آمده بود به رسول خدا (ص) گزارش دادند و از قریش شکایت کردند.

نگرانی قریش

واقدی ۲/ ۷۸۵ گوید: حارث بن هشام و عبدالله بن ابی ربیعه نزد ابوسفیان آمدند و گفتند این کاری است که به ناچار باید اصلاح گردد و اگر اصلاح نشود محمد با اصحاب خود به سراغ ما خواهد آمد. با آن‌که ظاهرا ابوسفیان در این ماجرا شرکت نداشت و به روایت اعلام الوری/ ۱۰۵ از امام صادق (ع) او در این هنگام در شام بود و به روایت واقدی ۲/ ۷۸۵ خود او تصریح کرد که در این کار حضور نداشته و با وی مشورت هم نشده است. با این حال برای جلوگیری از سقوط مکه و سروری قریش صلاح در این دید که برای تحکیم و تمدید پیمان به مدینه برود، زیرا ابوسفیان می‌دانست پس از سقوط خیبر که پشتوانه خوبی برای قریش به شمار می‌آمد و رفتن سیاستمداران و سردارانی چون عمرو عاص و خالدبن ولید به مدینه، دیگر قریش چندان توان مقابله با سپاه اسلام را ندارد. ابوسفیان سرانجام نزد رسول خدا (ص) آمد و در باب تمدید عهدنامه سخن گفت. به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۳۸ و شیخ مفید/ ۹۶ حضرت به او پاسخی نداد ولی به روایت واقدی ۲/ ۷۹۲ و اعلام الوری/ ۱۰۵ پرسید: «مگر از ناحیه شما حادثه‌ای رخ داده است؟».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۵

ابوسفیان گفت: نه، به خدا پناه می‌برم. حضرت فرمود: «پس ما هم‌چنان بر صلح حدیبیه و مدت آن پایبندیم».

آن‌گاه ابوسفیان از ابوبکر و عمر خواست تا در مورد تمدید و تحکیم عهدنامه با پیامبر گفتگو کنند، آنان نپذیرفتند. از آن‌جا به منزل حضرت علی (ع) آمد و از ایشان خواست تا نزد رسول خدا از وی شفاعت کند. امیرالمؤمنین فرمود: «رسول خدا بر کاری تصمیم گرفته و ما را یارای آن نیست که با وی سخن بگوییم». سپس از حضرت فاطمه (س) درخواست کرد تا کودکانش را که در حال بازی بودند دستور دهد قریش را پناه دهند. ایشان فرمود: «فرزندانم هنوز خردسال هستند. وانگهی احدی برخلاف رسول خدا پناه نمی‌دهد». ابوسفیان به علی (ع) گفت کار بر من دشوار شده است، چاره چیست؟ حضرت فرمود: «چیزی که برایت فایده داشته باشد نمی‌دانم ولی تو سرور بنی‌کنانه‌ای، برخیز و بین مردم یک‌جانبه تمدید پیمان را اعلام کن». پرسید این کار فایده‌ای دارد؟ فرمود: «نه به خدا، گمان نمی‌کنم ولی چاره‌ای جز این نداری». ابوسفیان برخاست به مسجد رفت و گفت: ای مردم من پیمان را تمدید کردم و سپس بر شتر خود سوار شد و به مکه بازگشت.

شیخ مفید/ ۷۰ می‌گوید: ابتکاری که امیرالمؤمنین (ع) درباره ابوسفیان انجام داد بهترین تدبیر بود، زیرا هم با نرمی و ملایمت ابوسفیان را از مدینه خارج کرد به‌طوری که او گمان می‌کرد کاری انجام داده است و با بیرون راندن ابوسفیان این خطر دفع شد که اگر او در مدینه می‌ماند و فکر خود را دنبال می‌کرد و کار را بر پیامبر دشوار می‌ساخت، حداقل کار فتح مکه به تعویق می‌افتاد و چنان‌چه ناراحت و دست‌خالی به مکه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۶

بازمی‌گشت قریش را بر ضد رسول خدا (ص) تحریک و اندیشه جنگ را در سر می‌پروراند.

وقتی ابوسفیان به مکه رسید و شرح مسافرت خود را به قریش گفت او را ملامت کردند و فهمیدند که نتوانسته است کاری انجام دهد.

لغزش حاطب

با پیمان‌شکنی قریش مانع فتح مکه برطرف و راه آن باز شد.

رسول خدا (ص) تصمیم گرفت خانه خدا را از لوث شرک پاک کند و به شیطنت چندین ساله ماجراجویان قریش خاتمه دهد. بنابراین بدون آن‌که مقصد خود را بیان کند دستور داد تا مسلمانان آماده شوند.

ابن اسحاق ۴/ ۴۰ و واقدی ۲/ ۷۹۶ گویند: ابوقَتادهٔ بن رِبْعی را همراه هشت نفر به منطقه اضَم اعزام کرد تا چنین تصور شود که پیامبر آهنگ آن ناحیه را دارد و از خدا خواست اخبار جنگ به قریش نرسد. چون سپاه اسلام برای حرکت آماده شد برخی از مردم به هر نحوی که بود از حقیقت امر مطلع گردیدند. حاطب بن ابی‌بَلْتَعَه که از بدریون و پیک رسول خدا (ص) نزد پادشاه مصر بود، نامه‌ای به سه نفر از سران قریش نوشت و آنان را از حرکت پیامبر مطلع ساخت. آن‌گاه نامه را به زنی به نام ساره داد تا آن را از بیراهه به قریش برساند. ساره نامه را در میان بافته موهای خود پنهان کرد و راه مکه را در پیش گرفت. جبرئیل این ماجرا را به رسول خدا خبر داد و ایشان علی (ع) و زبیر یا به روایتی مِقْداد را امر فرمود تا در بین راه نامه را از او بگیرند.

امیرالمؤمنین و زبیر در بین راه به ساره رسیدند و او را از شتر پیاده و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۷

بارهایش را جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. حضرت علی (ع) فرمود: «به خدا سوگند نه به رسول خدا دروغ گفته شده و نه به ما، یا خودت نامه را بیرون بیاور یا این‌که ما تفتیشت می‌کنیم». همین که جدیت امیرالمؤمنین را دید گفت کنار بروید و روی خود را برگردانید آن‌گاه نامه را از میان موهای خود درآورد و به آنان داد. علی بن ابی‌طالب نامه را گرفت و نزد پیامبر آورد. حضرت از حاطب پرسید: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟». گفت: ای رسول خدا من به خدا و رسول ایمان دارم و هیچ گونه تغییر و تبدیل هم در عقیده‌ام نداده‌ام. چون در میان قریش عشیره‌ای ندارم و خانواده‌ام بین آنان تنها هستند، خواستم به سبب این کار خانواده‌ام را حمایت کنند. پیامبر (ص)، حاطب را عفو کرد و سه آیه نخست سوره مُمْتَحَنَه در برائت او نازل شد.

تجهیز و حرکت سپاه

رسول خدا (ص) به اعراب بادیه‌نشین پیام داد که هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید ماه رمضان در مدینه باشد. ده هزار نفر از قبایل مختلف آماده شدند. پیامبر ابورُهْم غفاری و یا ابن ام‌مکتوم را به جانشینی خود گذاشت و با سپاه اسلام عصر چهارشنبه و یا جمعه دهم و به روایت یعقوبی ۲/ ۱۵۸ و طبرسی/ ۱۰۶ دوم ماه رمضان سال هشتم هجرت به سوی جنوب مدینه حرکت کرد. در بیست فرسنگی مکه به قُدید که رسید در بِئر ابن‌عِنَبَه اردو زد و پرچم‌ها را برافراشت و پرچم مهاجران را به علی بن ابی‌طالب سپرد.

عباس بن عبدالمطلب که در مکه می‌زیست و هنوز هجرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۸

نکرده بود، به نقل جوامع السیره/ ۱۸۰ مقارن حرکت پیامبر به قصد هجرت از مکه خارج شد و در ذی‌الحُلَیفَه به رسول خدا (ص) برخورد، بار و بنه خود را به مدینه فرستاد ولی خودش همراه آن حضرت به مکه بازگشت.

پشیمانی دو گناهکار بزرگ

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۴۲ ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عموزاده پیامبر که حضرت را هجو می‌کرد و در تمامی جنگ‌ها بر ضد رسول خدا شرکت داشت تا آن‌جا که حضرت خونش را هدر شمرده بود، همراه عبدالله بن ابی امیه مخزومی پسر عمه پیامبر و برادر ام سلمه که او نیز از مخالفان و دشمنان سرسخت آن حضرت بود، در همین ایام برای پذیرش اسلام راهی مدینه شدند. در بین راه به سپاه اسلام برخوردند و خواستند با واسطه شدن عباس بن عبدالمطلب خدمت پیامبر (ص) برسند، ولی حضرت نپذیرفت. ام سلمه نزد حضرت شفاعت آنان را نمود و گفت یکی پسر عمو و دیگری پسر عمه و برادر همسرت است. پیامبر فرمود: «مرا به آنان نیازی نیست، پسر عمویم آبرویم را ریخت، پسر عمه و برادر همسرم هم گفت آن‌چه را که گفت!». ابوسفیان بن حارث که فرزند خردسالش را به همراه داشت گفت به خدا سوگند یا مرا می‌پذیرد یا دست این پسرم را می‌گیرم و سرگردان در بیابان‌ها می‌گردم تا هر دو از گرسنگی و تشنگی جان دهیم! هنگامی که این مطلب به پیامبر رسید بر آنان دلسوزی و مهربانی نمود و به حضور پذیرفت و آن دو نزد حضرت مسلمان شدند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۴۹

ابن اثیر در کامل ۲/ ۱۶۴ گوید: علی (ع) به ابوسفیان گفت از روبرو نزد رسول خدا برود و در مقابل آن حضرت بایستد و آن‌چه را برادران یوسف به او گفتند به پیامبر بگوید. ابوسفیان سرافکنده در مقابل رسول خدا ایستاد و گفت: به خدا سوگند که همانا خداوند تو را بر ما برتری داد گر چه ما گناهکاریم! پیامبر با یک دنیا بزرگواری و رحمت تمام جنایات و بی‌مهری‌ها را نادیده گرفت و فرمود: «امروز بر شما سرزنشی نیست!». گویند ابوسفیان بن حارث از خجالت و شرمندگی تا آخر عمر هیچ گاه به چهره رسول خدا (ص) نگاه نکرد.

اطلاع ابوسفیان از سپاه اسلام

واقدی ۲/ ۸۱۴ می‌نویسد: تا هنگامی که مسلمانان در مَرُّ الظَّهْران فرود آمدند هیچ‌گونه اطلاعی به قریش نرسیده بود ولی آنان بیم داشتند که شاید رسول خدا (ص) به جنگ ایشان بیاید. پیامبر در مَرُّ الظَّهْران دستور داد هر فردی شبانگاه آتشی برافروزد، مجموعا ده هزار شعله آتش افروخته شد. ابوسفیان، حکیم بن حزام و بُدَیل بن وَرْقاء خزاعی برای به دست آوردن اخبار از شهر خارج گشتند و با دیدن آتش سپاه اسلام وحشت‌زده شدند. عباس بن عبدالمطلب برای جلوگیری از خونریزی به‌سوی مکه آمد و در نزدیکی شهر ابوسفیان را دید. ابوسفیان از او پرسید چه خبر است؟ عباس گفت وای بر تو این رسول خداست با ده هزار نفر از مسلمانان، اگر بر تو ظفر یابد گردنت را می‌زند. بیا به دنبال من بر همین استر سوار شو تا تو را نزد او ببرم و برایت امان بگیرم. عباس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۰

با شتاب ابوسفیان را نزد رسول خدا (ص) آورد و عرض کرد من او را امان داده‌ام. عمر اصرار داشت که ابوسفیان باید کشته شود. پیامبر به عباس فرمود: «او را داخل خیمه خود ببر و صبح نزد من بیاور».

عباس صبحگاهان ابوسفیان را آورد. هنگامی که رسول خدا (ص) او را دید فرمود: «وای بر تو ای ابوسفیان! آیا وقت آن نرسیده که بدانی خدایی جز خداوند یگانه نیست؟» گفت پدر و مادرم فدای تو باد چقدر بردبار و بزرگوار و خویشاوند دوستی. به خدا سوگند من هم گمان کردم اگر همراه خداوند خدایی دیگر وجود داشت تا کنون مرا یاری کرده بود. حضرت فرمود: «وای بر تو هنوز وقت آن نرسیده که بدانی من پیامبرم؟». گفت: اما درباره این مطلب هنوز در دل من تردیدی است! ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۷ گوید: علی (ع) خواست با شمشیر او را بکشد، اما پیامبر مانع شد. عباس گفت: وای بر تو! اسلام بیاور قبل از آن‌که گردنت زده شود. مقصود عباس این بود که با اظهار اسلام مصونیت پیدا کند نه این‌که در پذیرش اسلام مجبور باشد. ابوسفیان در این هنگام از روی اضطرار شهادتین را بر زبان جاری کرد و به روایت طبرسی/ ۱۰۸ با لکنت زبان آن را ادا نمود و اسلام آورد. عباس به رسول خدا (ص) عرض کرد ابوسفیان مردی است خواهان فخر، برای او مزیتی قائل شوید. حضرت فرمود: «هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، یا در خانه خود را ببندد و یا داخل مسجدالحرام شود در امان است». روشن است دارالامان بودن خانه ابوسفیان هیچ گونه فضیلتی برای وی به حساب نمی‌آمد، زیرا به گفته ابن‌حزم در جوامع السیره/ ۱۸۲ خانه هر فرد مکی چنین حکمی داشت. ابن اسحاق ۴/ ۴۶ گوید: چون ابوسفیان خواست برود حضرت به عباس دستور داد او را در تنگنای دره نگهدارد تا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۱

سپاهیان خدا بر وی بگذرند و او عظمت و شُکوه آنان را ببیند تا مبادا به فکر مقاومت بیفتد. عباس چنان کرد و واحدهای سپاه اسلام یکایک از تنگنای دره عبور می‌کردند تا آن‌که نوبت به کتیبهٔ الخضراء رسید که رسول خدا (ص) در بین آنان بود. ابوسفیان با دیدن این صحنه باطن خود را آشکار کرد و به عباس گفت: پادشاهی برادرزاده‌ات بالا گرفته است! عباس گفت: این پادشاهی نیست بلکه پیامبری است.

سقوط مکه و تسلیم قریش

ابوسفیان با شتاب به مکه آمد و دستور امان را به مردم ابلاغ کرد و قریش را از مخالفت و مقاومت و سرسختی برحذر داشت. به روایت یعقوبی ۲ / ۵۹ او به مردم مکه گفت اگر اسلام نیاورند نابود خواهند شد. به نقل ابن اسحاق ۴ / ۴۷ و نویری ۱۷ / ۳۰۲ ابوسفیان گفت: ای گروه قریش این محمد است، با سپاهی آمده که شما توان مقابله با آن را ندارید! همسرش هند او را توبیخ کرد و گفت گوش به سخن این پیر خرفت ندهید و مردم را به پایداری و قتل شوهرش فرا خواند. ابوسفیان گفت به حرف این زن مغرور نشوید که کار از کار گذشته است، هر کس وارد خانه من شود درامان است. مردم گفتند خدا تو را بکشد، خانه‌ات که مشکلی از ما حل نمی‌کند، مگر خانه تو چقدر وسعت دارد؟! ابوسفیان گفت: هر کس داخل خانه خویش بماند و یا وارد مسجد الحرام شود در امان است. مردم در این هنگام متفرق شدند، عده‌ای به خانه‌های خود و گروهی به مسجدالحرام رفتند.

رسول خدا (ص) در ذی‌طُوی سپاه خود را به چهار دسته تقسیم و شهر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۲

مکه را از چهار سو محاصره کرد و به روایت طبرسی/ ۱۱۰ دستور اکید صادر کرد جز با کسانی که سر جنگ دارند جنگ نشود. مقصود حضرت این بود تا جایی که ممکن است از جنگ و خونریزی اجتناب شود و مکه بدون خونریزی فتح گردد. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۴۹ و شیخ مفید/ ۷۱ سعد بن عباده بزرگ انصار که پرچم انصار را حمل می‌کرد بر مشرکان قریش خشم برد و فریاد زد:

أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَهْ أَلْيَوْمُ تُسْبَى الْحَرَمَهْ

امروز روز کشتار و انتقام است، امروز زنان اسیر خواهند شد!

آن‌گاه گفت: ای گروه اوس و خزرج انتقام روز احد را بگیرید! عباس به پیامبر گفت: یا رسول الله آیا نمی‌شنوی سعد بن عباده چه می‌گوید؟ پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود: «خودت را به سعد برسان و پرچم را از او بگیر و با ملایمت وارد مکه شو». علی پرچم را از سعد گرفت. به روایت ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۸ سعد به علی (ع) گفت اگر جز تو کس دیگری بود هرگز نمی‌توانست پرچم را از من بگیرد. امیرالمؤمنین به جای شعار تهدیدآمیز سعد فریاد زد:

«أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَهْ».

امروز روز مهربانی است.

آن‌گاه به نقل واقدی ۳/ ۷۲۲ همان گونه که پیامبر (ص) فرموده بود با پرچم وارد مکه شد و آن را در کنار حجرالاسود برافراشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۳

منشور رأفت در عين قدرت

پیامبر اکرم (ص) در آستانه ورود به مکه و فتح امّ القری فرمانی بسیار مترقی و بشر دوستانه که در بردارنده حقوق کامل و حرّیت و آزادی انسان و آسیب‌دیدگان جنگی است و تا انقراض عالم پیشرفته و قابل اجرا بوده صادر کرد و با یک دنیا مهر و محبت به روایت الاموال ابوعبید/ ۱۴۱ و فتوح البلدان بلاذری/ ۵۳ چنین فرمود:

«أَلا لا يُجْهَزَنَّ عَلى جَرِيحٍ وَلا يُتْبَعَنَّ مُدْبِرٌ وَ لا يُقْتَلَنَّ أَسِيرٌ، وَ مَنْ أَغْلَقَ بابَهُ فَهُوَ آمِنٌ».

هان ای سپاهیان! هیچ مجروحی نباید از پا درآید، هیچ گریزانی نباید دنبال گردد، هیچ اسیری نباید کشته شود و هر کس داخل خانه‌اش بماند در امان است.

علاوه بر این به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۴۷ مسجدالحرام و خانه ابوسفیان را نیز امانگاه قرار داد و از همه جالب‌تر این‌که به روایت امتاع الاسماع/ ۳۷۹ پرچم امانی بست و به دست ابورُوَیحه عبدالله بن عبدالرحمن خثعمی داد و دستور فرمود فریاد بزنند: «هر کس زیر پرچم ابورُوَیحه درآید در امان است».

رسول خدا روز جمعه بیستم ماه رمضان سال هشتم هجرت نزدیک ظهر همراه سپاهیان اسلام به‌گفته مقریزی در امتاع الاسماع/ ۳۷۷ در حالی‌که بر شتر قصوای خود سوار و به نشانه تواضع و فروتنی در برابر الله سر خود را پایین افکنده بود و سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ‌الله» را که در همان وقت نازل شد زمزمه می‌کرد، وارد مکه گردید و شهر بدون مقاومت تسلیم او شد. حضرت در این هنگام نگاهی به مسلمانان افکند، کثرت و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۴

شوکت آنان هیچ‌گونه تأثیری در او نگذاشت و فرمود: «لا عَیْشَ إِلّا عَیْشُ الآخِرَة» زندگی جز زندگی آخرت نیست. آن‌گاه سر بر جهاز شتر گذاشت و خدا را سجده کرد. شگفتا! این لحظه حضرت که آشکارا و در اوج قدرت وارد مکه می‌شد با آن لحظه که در نهایت ضعف و پنهانی از مکه خارج می‌گشت هیچ تفاوتی نداشت!

صفوان بن امیه، عِکْرِمَهٔ بن ابی‌جهل و سهیل بن عمرو عده‌ای را برای جنگ و مقاومت در مقابل مسلمانان در خَنْدَمَه گرد آوردند. اینان با خالد بن ولید درگیر شدند. به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۵۰ دوازده یا سیزده نفر و به روایت واقدی ۲/ ۸۷۵ بیست و چهار نفر از مشرکان کشته و دو یا سه نفر از مسلمانان شهید شدند.

سپاهیان اسلام از چهار سو وارد شهر شدند و در میعادگاه خود که مسجدالحرام بود به هم رسیدند و پیرامون کعبه حلقه زدند. به روایت واقدی ۲/ ۸۲۵ پیامبر دستور داد فقط ده نفر، شش مرد و چهار زن که جرمشان بسیار سنگین بود مجازات شوند گرچه زیر پرده کعبه پنهان شده و یا به آن چنگ زده باشند. اینان عبارت بودند از عِکْرِمَهٔ بن ابی‌جهل، هَبّار بن اسْوَد، عبدالله بن سعد، مِقْیس بن صُبابه، حُوَیرث بن نُقَیذ، عبدالله بن هلال، هند بنت عُتبه، ساره آزاد شده عمرو بن هاشم، قُرَینا و قُرَیبَه کنیزان ابن خَطَل که در آوازه‌خوانی خود رسول خدا را هجو می‌کردند. از این عده چهار نفر کشته و بقیه بخشوده شدند.

پیامبر (ص) در این مدت که در مکه بود به خانه کسی نرفت، ابورافع در حَجُون کنار قبر حضرت ابوطالب و خدیجه خیمه‌ای از چرم برای ایشان برپا ساخت. حضرت در حَجُون اقامت داشت و برای نماز به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۵

مسجدالحرام می‌رفت.

تطهیر کعبه از بت‌ها

واقدی ۱ / ۸۳۱ گوید: رسول خدا (ص) پس از شستشو و ساعتی استراحت در خیمه خود بر ناقه قصوا سوار شد و در حالی‌که سپاهیان در برابرش صف کشیده بودند راهی مسجدالحرام گردید. سوار بر شتر طواف و با چوبدستی خود حجرالاسود را استلام کرد و تکبیر گفت. مسلمانان همه با تکبیر آن حضرت تکبیر گفتند، آن‌چنان که مکه از صدای تکبیر آنان به لرزه درآمد! در این هنگام مشرکان بر فراز کوه‌ها ایستاده و نظاره‌گر این صحنه بودند.

بیهقی در دلائل النبوه ۵/ ۷۱ گوید: آن‌گاه با چوبدستی خود اشاره می‌کرد به هر یک از سیصد و شصت بتی که پیرامون خانه کعبه نصب شده بود و آن‌ها واژگون می‌شدند و حضرت آیه هشتاد و یک سوره اسراء را قرائت می‌فرمود: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً).

چند بت بزرگ از جمله هُبَل در موضع بلند قرار داشت که دست به آن‌ها نمی‌رسید. دیاربکری ۲/ ۸۶ و دیگران از امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند که گفت: «پیامبر به من فرمود کنار کعبه بنشین، نشستم. آن‌گاه رسول خدا (ص) بر شانه‌هایم بالا رفت و فرمود برخیز. من برخاستم. وقتی دید من از نگهداری وی ناتوانم فرمود بنشین، نشستم و آن حضرت از شانه من پایین آمد سپس او نشست و به من فرمود بر شانه من بالا برو. بر شانه‌های حضرت بالا رفتم، بعد مرا بلند کرد. در این هنگام تصور کردم

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۶

اگر بخواهم می‌توانم به افق آسمان برسم، آن‌گاه بر بام کعبه رفتم و رسول خدا (ص) کنار رفت. بت بزرگ قریش را فرو افکندم سپس از طرف ناودان خودم را به زمین پرتاب کردم چون زمین خوردم لبخندی زدم. پیامبر پرسید چرا لبخند می‌زنی؟ گفتم چون خودم را از مکان مرتفع پرتاب کردم و هیچ گونه دردی احساس نکردم. پیامبر (ص) فرمود: چگونه بدنت دچار درد شود در حالی که محمد تو را بالا برد و جبرئیل فرود آورد».

دریای بی‌ساحل رحمت

قَسْطَلانی در المَواهِبُ اللَّدُنِّیه ۱/ ۳۲۳ گوید: پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین را دنبال عثمان بن طلحه عَبْدَرِی فرستاد تا کلید کعبه را بگیرد اما او از دادن کلید امتناع ورزید. علی فرمود: «اگر می‌دانستی او فرستاده خداست از دادن کلید امتناع نمی‌کردی». آن‌گاه کلید را به زور از دست عثمان گرفت و آورد و در کعبه را گشود. پیامبر داخل کعبه شد و دستور داد تصاویر و صورت‌هایی را که مشرکان در آن‌جا حک کرده بودند محو کردند و شستند. آن‌گاه در کعبه را گرفت و در حالی که مردم اطراف آن حضرت را گرفته بودند بر در کعبه ایستاد و با چشمانی که بارقه رحمت و عطوفت از آن‌ها ساطع بود قریش را نظاره می‌کرد.

قریش که بیست سال بزرگ‌ترین جنایت‌ها را در حق آن حضرت روا داشته و از هیچ آزار و اذیتی دریغ نورزیده و او را مجبور به ترک وطن کرده بودند، اینک زندگی و مرگ خود را زیر لبان مبارک رسول خدا (ص) می‌دیدند. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده و همه منتظر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۷

بودنـد تا ببیننـد پیامبر پس از آن همه بـدی که از قریش دیده اکنون با آنان چه می‌کند. رسول خدا (ص) که هر چه قدرتش فزونی می‌یـافت فروتنی و مهربـانیش بیشتر می‌شـد، نگـاهی به قریش کرد و به روایت ابن اسـحاق ۴/ ۵۴ و واقـدی ۲/ ۸۳۵ سـخنان خود را چنین آغاز کرد: «سپاس خدایی را که وعده خویش را انجام داد و بنده خود را یاری کرد و به تنهایی گروه‌ها را شکست داد. شما چه می‌گوییـد و چه می‌پنداریـد؟» گفتنـد: نیک می‌گوییم و نیک می‌پنـداریم، برادری بزرگوار و فرزنـد برادری بزرگوار هستی که قـدرت یافته‌ای. در این هنگام دریای رحمت تمام آزارها، بدی‌ها، کینه‌توزی‌ها، ددمنشـی‌ها و جنگ‌های بی‌رحمانه قریش را نادیده گرفت و در حـالی که اشـک در چشـمان مبـارکش حلقه زده بود و مردم نیز همه گریـان بودنـد، بـا یـک دنیـا مهربانی و عطوفت و رحمت فرمود:

«فَإِنِّی أَقُولُ لَکُمْ کَمَا قَالَ أَخِی یُوسُفُ: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ».

من همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت. امروز بر شما ملامتی نیست خداوند بیامرزدتان، او مهربان‌ترین مهربانان است.

«اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقاء».

بروید که شما آزادشدگان هستید.

از این‌رو به اهل مکه «طُلَقاء» می‌گویند.

بی‌شـک این عفـو و گـذشت حیرت‌انگیز رسـول اکرم (ص) از زیبـاترین و درخشـان‌ترین جلوه‌هـای مهر و محبت بـود که به دسـت مهرپرور آن پیام‌آور رحمت تجلی کرد تا آن‌جا که در طول تاریخ بشر نمونه‌ای برای آن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۲،

ص: ۱۵۸

نمی‌توان یافت و جدا قلم و زبان از تحریر و بیان آن عاجز و درمانده است! باری، حضرت کلید کعبه را دوباره به عثمان بن طلحه عَبْدَرِی داد. مردم گروه گروه، کوچک و بزرگ، زن و مرد خدمت آن حضرت می‌رسیدند و به روایت یعقوبی ۲/ ۶۰ خواسته یا ناخواسته ایمان می‌آوردند.

به روایت عیون التواریخ ۱/ ۳۰۶ مردم بر سر کوه صفا جمع شدند تا با پیامبر (ص) بر پذیرش اسلام بیعت کنند، رسول خدا با مردان بر این موضوع بیعت کرد که در حد توان پیرو و گوش به فرمان خدا و رسولش باشند و سپس از زنان نیز بیعت گرفت. واقدی ۲/ ۸۵۰ گوید: در این هنگام هند همسر ابوسفیان از بین زنان برخاست خدمت پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا با شما دست بیعت بدهم؟ حضرت فرمود:

«إِنِّی لا أُصَافِحُ النِّسَاءِ».

من با زنان دست نمی‌دهم.

به روایت ابن عبدالبر در الدرر/ ۲۲۱ روز دوم فتح مکه رسول خدا (ص) خطبه بسیار مهمی برای مردم ایراد فرمود و پاره‌ای از احکام اسلام را بیان کرد.

در پایان این بحث تذکر چند نکته ضروری است:

الف. گرچه تمامی قریش صلح حدیبیه را نقض نکرده بودند ولی سکوت آنان دال بر رضا بود و به همین لحاظ رسول خدا (ص) پیمان‌شکنی را از سوی همه آنان تلقی کرد. همان‌گونه که در اخراج یهود بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و کشتن بنی‌قریظه همه آنان نقض عهد نکرده بودند ولی با سکوتشان به این امر راضی بودند.

ب. پس از کشته شدن سران قریش در جنگ بدر، از جمله ابوجهل و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۵۹

عتبه ریاست قریش به ابوسفیان رسید و او جنایتکارترین فرد قریش و امّ الفساد بود، کلیه جنگ‌های قریش بر ضد رسول خدا (ص) را او فرماندهی کرد و شکی نیست که اگر قرار بود کسی از قریش مجازات شود و تاوان جنایت‌های چندین ساله خود را بر ضد پیامبر و مسلمانان بپردازد به طور قطع شخص ابوسفیان بود. با این وصف چرا عباس بن عبدالمطلب آن‌قدر در حفظ جان و نگهداری او کوشید معلوم نیست و اما این‌که امان به ابوسفیان داد، عباس در مقامی نبود که بتواند به او امان بدهد. منتهی با اصرار زیاد این امان را تا حدی بر گردن پیامبر گذاشت. به راستی ابوسفیان که برادرزاده عباس را آنقدر آزار داده و برادرش حمزه را به فجیع‌ترین وجه کشته و مثله کرده بود، چرا در نگاه عباس محترم بود؟ روشن نیست. شاید مقصود عباس این بود که اگر ابوسفیان کشته شود دیگر کسی نمی‌تواند قریش را یک دست متقاعد به تسلیم کند و این باعث هرج و مرج و خونریزی زیاد می‌گردد. هر چه بود کوشش بی‌دریغ وی در سالم نگهداشتن ابوسفیان مؤثر افتاد و آن عنصر خون‌آشام از این معرکه جان سالم به در برد. البته باید حق داد که با تسلیم شدن او راه برای تسلیم شدن قریش هموار گشت.

ج. بین علما اختلاف است که آیا مکه عَنْوَةً، یعنی با قهر و غلبه فتح شد و یا صلحاً؟ ابن قَیم در زادالمعاد ۳/ ۶۲۳ می‌نویسد: اکثر اهل علم می‌گویند عَنْوَةً فتح شد، چرا که گروهی از مکیان با خالد جنگیدند و پیامبر فرمود جنگ در آن حرام است فقط چند ساعتی برای من حلال شد و چون خداوند حرمت مکه را بزرگ شمرده پیامبر (ص) به احترام و حرمت مکه اهالی آن را اسیر نگرفت و اموال آنان را قسمت نکرد و اهل مکه را به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۰

عنوان اسیر آزاد کرد. شافعی و برخی دیگر می‌گویند مکه با صلح فتح شد، چون پیامبر به اهل مکه امان داد به همین جهت خانه و اموالشان را هم قسمت نکرد. برخی هم مانند ابن‌حزم در جوامع السیره/ ۱۸۲ گفته‌اند که مکه مُؤَمَّنَةً فتح شد. به این معنی که حضرت به مکیان و زنان و فرزندانشان امان داد، آنان را اسیر نکرد و اموالشان را نیز به غنیمت نگرفت.

د. رسول خدا (ص) تمامی مردم مکه را بخشید و با اصل «الإِسْلَامُ یَجُبُّ ما کانَ قَبْلَهُ» قلم عفو بر جرائم آنان کشید و تمامی دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های سابق را نادیده گرفت.

ه. همان‌گونه که قبلًا متذکر شدیم با فتح مکه دیگر راه هجرت بسته و تعطیل شد. رسول خدا (ص) فرمود:

«لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْح».

بعد از فتح مکه دیگر هجرت نیست.

کسانی که مانند اکثر امویان پس از فتح مکه به مدینه می‌آمدند، مهاجر محسوب نمی‌شدند و آیات قرآن درباره فضیلت مهاجران شامل آنان نمی‌شد.

و. پیامبر (ص) در فتح مکه هیچ کس را بر پذیرش اسلام اجبار نکرد، همه را آزاد گذاشت تا به دلخواه و انتخاب خود مسلمان شوند. حتی ابوسفیان را هم مجبور نساخت تا آن‌جا که وقتی ابوسفیان بی‌حرمتی کرد و گفت من همواره در رسالت تو شک داشته‌ام و دارم او را تهدید نکرد، خود او به توصیه دوستش عباس به صورت ظاهر اسلام را پذیرفت. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۶۰ صفوان هم وقتی خدمت پیامبر (ص) رسید گفت دو ماه به من مهلت بدهید تا درباره پذیرش اسلام فکر کنم. حضرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۱

فرمود: «چهار ماه به تو مهلت می‌دهم». به همین جهت بود که عده زیادی پس از فتح مکه تا سال نهم، یعنی نزدیک یک سال بر شرک خویش باقی بودند.

ز. «طُلَقاء» جمع طَلیق به معنای اسیران آزاد شده است، این لقب نشان دهنده سوء پیشینه قریش است که برای همیشه بر پیشانی آنان نقش بست. «مُسْلِمَه» نیز جمع مسلم است، به کسانی که در فتح مکه مسلمان شدند «مُسْلِمَةُ الْفَتْح» می‌گویند. این لقب هم تعریضی دارد به این‌که اینان کسانی هستند که تا زمان فتح مکه بر شرک خود باقی بوده‌اند و پس از فتح مکه مسلمان شدند.

ح. فتح مکه که فتح الفتوح و فتح اعظم نام گرفت، به سیادت و سروری قریش و سلطه آنان در حجاز پایان داد. طوایفی که زیر سلطه فکری و سیاسی قریش بودند همواره چنین می‌پنداشتند که اگر مکیان بر باطل بودند و دین اسلام بر حق بود قریش شکست می‌خورد. ابن‌سعد در طبقات ۱ / ۳۳۶ از عمرو بن سَلَمَه جَرْمی نقل می‌کند که گفت: مردم منتظر بودند که اگر مکه فتح شود مسلمان شوند و می‌گفتند منتظر بمانید اگر محمد بر قریش پیروز گردد پس او راستگو و پیامبر است و چون خبر فتح مکه رسید همه اقوام اقدام به پذیرش اسلام نمودند. مسعودی در التنبیه و الاشراف/ ۲۳۹ گوید: هنگامی که رسول خدا (ص) مکه را فتح کرد و قریش تسلیم او شد عرب به اسلام روی آورد.

سریه خالد بن ولید

رسول خدا (ص) پس از فتح مکه سرایا و دسته‌هایی به اطراف مکه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۲

اعزام کرد تا مردم را به اسلام دعوت کنند ولی فرمان جنگ به آنان نداد. ابن‌اسحاق ۴/ ۷۰ از امام باقر (ع) روایت می‌کند که خالد بن ولید را همراه سیصد و پنجاه نفر از مهاجر و انصار و قبیله بنی‌سُلیم به سوی بنی‌جَذیمه در غُمَیصا درنزدیکی مکه فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خواند. خالد برخلاف دستور پیامبر بر بنی‌جَذیمه هجوم برد، آنان از ترس مسلح شدند. خالد از ایشان پرسید در چه حالی به سر می‌برید؟ گفتند ما مسلمان هستیم، نماز می‌گزاریم و محمد را تصدیق کرده و در محله خودمان مسجد ساخته‌ایم و اذان می‌گوییم. گفت چرا سلاح به دست گرفته‌اید؟ گفتند بین ما و گروهی از اعراب دشمنی است ترسیدیم شما از آنان باشید بدین لحاظ سلاح برداشتیم. خالد گفت سلاح را کنار بگذارید. آنان سلاح خود را بر زمین گذاشتند. آن‌گاه دستور داد همه آنان را به اسارت گرفتند. خالد سپس خیانت کرد و به سبب عداوت و دشمنی دیرینه‌ای که از دوران جاهلیت با آنان داشت، سحرگاه فرمان قتل‌عام مسلمانان را صادر کرد و بانگ زد هر کس اسیری در دست دارد او را بکشد! بنی‌سلیم به لحاظ دشمنی که از قدیم با بنی‌جَذیمه داشتند اسیران خود را کشتند ولی مهاجر و انصار از فرمان خالد سرباز زدند و اسیران خود را آزاد کردند. واقدی ۳/ ۸۸۴ گوید: نزدیک سی نفر از آنان کشته شدند.

چون خبر جنایت هولناک خالد به پیامبر (ص) رسید بسیار غمگین شد و گریست. سپس رو به قبله ایستاد و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند نمود و سه مرتبه فرمود: «خدایا من از کرده خالد نزد تو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۳

بیزاری می‌جویم!». آن‌گاه به نقل یعقوبی ۲/ ۶۱ اموالی که از یمن رسیده بود و یا به روایت واقدی ۳/ ۸۸۲ اموالی از صفوان بن امیه، عبـدالله بن ابی‌ربیعه و حُویطب بن عبـدالعزی قرض کرد به امیرالمؤمنین داد و فرمود: «نزد بنی‌جذیمه برو و خونبها و غرامت اموالشان و خسارت آن‌چه خالد از بین برده پرداخت کن و کارهای دوران جاهلیت را زیر پای خود قرار ده».

علی (ع) نزد بنی جَذیمه رفت و از آنـان دلجویی و کارشـان را به بهترین وجه اصـلاح و همه آنان را راضـی کرد تا آن‌جا که چون هزینـه پرداخت غرامت کم آمـد ابورافع را نزد رسـول خـدا (ص) فرسـتاد و مـال بیشـتری درخـواست کرد. پیـامبر نیز مـوافقت کرد. حضـرت علی تمام خونبهای آنان و بهای اموالشان را که از بین رفته بود پرداخت، حتی خسارت ظروف غذای سگ‌ها و حیواناتشان را هم پرداخت و مقـداری مال نیز در اختیار آنان گـذاشت که اگر بعـدها برخی از اموال نابود شـده یادشان آمد از آن برداشـته و به زیان‌دیـدگان بپردازند. هنگامی که نزد رسول خدا بازگشت حضـرت از او پرسـید: «یا علی چه کار کردی؟» عرض کرد: «ای رسول خـدا (ص) نزد گروهی رفتیم که مسـلمان بودنـد و در دیار خود مساجدی ساخته بودند. پس خونبهای تمام کسانی را که خالد آنان را کشـته بود پرداختم، حتی تاوان ظروف سگ‌های‌شان را هم دادم». حضـرت فرمود: «آفرین! کار صحیحی انجام دادی. من به خالد دستور جنگ نداده بودم، همانا فرمان دادم آنان را به اسلام فرا خواند».

به روایت علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۱/ ۱۴۳ فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۴

«أَرْضَیْتَنِی رَضِیَ اللهُ عَنْکَ. یا عَلِیُّ أَنْتَ هادِی أُمَّتِی، أَلا إِنَّ السَّعِیدَ کُلَّ السَّعِیدِ مَنْ أَحَبَّکَ وَ أَخَذَ بِطَرِیقَتِکَ، أَلا إِنَّ الشَّقِیَّ کُلَّ الشَّقِیِّ مَنْ خالَفَکَ وَ رَغِبَ عَنْ طَرِیقَتِکَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِْ».

مرا خشنود کردی خداوند از تو خشنود باد. ای علی! تو راهنمای امت منی، تا روز قیامت خوشبخت واقعی کسی است که تو را دوست بدارد و به راه تو برود و بدبخت واقعی کسی است که با تو مخالفت ورزد و از راه تو روی گرداند.

و به نقل شیخ صدوق در خصال/ ۵۶۲ فرمود: «به خدا سوگند اگر به جای این کاری که کردی شتران سرخ‌موی نصیب من می‌شد این چنین شادمان نمی‌شدم». یعقوبی ۲/ ۶۱ می‌نویسد: در آن روز بود که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

«فِداکَ أَبَوایَ».

پدر و مادرم فدای تو باد!

مجازات نشدن خالد

در این‌جا پرسش مهمی که مطرح است و به صورت مشکل و معضل بسیار بزرگی در سیره رسول خدا (ص) درآمده این است که چرا خالد پس از این جنایت هولناک مجازات و قصاص نشد؟ بلکه دوباره در جنگ طائف به فرماندهی رسید! جواب نخست که از علمای اهل سنت بوده این است که می‌گویند خالد در این کار اشتباه کرده او قصد یاری و نصرت اسلام را داشت ولی به خطا عده‌ای از مسلمانان را کشت و به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۵

همین لحاظ بود که پیامبر دیه آنان را پرداخت. پاسخ دوم مطلبی است که محقق بزرگ استاد سید جعفر مرتضی عاملی از لبنان به درخواست نگارنده ارسال داشته و خلاصه آن این است، گرچه جنایت خالد قابل انکار نیست ولی همین که او مدعی کفر بنی جَذیمه شد شبهه ایجاد شد و با وجود شبهه حد ساقط می‌گردد و بدیهی است که رسول خدا (ص) از روی موازین عادی و عرفی حکم می‌کرده است نه از روی علم غیب.

پاسخ سوم که گویا دقیق‌تر باشد این است که احکام اسلام، اعم از عبادی، اجتماعی و قوانین جزایی تابع مصالح و مفاسد است، با این حال در مواردی که اضطرار پیش آید به گونه‌ای که در ادای واجبات مفسده و در ارتکاب محرّمات مصلحت عرضی عارض شود، حکم اولی رفع و حکم ثانوی جایگزین می‌گردد، مانند خوردن مردار و نوشیدن شراب در حین اضطرار. در قوانین جزایی نیز حکم چنین است، یعنی اگر در اجرای حدی که دارای مصلحت بوده مفسده آن فزونی یابد، مانند این‌که اغتشاش و اختلال نظم پیش بیاید، از باب اهم و مهم و دفع افسد به فاسد آن حد ساقط می‌گردد. ماجرای خالد از مصادیق بارز همین موضوع بوده است.

کفار قریش در آن ایام به تازگی و از روی بی‌میلی در زمره مسلمانان درآمده بودند و سران آنان در پی فرصتی می‌گشتند تا کفر خود را آشکار کنند و بر ضد پیامبر (ص) و مسلمانان بشورند. لذا رسول خدا دید اگر بخواهد خالد را با آن موقعیت قبیله‌ای و اجتماعی که در بین سران شرک دارد قصاص کند، شورش و اغتشاش بزرگی بر پا می‌شود که به هیچ وجه نتوان آن را مهار کرد و صدها مشکل کوچک و بزرگ برای دین نوپای اسلام به دنبال دارد تا آن‌جا که مفسده اجرای حد به مراتب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۶

بیش از مصلحت آن است. به این علت بود که از اجرای حد خودداری کرد و به پرداخت دیه و خسارت اکتفا نمود و در عین حال از فعل خالد نیز نزد خداوند سه‌بار بیزاری جست. در سیره حلبی ۳/ ۱۹۹ و دلائل الصدق ۳/ ۳۳ هم به این نکته اشاره‌ای شده است. فرماندهی یافتن مجدد او نیز گویا در همین راستا بوده است و حضرت می‌خواسته به نوعی او را مهار کند.

خلاصه درس

سریه کعب: پس از عمرهٔ القضاء چند سریه رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها سریه کعب بن عُمیر غفاری است که در آن مسلمانان مردانه جنگیدند و سرانجام همه آنان شهید شدند، جز یک نفر که در بین مجروحان افتاده بود.

جنگ موته: در اوایل سال هشتم هجرت در بسیاری از مناطق حجاز امنیت برقرار شد. پیامبر (ص) تصمیم گرفت دعوت و تبلیغ اسلام را در مرزهای شمال و سرزمین روم شرقی متمرکز کند. حارث بن عمیر ازْدِی را همراه نامه‌ای نزد شُرَحْبِیل بن عمرو غَسّانی فرمانروای بُصْرِی فرستاد و او را به پذیرش اسلام فرا خواند. حارث به دهکده موته که رسید شُرَحبِیل بن عمرو او را دستگیر کرد و گردن زد. این کار بر رسول خدا (ص) سخت آمد و در جمادی الاولی سال هشتم هجری سپاهی متشکل از سه هزار نفر به فرماندهی جعفر بن ابی‌طالب و معاونت زید بن حارثه و عبدالله بن رَواحه بسیج کرد. آن‌گاه مسلمانان به سوی شام حرکت کردند تا به منطقه مَعان در سرزمین اردن رسیدند. در آن‌جا مطلع

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۷

شدند که رومیان همراه سپاهی گران در مآب از توابع بَلْقا اردو زده‌اند. سپاه اسلام حرکت کرد تا به بَلْقاء رسید و در آن‌جا با سپاه روم رو به رو شد و سرانجام در دهکده موته اردو زد و لشکر روم نیز در مَشارف فرود آمد.

پس از شهادت فرمانده کل معاون اول سپاه زید بن حارثه پرچم را به دست گرفت و قهرمانانه جنگید تا آن‌که با نیزه‌ای که به او زدند به شهادت رسید. سپس عبدالله بن رَواحه معاون دوم سپاه پرچم را برداشت و مردانه به نبرد پرداخت تا سرانجام شهید شد. پس از کشته شدن فرماندهان ارشد انسجام و نظم سپاه اسلام به هم ریخت و شیرازه آن از هم گسست. ثابت بن اقْرَم انصاری پرچم را به دست گرفت و مجاهدان را سوی خود فرا خواند، مسلمانان گرد او جمع شدند. آن‌گاه ثابت پرچم را به خالد بن ولید داد، اما خالد آن ایثار و رشادت فرماندهان قبلی را نداشت. از این‌رو بدون آن‌که کاری انجام دهد از میدان نبرد گریخت! مسلمانان وقتی دیدند فرمانده سپاه در حال فرار است، آنان نیز پا به فرار گذاشتند و سپاه روم به تعقیب آنان پرداخت. پیش از آن‌که خبر شهادت جعفر و معاونانش به مدینه برسد رسول خدا (ص) از آن آگاه شد و مردم را نیز مطلع ساخت. حضرت از شهادت جعفر بسیار غمگین شد. جعفر پس از شهادت به لحاظ آن‌که خدا دو بال به او داد تا در بهشت به هر کجا که می‌خواهد پرواز کند، به «جعفر ذوالجناحین» و «جعفر طیار» معروف گردید.

سریه ذات السلاسل: چند سریه در فاصله عُمرهٔ القضاء و فتح مکه واقع شد که مهم‌ترین آن‌ها سریه ذات السَّلاسِل است. اهل سنت این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۸

سریه را به گونه‌ای و شیعیان به نوع دیگر ذکر کرده‌اند.

فتح مکه: پیش از اسلام بین قبیله خزاعه و بنی‌بکر اختلاف و درگیری بود، با آمدن اسلام و درگیر شدن با مسائل دین جدید دست از اختلاف برداشتند تا آن‌که صلح حدیبیه پیش آمد. بیست و دو ماه که از انعقاد صلح حدیبیه گذشت، بنی‌نُفاثه که تیره‌ای از بنی‌بکر بودند نزد قریش رفتند و از آنان خواستند تا ایشان را در جنگ با بنی‌خزاعه با نیرو و سلاح یاری دهند. گروهی از سران قریش همراه جمعی از یاران خود به کمک بنی‌بکر به گروهی از خزاعه حمله بردند و حدود بیست و سه نفر از آنان را کشتند. مردانی از خزاعه رهسپار مدینه شدند و آن‌چه را بر سرشان آمده بود به رسول خدا (ص) گزارش دادند و از قریش شکایت کردند. با پیمان‌شکنی قریش مانع فتح مکه برطرف و راه آن باز شد. ابوسفیان برای جلوگیری از سقوط مکه و سروری قریش و تحکیم و تمدید پیمان به مدینه رفت ولی کاری نتوانست بکند. وقتی بازگشت به مکه و شرح مسافرت خود را به قریش گفت او را ملامت کردند و فهمیدند که نتوانسته است کاری انجام دهد. حاطب بن ابی‌بَلْتَعَه که از بدریون و پیک رسول خدا نزد پادشاه مصر بود، نامه‌ای به سه نفر از سران قریش نوشت و خواست آنان را از حرکت پیامبر مطلع سازد.

پیامبر از حاطب پرسید: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» گفت: ای رسول خدا من به خدا و رسول ایمان دارم و هیچ گونه تغییر و تبدیل هم در عقیده‌ام نداده‌ام. چون در میان قریش عشیره‌ای ندارم و خانواده‌ام بین آنان تنها هستند، خواستم به سبب این کار خانواده‌ام را حمایت کنند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۶۹

پیامبر حاطب را عفو کرد و سه آیه نخست سوره مُمْتَحَنَه در برائت او نازل شد.

رسول خدا (ص) به اعراب بادیه‌نشین پیام داد که هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید ماه رمضان در مدینه باشد. عباس بن عبدالمطلب که در مکه می‌زیست و هنوز هجرت نکرده بود، مقارن حرکت پیامبر به قصد هجرت از مکه خارج شد و در ذی‌الحُلَیفَه به رسول خدا برخورد، بار و بنه خود را به مدینه فرستاد ولی خودش همراه آن حضرت به مکه بازگشت. ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عموزاده پیامبر که حضرت را هجو می‌کرد همراه عبدالله بن ابی امیه محزومی پسر عمه پیامبر و برادر ام سلمه که او نیز از مخالفان و دشمنان سرسخت آن حضرت بود خواستند با واسطه شدن عباس بن عبدالمطلب خدمت پیامبر برسند ولی حضرت نپذیرفت. علی (ع) به ابوسفیان گفت از روبرو نزد رسول خدا (ص) برود و در مقابل آن حضرت بایستد و آن‌چه را برادران یوسف به او گفتند به پیامبر بگوید. پیامبر با یک دنیا بزرگواری و رحمت تمام جنایات و بی‌مهری‌ها را نادیده گرفت و فرمود: «امروز بر شما سرزنشی نیست!»

تا هنگامی که مسلمانان در مَرُّ الظَّهْران فرود آمدند هیچ‌گونه اطلاعی به قریش نرسیده بود. با این حال، آنان بیم داشتند که شاید رسول خدا (ص) به جنگ ایشان بیاید. عباس بن عبدالمطلب برای جلوگیری از خونریزی به‌سوی مکه آمد و در نزدیکی شهر ابوسفیان را دید. ابوسفیان از او پرسید چه خبر است؟ عباس گفت: وای بر تو! این رسول خداست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۰

با ده هزار نفر از مسلمانان، اگر بر تو ظفر یابد گردنت را می‌زند.

عباس با شتاب ابوسفیان را نزد رسول خدا (ص) آورد و عرض کرد من او را امان داده‌ام. ابوسفیان از روی اضطرار شهادتین را بر زبان جاری کرد. ابوسفیان با شتاب به مکه آمد و دستور امان را به مردم ابلاغ کرد و قریش را از مخالفت و مقاومت و سرسختی برحذر داشت.

پیامبر اکرم (ص) در آستانه ورود به مکه و فتح آن شهر فرمان و منشور بسیار مترقی و بشر دوستانه‌ای صادر کرد و چنین فرمود: هان ای سپاهیان! هیچ مجروحی نباید از پای درآید، هیچ گریزان نباید دنبال گردد، هیچ اسیری نباید کشته شود و هر کس داخل خانه‌اش بماند در امان است. جالب این‌که پرچم امانی نیز بست و آن را به دست ابورُوَیحه داد و دستور فرمود فریاد بزنند: «هر کس زیر پرچم ابورُوَیحه درآید در امان است».

رسول خدا (ص) روز جمعه بیستم ماه رمضان سال هشتم هجرت نزدیک ظهر همراه سپاهیان اسلام وارد مکه گردید و شهر بدون مقاومت تسلیم او شد. سپاهیان اسلام از چهار سو وارد شهر شدند و در میعادگاه خود که مسجدالحرام بود به هم رسیدند و پیرامون کعبه حلقه زدند. رسول خدا (ص) سوار بر شتر طواف و با چوبدستی خود حجرالاسود را استلام کرد و تکبیر گفت. مسلمانان همه با تکبیر آن حضرت تکبیر گفتند، آن‌چنان که مکه از صدای تکبیر آنان به لرزه درآمد! در این هنگام مشرکان بر فراز کوه‌ها ایستاده و نظاره‌گر این صحنه بودند. آن‌گاه با چوبدستی خود اشاره می‌کرد به هر یک از سیصد و شصت بتی که پیرامون خانه کعبه نصب شده بود و آن‌ها واژگون می‌شدند. رسول خدا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۱

تمام بدی‌های قریش را نادیده گرفت و ایشان را عفو کرد و با یک دنیا مهربانی و عطوفت و رحمت فرمود:

«اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقاء».

بروید که شما آزادشدگان هستید.

از این‌رو به اهل مکه «طُلَقاء» می‌گویند.

سریه خالد بن ولید: رسول خدا (ص) پس از فتح مکه سرایا و دسته‌هایی به اطراف مکه اعزام کرد تا مردم را به اسلام دعوت کنند ولی فرمان جنگ به آنان نداد. خالد برخلاف دستور پیامبر بر بنی‌جَذیمه هجوم برد، آنان از ترس مسلح شدند. خالد گفت سلاح را کنار بگذارید. آن‌گاه دستور داد همه آنان را به اسارت گرفتند. سپس به سبب عداوت دیرینه‌ای که از دوران جاهلیت با آنان داشت، سحرگاه فرمان قتل‌عام مسلمانان را صادر کرد ولی مهاجر و انصار از فرمان خالد سرباز زدند و اسیران خود را آزاد کردند. چون خبر جنایت هولناک خالد به پیامبر (ص) رسید بسیار غمگین شد و گریست. سپس علی (ع) به دستور پیامبر (ص) نزد بنی‌جَذیمه رفت و از آنان دلجویی کرد و تمام خونبهای کشتگانشان و بهای اموالشان را پرداخت.

خود آزمایی

۱. سریه کعب را توضیح دهید.

۲. به نظر شیعیان چه کسی فرمانده جنگ موته بوده است؟

۳. سریه ذات السلاسل را توضیح دهید.

۴. آیه نخست سوره ممتحنه در برائت چه کسی نازل شده است؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۲

۵. چگونگی سقوط مکه و تسلیم‌شدن قریش را شرح دهید.

۶. منشور رأفت پیامبر را در آستانه فتح مکه توضیح دهید.

۷. سریه خالد بن ولید را شرح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۳

درس سیزدهم جنگ حنین ...، و سریه امیر المؤمنین به فلس

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- به چگونگی وقایع جنگ حنین پی ببریم.
- با نقش امیرالمؤمنین (ع) در جنگ حنین آشنا شویم.
- نقش زنان در جنگ حنین را بدانیم.
- به نقش فرشتگان در یاری سپاه اسلام پی ببریم.
- چگونگی محاصره طائف را بدانیم.
- با نقش حضرت علی (ع) در محاصره طائف آشنا شویم.
- با چگونگی اسلام آوردن شعرای بزرگ جاهلیت آشنا شویم.
- چگونگی سریه امیرالمؤمنین به فلس را بدانیم.

در این درس به توضیح جنگ حنین، علت وقوع آن، فرار سپاه اسلام از میدان جنگ، رشادت حضرت علی (ع) در این جنگ، پایداری زنان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۴

شیردل، یاری فرشتگان، جنگ طائف، اسلام آوردن دو تن از شعرای بزرگ جاهلیت، درگذشت زینب دختر پیامبر، تولد ابراهیم فرزند پیامبر، سریه امیرالمؤمنین به فلس و اسلام آوردن عدی فرزند حاتم طایی رئیس قبیله طی خواهیم پرداخت.

جنگ حنین

جغرافی‌نویسان و مورخان قدیم در تعیین مکان حُنَین اختلاف دارند و به خوبی نتوانسته‌اند جایگاه آن را نشان بدهند. مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۳۴ گوید: حنین در کنار ذی‌المجاز و فاصله آن تا مکه سه شب راه است. مؤلف معجم ما استعجم ۱/ ۴۷۱ گوید: دره‌ای است نزدیک طائف. مؤلف معالم الاثیره/ ۱۰۴ می‌گوید در حدود چهار فرسنگی شرق مکه قرار دارد. محمد حمیدالله حیدرآبادی که چندین بار به آن مناطق سفر و از نزدیک آن‌جا را مشاهده کرده و حتی یک بار با چارپا آن سرزمین را گشته در کتاب رسول اکرم در میدان جنگ/ ۱۵۰ گوید: حنین در نزدیکی مکه نیست، زیرا وی بعید می‌داند که دشمن این‌قدر به مکه نزدیک شده باشد و نیز می‌گوید این مکانی که من دیدم نمی‌تواند سپاه دوازده هزار نفری اسلام را در خود جای داده باشد. او معتقد است که حنین در ده یا سیزده فرسنگی مکه بوده است. مؤید نظر وی نصوصی است که می‌گوید فاصله حنین تا مکه سه شب راه بوده است.

باری، پس از شکست و تسلیم قریش که سروری و رهبری سیاسی سایر گروه‌ها را با خود داشت و طوایف و قبایل اطراف مکه تحت سلطه فکری و سیاسی آنان بود، نباید تحرکاتی از ناحیه دیگران صورت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۵

می گرفت، بـا این حـال تحرکـاتی از سوی قبیله هَوازِن و ثَقِیف که معروف به شـجاعت و جنگاوری بودنـد شـکل گرفت. به روایت طبری ۳/ ۷۰ قبایل هوازن و ثقیف هنگامی که شـنیدند پیامبر از مـدینه حرکت کرده گمان کردنـد به جنگ آنان می آیـد، از این‌رو نیروهـای خود را جمع کردنـد. قبیله‌هـای نَصْرِ، جُشَم، سَعْد و گروهی از بنی‌غَیلاـن بـا هَوازِن و ثَقِیف همراه شدنـد. بَغَوی در معالم التنزیل ۲/ ۲۶۱ و نویری در نهایهٔ الارب ۱۷/ ۳۲۴ گوید: سپاه هوازن و ثقیف چهار هزار نفر بوده است. فرمانده کل آنان مالک بن عوف جوان مغروری بود که بیش از سی سال نداشت.

حرکت سپاه کفر

به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۸۰ قبایل هوازن و ثقیف با کلیه اموال و خانمان خود حرکت کردنـد و در درّه اوْطاس فرود آمدند، دُرید بن صِمَّه پیرمرد باتجربه و بزرگ طایفه بنی جُشَم که نابینا بود پرسـید چرا صـدای شتران و خران و گریه کودکان و آواز گوسـفندان به گوشم می‌رسد؟ گفتند مالک بن عوف مردم را با اموال و زنان و کودکان کوچانده است. پرسید مالک کجاست؟ گفتند این مالک است. گفت ای مالک چرا من صدای شتر و خر و گاو و گوسفند و گریه کودکان را می‌شنوم؟ مالک گفت مردم را با اموال و زنان و فرزندانشان آورده‌ام. پرسید چرا؟ گفت زن و فرزند و اموال هر مردی را پشت سر وی قرار دادم تا از آن دفاع کنند. دُرید دست بر هم زد و گفت این بزچران را چه‌کار به جنگ! مگر چیزی می‌تواند فراری را برگرداند؟!

آن‌گاه رو کرد به مالک و گفت اینان را به جایگاهشان بازگردان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۶

سپس با کمک مردان اسب‌سوار با مسلمانان جنگ کن، اگر پیروز شدی کسانی که پشت جبهه هستند به تو ملحق خواهند شد و اگر شکست خوردی خاندان و اموالت محفوظ خواهد ماند. مالک از این گفتار خشمگین شد و گفت به خدا قسم این کار را نمی‌کنم، تو پیر شده‌ای و عقلت هم فرتوت گشته است. سپس گفت ای گروه هوازن یا از من اطاعت کنید یا بر این شمشیر تکیه می‌کنم تا از پشتم به در آید! گفتند همگی از تو اطاعت می‌کنیم. گفت هرگاه مسلمانان را دیدید شمشیرها را از غلاف بکشید و یک‌باره هماهنگ و دسته‌جمعی حمله‌ور شوید. سپس حرکت کردند تا به درّه حنین رسیدند و در آن‌جا موضع گرفتند.

به سوی حنین

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۸۲ و واقدی ۳/ ۸۸۹ رسول خدا (ص) چون خبر تحرکات هوازن را شنید عبدالله بن ابی‌حَدْرَد اسْلَمی را برای کسب خبر فرستاد. او به‌طور ناشناس به میان آنان رفت و گفتگوهاشان را شنید و پس از بررسی و تحقیق نزد حضرت بازگشت و صحت اخبار جنگ را تأیید کرد. رسول خدا (ص) پس از فتح مکه که در روز جمعه بیستم رمضان رخ داد پانزده روز در آن‌جا توقف کرد، آن‌گاه تصمیم به سرکوبی هوازن و ثقیف گرفت. عَتّاب بن اسید را به عنوان امیر مکه و معاذ بن جَبَل را برای تعلیم احکام در مکه گذاشت و تعدادی زره از صفوان و تعدادی نیزه از نوفل بن حارث عاریه گرفت و با دوازده هزار نیرو که دو هزار نفر آنان از مشرکان تازه‌مسلمان بودند با دویست اسب روز شنبه ششم شوال به سوی حنین حرکت کرد. ابوبکر از فزونی سپاه دچار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۷

شگفت و غرور شد و گفت امروز از کمی سپاه شکست نخواهیم خورد. آیه بیست و پنج سوره توبه به این مطلب اشاره دارد. گروهی از سران قریش نیز همراه پیامبر حرکت کردند تا ببینند کدام گروه پیروز می‌شود که در هر صورت از غنایم بهره‌مند شوند، در عین حال بدشان نمی‌آمد که محمد و یارانش شکست بخورند.

فرار سپاه اسلام

به روایت امتاع الاسماع/ ۴۰۴ پیامبر شب سه‌شنبه دهم شوال به حنین رسید، شب را درآنجا به‌سر برد. واقدی ۳/ ۸۹۵ گوید: سحرگاهان سپاهیان اسلام را صف‌آرایی کرد و پرچم‌ها را به پرچمداران داد و پرچم بزرگ را به دست علی (ع) سپرد. سپس بر استر سفید خود دُلْدُل سوار شد و دو زره پوشید و کلاهخود بر سر گذاشت. مالك شبانگاه نیروهای خود را در کمینگاه‌های دره حنین پنهان کرد و آماده جنگ ساخت. نیروهای او در تنگناهای دره حنین موضع گرفتند. در تاریکی صبح که سپاهیان اسلام داخل دره حنین شدند ناگهان نیروهای مالك از کمینگاه‌های خود خارج شده و بر مسلمانان یورش برده و بی‌درنگ همه را تیرباران کردند. سپاه اسلام با حمله غیرمنتظره و غافلگیرانه مواجه شد و نتوانست تعادل و ثبات خود را حفظ کند. نخست بنی‌سُلیم که به فرماندهی خالد بن ولید در مقدمه سپاه بودند پا به فرار گذاشتند، پس از آن اهل مکه و سپس عموم مسلمانان گریختند.

مؤلف سبل الهدی ۵/ ۴۷۳ گوید: عده‌ای تا مکه گریختند و مردم را از جنگ رسول خدا مطلع ساختند. عَتّاب بن اسید و معاذ بن جَبَل غمگین و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۸

عده‌ای از مردم مکه خوشحال شدند و اظهار شماتت کردند. برخی نیز گفتند عرب به دین پدران خود برمی گردد.

ابن ابی‌شیبه در المصنّف ۸/ ۵۵۳ گوید: جز چهار نفر همه مسلمانان گریختند. بسیاری از مورخان از جمله شیخ مفید در ارشاد/ ۷۴ نوشته است همه فرار کردند جز ده نفر، نه نفر از بنی‌هاشم و دهمین آنان ایمَن بن امّایمَن بود که شهید شد. مالك بن عُباده غافغی گوید:

لَمْ يُواسِ النَّبِيَّ غَيْرُ بَنِى هاشِم عِنْدَ السُّيُوفِ يَوْمَ حُنَيْن

هَرَبَ النّاسُ غَيْرَ تِسْعَةِ رَهْطٍ هُمُ يَهْتِفُونَ بِالنَّاسِ أَيْن

روز حنین در مقابل شمشیرها جز بنی‌هاشم کسی در برابر پیامبر ایثار نکرد. جز یک گروه نه نفری همه مردم گریختند، آنان به مردم بانگ می‌زدند کجا می‌روید؟!

عباس بن عبدالمطلب نیز گفته است:

نَصَرْنا رَسُولَ اللهِ فى الْحَرْبِ تِسْعَةٌ وَ قَدْ فَرَّ مَنْ قَدْ فَرَّ عَنْهُ فَأَقْشَعُوا

وَ عاشِرُنا لاقَى الْحَمامَ بِنَفْسِهِ لِما مَسَّهُ فِى اللهِ لا يَتَوَجَّعُ

ما نه نفر رسول خدا را در جنگ یاری کردیم، در حالی که گریختند آنان که از نزد او گریختند و پراکنده شدند، دهمین ما (ایمن ابن امایمن) مرگ را دیدار کرد و از آن‌چه در راه خدا به او رسیده بود اظهار درد نمی کرد.

نه نفر استوار و ثابت‌قدم عبارت بودند از علی‌بن ابی‌طالب، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل بن حارث، ربیعهٔ بن حارث، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عُتْبه و مُعَتِّب پسران ابولهب.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۷۹

ابن‌اسحاق ۴/ ۸۶ گویـد: در این هنگام گروهی از سـران قریش زبان به شـماتت گشودند، ابوسـفیان بن حرب که تیرهای قمار را در تیردان خود پنهـان کرده و همراه داشت می‌گفت این فراریـان تـا کنـار دریا می‌گریزنـد. کَلَدَهٔ بن حَنْبَل برادر مادری صـفوان گفت امروز سـحر باطل شـد. صـفوان به او تنـدی کرد و گفت خاموش باش خدا دهانت را بشـکند! شـیبهٔ بن عثمان عَبْدَرِی که پدرش در جنگ احـد کشـته شـده بود گفت امروز انتقام خون پدرم را می‌گیرم، امروز محمد را می‌کشم! رسول خدا (ص) چون فرار مردم را دیـد به عباس که صـدای بلنـدی داشت دسـتور داد تا آنان را صدا بزنند. عباس فریاد می‌زد: ای اهل پیمان شـجره! ای اصـحاب بقره! کجا فرار می‌کنید؟!

پیکار امیرالمؤمنین

به روایت شیخ مفید/ ۷۵ مرد بی‌باک و متهوّری از قبیله هوازن به نام ابوجَرْوَل سوار بر شتر سـرخ‌موی شده و پرچم سـیاهی را بر سـر نیزه بلندی زده بود و بی‌محابا پیشاپیش سپاه دشمن می‌آمد. هرگاه بر مسلمانان چیره می‌شد آنان را رها نمی‌کرد و هرگاه یارانش از اطراف وی کنـار می‌رفتنـد پرچـم را برای کسـانی کـه پشـت سـرش بودنـد بلنـد می‌کرد و آنـان بـه دنبـالش می‌آمدنـد و چنین رجز می‌خواند:

أَنا أَبُوجَرْوَلَ لا بَراحَ حَتّی نُبِیحَ الْیَوْمَ أَوْ نُباحَ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۰

من ابوجرولم، میدان جنگ را رها نخواهم کرد تا آن‌که امروز اینان را نابود کنیم و یا خود نابود شویم.

علی (ع) به سوی او رفت و ضربتی به پشت شتر زد و او را به زمین انداخت. سپس با ضربتی دیگر او را به دو نیم کرد و چنین رجز خواند:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ لَدَی الصَّباحِ أَنِّی فِی الْهَیْجاءِ ذُو نِصاحِ

همانا این گروه در صبحگاهان نبرد می‌دانند که من در میدان جنگ خیرخواه هستم.

با کشته شدن ابوجَرْوَل سپاه دشمن رو به هزیمت گذاشت و مسلمانان فراری به سوی رسول خدا بازگشتند. به روایت کلینی ۸/ ۳۷۶، شیخ مفید/ ۷۶ و مقریزی/ ۴۰۸ علی (ع) به تنهایی چهل نفر از قهرمانان دشمن را کشت. به روایت شیخ طوسی در امالی/ ۵۷۵ و مقریزی در امتاع الاسماع/ ۴۰۸ فضل بن عباس گوید: پدرم در آن روز که مردم پراکنده شده بودند نگاهی کرد علی را در بین ثابت قدمان ندید، با ناراحتی گفت آیا در مثل این موقع باید پسر ابوطالب جان خویش را از رسول خدا (ص) دریغ ورزد و حال آن‌که او در مواقع سخت و بحرانی تنها یاور پیامبر بود؟! گفتم این چه سخنانی است که درباره برادرزاده‌ات می‌گویی، آیا او را نمی‌بینی که در میان گرد و غبار جنگ است؟! عباس گفت پسرم نشانی او را برایم بگو. گفتم او چنان و چنین است. گفت آن برق چیست؟ گفتم آن برق شمشیر اوست که در بین پهلوانان می‌چرخد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۱

عباس گفت خود جوانمرد است و پسر جوانمرد، عمو و دایی فدایش باد! فضل گوید علی بن ابی‌طالب در آن روز چهل مرد جنگجو را از میان به دو نیم کرد و ضربات او سخت کشنده بود.

زنان شیردل

واقدی ۳ / ۹۰۳ گوید: ام‌عُماره، ام‌سُلیم، ام‌سَلیط و ام‌حارث زنان قهرمانی بودند که شمشیر به دست گرفته و قهرمانانه پایداری کردند. ام‌عماره (نُسَیبَه) با فریاد به انصار می‌گفت: این چه کار زشتی است، شما را چه به فرار؟! آن‌گاه یکی از مردان هوازن را کشت و شمشیرش را برداشت. به روایت قمی ۱/ ۲۸۷ نسیبه بر صورت فراریان خاک می‌پاشید و می‌گفت: کجا فرار می‌کنید؟! آیا از خدا و رسولش فرار می‌کنید؟! عمر از کنار او گذشت. نسیبه به او گفت: وای بر تو این چه کاری بود که انجام دادی؟ عمر گفت این کار خداست. به روایت واقدی ۳/ ۹۰۴ این مطلب را ام‌حارث به عمر گفت.

با پایداری رسول خدا (ص) و دعوت سپاه اسلام به بازگشت، مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا آن‌که شمار آنان به صد نفر رسید و جنگ دیگر بار شدت گرفت. پیامبر روی رکاب زین ایستاد و فریاد زد:

«الآنَ حَمِیَ الْوَطِیسُ».

هم اکنون تنور جنگ داغ شد!

بیهقی ۵/ ۱۴۲ گوید: پیامبر در آن روز مشتی خاک از روی زمین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۲

برداشت و یا به روایت روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۴۰ علی به دست او داد و آن را به صورت مشرکان پاشید و فرمود:

«ارْجِعُوا شاهَتِ الْوُجُوهُ!».

بازگردید صورت‌هایتان زشت باد!

همه پا به فرار گذاشتند و کسی نماند جز آن‌که از چشم‌درد می‌نالید و چشم‌های خود را می‌مالید. با صلابت و استواری رسول خدا و رشادت امیرالمؤمنین و نزول فرشتگان مشرکان زن و فرزندان و اموال خود را در میدان جنگ برجای گذاشته و رو به هزیمت نهادند و به گفته سبل الهدی ۵/ ۴۷۳ هنوز شب فرا نرسیده بود که خبر پیروزی پیامبر به مکه رسید.

فرمان عمومی در حفظ جان اسیران

شیخ مفید/ ۷۶ گوید: روز که بالا آمد و مشرکان شکست سختی متحمل شدند رسول خدا (ص) دستور توقف جنگ را صادر کرد و با فریاد رسا اعلام کرد: «هیچ اسیری از دشمن نباید کشته شود».

مردی به نام ابن اکْوَع که قبلًا در فتح مکه جاسوس طایفه هُذَیل بر ضد مسلمانان بود اسیر شد. او که برای پناه گرفتن به سوی مردی از انصار روانه بود، عمر وی را دید و به مرد انصاری گفت: این دشمن خدا بر ضد ما جاسوسی می‌کرد، هم‌اینک اسیر است پس او را بکش. مرد انصاری نیز بی‌درنگ گردن وی را زد! این خبر به پیامبر رسید. حضرت سخت ناراحت شد و فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۳

«أَلَمْ آمُرْكُمْ أَلّا تَقْتُلُوا أَسِيراً؟!».

مگر به شما دستور ندادم که هیچ اسیری را نکشید؟!

پس از این حادثه ناگوار جَمیل بن مَعْمَر بن زُهَیر نیز که اسیر بود به دست انصار کشته شد. رسول خدا (ص) در حالی که خشمناک بود کسی را نزد انصار فرستاد و فرمود: «چه چیز شما را بر آن داشت که او را بکشید با آن‌که فرستاده من نزد شما آمد که هیچ اسیری را نکشید؟!»

گفتند: همانا ما او را بنابر گفته عمر کشتیم. رسول خدا از ایشان روی برگرداند تا آن‌که عُمَیر بن وَهْب با آن حضرت سخن گفت و خواهش کرد تا از ایشان درگذرد.

از مسلمانان چهار نفر شهید و از مشرکان بنابر قول مشهور هفتاد نفر و به روایت مسعودی در التنبیه و الاشراف/ ۲۳۵ یک صد و پنجاه نفر کشته شدند. به روایت واقدی ۳/ ۹۴۳، ابن‌سعد ۲/ ۱۵۲ و دیگران غنیمت جنگ حنین عبارت بود از شش‌هزار اسیر، بیست و چهار هزار شتر، بیش از چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیه نقره. پیامبر آن‌ها را به جِعرّانه فرستاد و بُدیل بن وَرْقاء خُزاعی یا مسعود بن عمرو غفاری را بر غنایم گمارد. اسیران در آن‌جا برای خود سرپناهی برپا کردند. رسول خدا به بُسر بن سفیان دستور داد برای اسیران از شهر مکه لباس و پوشاک تهیه کند. بُسر برای تمامی آنان لباس و جامه تهیه کرد. واقدی ۳/ ۹۵۵ گوید: پیامبر فرمان داد خانواده مالک بن عوف فرمانده سپاه هوازن را در شهر مکه نزد عمه‌شان ام‌عبدالله دختر ابوامیه نگهداری کنند.

علی قهرمان حنین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۴

همان‌گونه که گذشت یگانه سردار دلیر و ثابت‌قدم که بعد از رسول خدا (ص) از همه بیشتر پایداری و استقامت کرد امیرالمؤمنین (ع) بود. تک‌سوار نامدار اسلام رشادت را تا به آن‌جا رساند که عباس عمویش ناخودآگاه گفت عمو و دایی به فدایت باد! او بود که ابوجَرْوَل پرچمدار و پهلوان بی‌باک و متهوّر هوازن رابه خاک مذلت نشاند و با کشته شدن وی سپاه هوازن از هم پاشید و رو به هزیمت نهاد.

علی ۷ به تنهایی چهل نفر از جنگاوران دشمن را کشت. یعنی از هفتاد تن کشته دشمن بیش از نصف آنان به دست آن حضرت به قتل رسیدند. مؤلف سبل الهدی ۵/ ۴۷۸ گوید: علی در آن روز از همه مردم قهرمانانه‌تر در کنار پیامبر می‌جنگید. جنگ بدر نخستین جنگ رسول خدا (ص) با مشرکان بود که منجر به درگیری شد، حنین نیز آخرین جنگی بود که پیامبر با مشرکان داشت و در آن زد و خورد رخ داد. این دو جنگ شباهت‌های دیگری نیز به هم داشتند، از جمله این‌که در حنین نیز همانند بدر کشته‌های دشمن هفتاد نفر بود. در حنین نیز مثل بدر بیشتر آن هفتاد تن به دست علی بن ابی‌طالب کشته شدند. از این روست که این دو جنگ را با هم ذکر می‌کنند و آن حضرت را نیز قهرمان هر دو جنگ قلمداد می‌نمایند. اصولًا در تاریخ، فرهنگ و ادبیات اسلام و مسلمانان لقب قهرمان بدر و حنین به امیرالمؤمنین (ع) اختصاص دارد.

حضور فرشتگان

بدون شک در جنگ حنین فرشتگان به یاری مسلمانان شتافتند. قرآن در سوره توبه آیه ۲۶ می‌فرماید: در روز حنین خداوند سپاهیانی را فرستاد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۵

که شما آنان را نمی‌دیدید. مفسران گویند مراد از سپاهیان ناپیدا فرشتگان است. نویری در نهایهٔ الارب ۱۷/ ۳۳۴ می‌نویسد: سعید بن جُبیر گوید خداوند در جنگ حنین پنج هزار فرشته به کمک پیامبرش فرستاد.

به روایت واقدی ۳/ ۹۰۶ و دیگران بسیاری از مشرکان گفته‌اند پس از آن‌که مسلمانان فرار کردند و ما به قصد کشتن رسول خدا (ص) نزدیک اسب وی رسیدیم، ناگهان مردان سفیدپوش خوش‌چهره که عمامه‌های سرخ بر سر داشتند، بر اسبان ابلق سوار و اطراف پیامبر را گرفته بودند، به ما گفتند صورت‌هایتان زشت باد، بازگردید! ما وحشت‌زده فرار کردیم و جمع ما به هر سوی پراکنده شد، گروهی به طائف رفته و داخل قلعه شدند ولی باز هم وحشت‌زده بودند و گمان می‌کردند که مردان سفیدپوش آنان را تعقیب می‌کنند.

بزرگواری پیامبر

به روایت واقدی ۳/ ۹۰۳ ام‌سُلیم به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله دیدی اینان چگونه تو را تسلیم دشمن کرده و فرار کردند و شما را تنها گذاشتند؟! هنگامی که به آنان دسترسی پیدا کردی عفوشان مفرما و آنان را همانند مشرکان بکش. حضرت فرمود: «خداوند خود کفایت می‌کند و عافیت الهی گسترده‌تر از این است». نیز واقدی ۳/ ۹۰۴ گوید: سعد بن عباده طایفه خزرج را فرا خواند و اسید بن حُضیر طایفه اوس را. مسلمانان از هر سوی جمع شدند و به دشمن غضب نموده و قصد کشتن زن و بچه‌های ثقیف و هوازن را نمودند. چون این خبر به پیامبر (ص) رسید سه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۶

مرتبه فرمود: «اینان را چه می‌شود که کودکان را می‌کشند! کودکان نباید کشته شوند». اسید گفت: ای رسول خدا مگر اینان بچه‌های مشرکان نیستند؟ فرمود: «مگر خوبان شما فرزندان مشرکان نبوده‌اند؟! هر نوزادی بر فطرت توحید متولد می‌شود».

خالد این‌جا نیز مرتکب جنایت شد و پیرزنی را کشت! مردم گرد جسد او جمع شده بودند. حضرت پرسید: «چه خبر است؟» گفتند: خالد زنی را کشته است. پیامبر (ص) مردی را فرمان داد تا خود را به خالد برساند و بگوید که پیامبر تو را از کشتن زنان، پیرمردان و بردگان منع می‌کند. آری، این‌جا نیز پیام‌آور رحمت با تمهید خردمندانه و جدیت خود از کشتار و قتل‌عام هزاران زن و کودک جلوگیری کرد.

در پایان این بحث تذکر دو نکته مفید به‌نظر می‌رسد؛ نکته اول این‌که از دیرباز افرادی مانند ابن سید الناس در عیون الاثر ۲/ ۲۲۷، صالحی شامی در سبل الهدی ۵/ ۵۱۴ و دیگران به توجیه فرار مسلمانان در جنگ حنین پرداخته‌اند که در حقیقت چیزی جز اجتهاد در مقابل نص نبوده و مخالف صریح قرآن است که در آیه بیست و پنج سوره توبه می‌فرماید: (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ). رشید رضا مصری نیز در تفسیر المنار ۱۰/ ۲۶۲ گویا برای آن‌که از فضیلت و رشادت امیرالمؤمنین (ع) بکاهد، به توجیه فرار مسلمانان در جنگ حنین پرداخته و گفته است: این فرار گسترده به لحاظ ترس و وحشت از دشمن نبوده است، مسلمانان چون یک مرتبه به‌طور ناگهانی با هجوم سپاه دشمن مواجه گردیدند مضطرب شدند و موضع خود را رها کردند و این برای انسان یک امر طبیعی است! علامه درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۷

طباطبایی در المیزان ۹/ ۲۲۱ شبهات او را عنوان کرده و پاسخ آن‌ها را داده است.

نکته دوم این‌که این خالد دیگر آن خالد قهرمان مشرکان در جنگ احد و خندق و صلح حدیبیه نیست، این خالد از این پس کارش در جنگ‌ها فرار و یا انزواست. فرار او در موته که شهره آفاق شد و در حنین نیز هیچ کاری نکرد و اندک تحرکی از خود نشان نداد. او که با مردان بنی‌سُلیم به عنوان طلایه‌دار سپاه رفت گویی خواب او را ربوده بود! در طائف هم هیچ نقش قابل توجه و ابتکار نظامی نداشت. این در حالی است که وی بعدها در دوران خلافت ابوبکر بی‌باکانه و متهورانه جنگید و عده زیادی، از جمله بی‌گناهان و مسلمانان را به خاک و خون کشید! آری، خالد دیگر کارش بیشتر کشتن اسیران مسلمان و پیرزنان و ارتکاب برخی مسائل خلاف شرع و اخلاق بود. گویا او دیگر به این جنگ‌ها معتقد نبود و به اصطلاح دل خوشی نداشت.

جنگ طائف

شهر طائف به‌گفته یاقوت در معجم البلدان ۴/ ۹ در حدود پانزده فرسنگی شرق مکه کنار رود وَجّ قرار دارد، منطقه‌ای است حاصلخیز دارای نخلستان‌ها، باغ‌های انگور و مزارع سرسبز. این شهر نیز مانند دیگر شهرهای حجاز در قدیم شامل چند دهکده و هر یک از آن‌ها دارای قلعه‌ها و برج‌های مراقبت بود و اطراف شهر نیز با دیوار محصور شده بود. کلمه طائف نیز یعنی حصاردار. طائف پس از خیبر دومین شهر حصارداری بود که سپاه اسلام با آن مواجه شد. عموم ساکنان طائف را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۸

قبیله ثقیف تشکیل می‌داد ولی برخی از اشراف قریش نیز در آن‌جا دارای خانه و املاک بودند و طائف شهر ییلاقی آنان به حساب می‌آمد.

ابن‌اسحاق ۴/ ۹۵ گوید: فراریان هَوازِن و ثقیف سه دسته شدند؛ گروهی از جمله مالک فرمانده سپاه شرک به طائف، دسته‌ای به اوطاس و عده‌ای هم به نَخْلَه رفتند. رسول خدا سوارانی را برای سرکوبی آنان به نخله فرستاد. دُرید بن صِمَّه به دست ربیعهٔ بن رُفَیع در نخله کشته شد. سپاهی را نیز به فرماندهی ابوعامر اشعری، عموی ابوموسی اشعری به اوطاس اعزام کرد. ابوعامر ضمن جنگ سختی کشته شد. او قبل از شهادت ابوموسی را به جای خود نصب کرد. ابوموسی جنگ را ادامه داد و پس از شکست دشمن نزد پیامبر بازگشت. تعداد زیادی از ثقیفیان که همراه فرمانده شورشیان مالک بن عوف به طائف رفته بودند داخل قلعه بسیار مستحکم آن شهر شده و موضع گرفتند. درون قلعه چاه آب و غذای یک سال وجود داشت و نیازی به خارج شدن از قلعه نبود.

مؤلف سبل الهدی ۵/ ۵۵۶ گوید: رسول خدا (ص) نخست خالد بن ولید را همراه هزار نفر به سوی طائف فرستاد، خالد آمد کنار قلعه طائف اردو زد و قلعه را محاصره کرد. حلبی ۳/ ۱۱۷ گوید: خالد مبارز طلبید ولی کسی پاسخ نداد. او سخن خود را تکرار کرد. عَبْدیالیل از سران ثقیف گفت: احدی از ما برای جنگ نزد تو بیرون نمی‌آید، ما داخل حصار خود می‌مانیم، چرا که غذای سالیانی نزد ما وجود دارد، اگر تا هنگامی که این غذاها تمام شود تو این جا ماندی آن‌گاه ما دسته‌جمعی با شمشیرهایمان به جنگ تو می‌آییم تا آن‌که آخرین نفر ما کشته شود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۸۹

محاصره طائف

به روایت واقدی ۳/ ۹۲۴ رسول خدا (ص) نیز همراه سپاه اسلام به قصد محاصره طائف حرکت کرد، در بین راه به قلعه مالک بن عوف فرمانده شورشیان برخورد. برای آن‌که مبادا دشمن پشت سر به عنوان پایگاهی از آن استفاده کند دستور داد قلعه را تخریب کردند.

پیامبر (ص) کنار قلعه شهر طائف اردو زد و شهر را محاصره کرد. ثقیفیان که دیدند تاب و توان مبارزه با سپاه اسلام را ندارند داخل قلعه‌های خود موضع گرفتند و بیرون نیامدند. آنان صد نفر تیرانداز ماهر داشتند، از همان داخل قلعه مسلمانان را تیرباران کردند و عده‌ای از سپاه اسلام به شهادت رسیدند. حضرت دستور داد تا لشکر اسلام با راهنمایی حباب بن منذر عقب‌نشینی کند و از تیررس دشمن خارج گردد. واقدی ۳/ ۹۲۷ می‌نویسد: به فرمان پیامبر (ص) اطراف شهر را پر از بوته‌های خاردار کردند و راه‌های خروجی و نفوذی را مسدود نمودند. گویا این کار برای قطع ارتباط دشمن با خارج بوده تا مانع رسیدن تدارکات از بیرون قلعه گردد و نیز جلوی حمله شبانه آنان گرفته شود. بلاذری ۱/ ۳۶۷ می‌گوید: پیامبر با این خارها اطراف سپاه خود را محصورکرد. برای فتح طائف به پیشنهاد سلمان فارسی از منجنیق که با آن سنگ پرتاب می‌کردند و همانند توپ‌های کنونی بود استفاده شد ولی نتیجه‌ای نداد. از ارّابه‌های جنگی هم که شبیه زره‌پوش‌ها و نفربرهای امروزی بود و آن‌ها را از چوب می‌ساختند و پوست ضخیم روی آن می‌کشیدند استفاده شد اما ثقیفیان مفتول‌های گداخته را روی ارّابه‌ها ریختند و نیروهای اسلام را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۰

مجروح کردند.

پیامبر (ص) برای آن‌که بتواند با کمترین کشته و خون‌ریزی دشمن را به تسلیم وادار سازد، به نقل واقدی ۳/ ۹۲۸ دستور داد تاک‌ها را قطع کنند و بسوزانند. در این هنگام التماس و استغاثه دشمن شروع شد. سفیان بن عبدالله ثقفی گفت درختان را قطع نکن، یا پیروز می‌شوید که از آن شما می‌گردد و یا آن‌که برای خدا و خویشاوندی این کار را ترک کن. پیامبر فرمود: «من برای خدا و خویشاوندی قطع کردن آن‌ها را رها می‌کنم».

قبیله ثقیف از قبایل ثروتمند جزیرهٔ العرب به‌شمار می‌آمد و غلامان و کنیزان زیادی در اختیار داشت. رسول خدا (ص) فرمان داد اعلان کنند هر برده‌ای از دژ طائف خارج گردد و به مسلمانان پناهنده شود آزاد خواهد شد. حدود بیست نفر از بردگان از جمله ابوبکره از طائف گریختند و به مسلمانان پیوستند، آنان به پیامبر (ص) گفتند: اگر تا یک سال هم محاصره ادامه پیدا کند ثقیف از نظر آب و غذا در مضیقه قرار نخواهد گرفت.

عظمت امیرالمؤمنین

به روایت شیخ مفید در ارشاد/ ۸۰ و میرخواند در روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۳۴ رسول اکرم (ص) در ایام محاصره طائف، امیرالمؤمنین را برای شکستن بت‌ها و ویران کردن بت‌خانه‌ها به اطراف گسیل داشت. حضرت در بین راه به گروه زیادی از طایفه خَثْعَم برخورد، در تاریکی سپیده‌دم مرد جنگجویی از آنان به نام شهاب بن عِیس پیش آمد و هماورد طلبید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۱

امیرالمؤمنین فرمود: «چه کسی به جنگ او می‌رود؟» هیچ کس حاضر نشد. خود به مبارزه با وی برخاست. ابوالعاص بن ربیع گفت من به جای شما می‌روم. حضرت نپذیرفت و فرمود: «اگر من کشته شدم امیر سپاه تو خواهی بود». سپس به میدان رفت و او را به قتل رساند. آن‌گاه همچنان به راه خود ادامه داد تا بت‌ها را شکست و آن مناطق را از لوث بت‌ها پاکسازی کرد. پس از آن نزد رسول خدا (ص) که هنوز در حال محاصره طائف به سر می‌برد بازگشت. پیامبر که نگران سلامت امیرالمؤمنین بود تا او را دید خوشحال شد و برای پیروزی او در این مأموریت تکبیر گفت. سپس دست وی را گرفت به کناری برد و با او خلوت کرد و مدتی طولانی به گفتگوی خصوصی و رازگویی پرداخت. در این هنگام عمر نزد پیامبر آمد و به اعتراض گفت آیا جدا از ما به تنهایی با او راز می‌گویی؟ حضرت فرمود:

«یَا عُمَرُ ما أَنَا انْتَجَیْتُهُ بَلِ اللهُ انْتَجاهُ».

ای عمر من با او راز نگفتم بلکه خداوند بود که با او راز گفت.

ترمذی ۵/ ۵۹۷ نیز این روایت را نقل کرده جز آن‌که گفته مردم به پیامبر (ص) اعتراض کردند.

شیخ مفید در ارشاد/ ۸۱ گوید: روزی نافع بن غیلان با گروهی از سواران ثقیف از قلعه طائف خارج شد. امیرالمؤمنین در وادی وَجّ با آنان برخورد و نافع را کشت. مشرکان فرار کردند و این باعث وحشت ثقیف شد. بدین جهت گروهی از آنان نزد پیامبر آمدند و اسلام آوردند.

بازگشت از طائف

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۲

رسول خدا (ص) برای گشودن دژ طائف از تمامی شیوه‌های جنگی استفاده کرد ولی با سرسختی که ثقیف از خود نشان داد موفق به فتح طائف نشد. شرایط هم اجازه نمی‌داد که بیش از این سپاه اسلام در آن‌جا توقف کند، زیرا اولًا فتح طائف به زمان بیشتری نیاز داشت. ثانیاً ماه شوال سپری می‌شد و با فرا رسیدن ماه ذی‌القعده داخل ماه حرام می‌شدند که جنگ در آن ممنوع و حرام بود. ثالثاً نگهداری انبوه اسیران و غنایم در جِعرّانه مشکلات زیادی داشت و باید هر چه زودتر تکلیف آن‌ها روشن می گشت. رابعاً مراسم حج نیز فرا می‌رسید و باید برای نظارت آن برنامه‌ریزی می‌شد. خامساً تنها گذاشتن مدینه بیش از این صلاح نبود.

از این‌رو پیامبر دستور داد سپاه اسلام محاصره طائف را ترک و به سوی جعرّانه حرکت کند. به روایت ابن‌هشام ۴/ ۱۳۱، احمد حنبل ۳/ ۳۴۳ و دیگران هنگامی که سپاه اسلام خواست طائف را ترک کند مسلمانان از پیامبر (ص) خواستند بر قوم ثقیف نفرین کند ولی حضرت فرمود:

«اللّهُمَّ اهْدِ ثَقِیفاً وَ أْتِ بِهِمْ مُسْلِمِینَ».

بار خدایا ثقیف را هدایت کن و آنان را مسلمان نزد ما بفرست.

گفتنی است که بیش از ده سال قبل از جنگ طائف در دورانی که پیامبر (ص) در مکه به سر می‌برد وقتی برای تبلیغ اسلام به این شهر سفر کرد، مردم به جای مهمان‌نوازی او را سخت آزردند و به شدت مجروح ساختند به طوری که نای و توان حرکت نداشت. اما امروز که با چندین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۳

هزار سپاه آنان را محاصره کرد سابقه سوء آنان را نادیده گرفت، حتی وقتی مسلمانان از آن حضرت خواستند آنان را نفرین کند فرمود: «خدایا ثقیف را هدایت کن». این است معنای «رَحْمَةً لِلْعالَمِين» بودن رسول اکرم (ص).

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۲۹ و واقدی ۳/ ۹۳۸ در جنگ طائف دوازده نفر از مسلمانان شهید شدند. گویا از کفّار کسی کشته نشد.

آزادی اسیران

پیامبر (ص) از طائف رهسپار جعرّانه شد و پنجم ذی‌القعده به آن‌جا رسید. به روایت واقدی ۳/ ۹۵۰ در همین ایام هیئت چهارده نفری هوازن که مسلمان شده بودند به ریاست زُهیر بن صُرَد همراه ابوبُرْقان عموی رضاعی پیامبر خدمت آن حضرت رسیدند و از ایشان خواستند تا بر آنان منت گذاشته اسیرانشان را آزاد کند. رسول خدا (ص) فرمود: «من مدت‌ها منتظر شما ماندم و گمان کردم که دیگر نمی‌آیید، همانا اسیران تقسیم و داخل سهم‌ها شده‌اند». آن‌گاه از آنان پرسید: «زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا اموالتان را؟». گفتند اگر زنان و فرزندانمان را به ما بازگردانی برای ما بهتر است. حضرت فرمود: «پس از نماز ظهر برخیزید و بگویید ما رسول خدا را نزد مسلمانان و مسلمانان را نزد رسول خدا درباره آزادی زنان و فرزندانمان شفیع قرار می‌دهیم». آنان نیز پس از نماز ظهر چنین کردند. پیامبر فرمود: «آنچه حق من و فرزندان عبدالمطلب است به شما بخشیدم». مهاجران هم گفتند حق ما هم از آن رسول خداست. انصار نیز چنین گفتند. بدین‌سان تمامی شش هزار اسیر آزاد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۴

شدند و به محل زندگی خود باز گشتند.

واقدی ۳/ ۹۱۳ گویـد: شـیما خواهر رضاعی پیامبر (ص) نیز بین اسـیران بود، او نزد حضـرت آمـد و نشانی داد، رسول خدا (ص) به محض این‌که او را شـناخت اشک‌هـایش جـاری شـد و عبـای خـود را برای وی پهن کرد. آن‌گـاه به او فرمود: «اگر دوست داری با اکرام و احترام نزد مـا بمـان و اگر مـایلی چیزی به تو عطا کنم و به سوی قبیله‌ات باز گردد؟» شـیما پیشـنهاد دوم را پـذیرفت و پس از آن‌که اسلام آورد نزد عشیره خود باز گشت.

رسول خـدا (ص) از هیئت هوازن پرسـید: «مالـک بن عوف کجاست؟» گفتنـد در طائف. فرمود: «به او بگوییـد اگر مسـلمان نزد من بیایـد خـانواده و مـالش را به او پس می‌دهم و صـد شتر نیز به او می‌بخشم». مالـک چون این سـخن را شـنید شـبانه پنهـانی از طائف گریخت و در جعرّانه به حضور رسول خدا (ص) رسـید و اسلام آورد. حضرت خانواده و اموالش را با صد شتر به او داد و وی را بر مسلمانان قبیله‌اش فرمانروا ساخت.

تقسیم غنایم

ابن‌اسحاق ۴/ ۱۳۴ گویـد: رسول خـدا (ص) پس از آزاد کردن اسـیران هوازن شـتر خود را سوار شـد. در این هنگـام مردم دور آن حضرت را گرفته و به سوی او هجوم بردند و گفتند: ای رسول خدا غنایم، شتران و گوسفندان را قسمت فرما. چنان اطراف ایشان را احاطه کردند که ناچار به درختی تکیه داد و عبا از دوشش کشیده شد و فرمود: «ای مردم عبای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۵

مرا بدهید! به خدا سوگند اگر به شماره درختان تهامه شتر و گوسفند داشته باشید همه آن‌ها را میان شما تقسیم می‌کنم». آن‌گاه به ابوسفیان، حکیم بن حِزام، سهیل بن عمرو، حُویطب بن عبدالعزی، صفوان بن امیه صد شتر و چهل اوقیه نقره داد. به افرادی دیگر نیز مانند مَخْرَمهٔ بن نوفل، عُمیر بن وَهْب، هشام بن عمرو هر یک پنجاه شتر داد. به روایت ابن‌هشام ۴/ ۱۳۷ این افراد حدود سی نفر و به روایت سبل الهدی ۵/ ۵۸۲ بیش از پنجاه نفر بودند. ابن‌سعد ۲/ ۱۵۳ گوید: تمامی این بخشش‌ها را از خمس که سهم خود حضرت بود پرداخت و این ثابت‌ترین قول نزد ماست. واقدی ۳/ ۹۴۸ نیز گوید: ثابت‌ترین دو قول این است که این بخشش‌ها از خمس بوده است. سپس غنایم را تقسیم کرد، سهم هر نفر چهار شتر و چهل گوسفند شد. به هرکس که اسب داشت دوازده شتر و صد و بیست گوسفند رسید و اگر بیش از یک اسب داشت برای آن اسبان اضافی دیگر سهمی تعلق نمی‌گرفت.

خرده‌گیری کوته‌نظران

واقدی ۳/ ۹۴۸ گوید: پس از تقسیم غنایم سعد بن ابی‌وقّاص به پیامبر اعتراض کرد و گفت: ای رسول خدا به عُیینَهٔ بن حِصْن و اقْرَع بن حابس صد تا صد تا شتر بخشیدی ولی جُعیل بن سراقه را رها کرده و چیزی به او ندادی. حضرت فرمود: «من خواستم دل آن دو را به دست بیاورم تا مسلمان شوند ولی جُعیل بن سراقه را به اسلامش واگذاشتم». ذوالخُوَیصِرَه تمیمی نیز نزد حضرت آمد و گفت به عدالت رفتار کن. پیامبر (ص) فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۶

«وَیْلَکَ! فَمَنْ یَعْدِلُ إِذا لَمْ أَعْدِلْ؟!».

وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار می‌کند؟!

انصار نیز از بابت بخشش‌هایی که به طوایف عرب شد ناراحت شدند. آن‌گاه به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۴۱ سعد بن عباده گلایه آنان را به پیامبر رساند. حضرت دستور داد تمامی انصار را در مکانی جدای از دیگر مردم جمع کنند. سپس همراه علی بن ابی‌طالب نزد آنان رفت و ابتدا گمراهی انصار و هدایت آنان را به وسیله خدا و نیز تصدیق و کمک آنان را به رسول خدا گوشزد کرد و در پایان فرمود: «ای گروه انصار آیا به سبب مختصر مال دنیا که من خواستم با آن دل گروهی را به دست بیاورم تا مسلمان شوند و شما را به اسلامتان واگذاشتم ناراحت شدید؟ آیا راضی نیستید مردم با گوسفند و شتر بروند و شما رسول خدا را ببرید. سوگند به آن‌که جان محمد در دست اوست اگر هجرت نبود من هم یک نفر از انصار بودم. اگر مردم همگی به راهی بروند و انصار به راه دیگر هرآینه من راه انصار را می‌روم. بار خدایا انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندانِ انصار را بیامرز». در این هنگام انصار همگی گریستند و گفتند ما راضی شدیم که رسول خدا (ص) در سهم ما باشد.

مقریزی در امتاع الاسماع/ ۴۳۲ گوید: پیامبر سیزده روز در جعرّانه ماند و چون از کار تقسیم غنایم و آزادی اسیران فراغت یافت شب چهارشنبه دوازده روز مانده به پایان ذی‌القعده راهی مکه شد و با احرام عمره وارد شهر گردید و مناسک عمره را انجام داد و همان شب به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۷

جعرّانه بازگشت. آن‌گاه شب پنج‌شنبه از راه سَرَف و مر الظهران رهسپار مدینه گردید و در روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعده پس از دو ماه و شانزده روز وارد مدینه شد. پیش از آن دو نفر از بنی‌عبدالاشهل مژده فتح و پیروزی حنین را به مدینه برده بودند.

در پایان این بحث چند نکته را باید یادآور شویم، اول این‌که آیا آزادی اسیران هوازن پس از تقسیم آنان و یا قبل از آن بوده، اختلاف است. همان‌گونه که گذشت واقدی ۳/ ۹۵۰ در یک گزارش از پیامبر نقل می‌کند که حضرت به هیئت هوازن فرمود اسیران تقسیم شده‌اند. اما ابن اسحاق ۴/ ۱۳۴ تصریح دارد که آزادی اسیران پیش از تقسیم غنایم بوده است. ظواهر امر نیز بر صحت گزارش ابن اسحاق دلالت دارد. گویا هجوم گسترده مردم به سوی رسول خدا و درخواست اکید و صریح آنان درباره تقسیم غنایم به این جهت بوده که مسلمانان از آن بیم داشتند که مبادا پیامبر اموال هوازن را نیز مانند اسیرانشان به آنان باز گرداند.

دوم این‌که پس از فتح مکه موسم حج فرا رسیده بود. از این‌رو انتظار می‌رفت که خود پیامبر در مراسم حج شرکت کند و آن را هدایت نماید ولی چنین نکرد و به مدینه بازگشت. علت این امر روشن نیست، آیا درباره امنیت مدینه نگرانی داشته و یا مطلب دیگری بوده است، خدا می‌داند.

سوم این‌که در تقسیم غنیمت اگر به تمامی دوازده هزار نیرو سهام تعلق گرفته باشد که معمولاً هم همین‌گونه باید باشد و با توجه به این‌که پیامبر خمس غنایم را برداشت و مقدار زیادی از آن را به عده‌ای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۸

به عنوان تألیف قلوب داد، سهام کم می‌آید و به هر نفر این مقدار که ذکر شده تعلق نمی‌گیرد و تعداد غنایم کمتر از سهامی است که ذکر کرده‌اند.

چهارم با توجه به این‌که رسول خدا (ص) پس از جنگ حنین اسیران را تقسیم نکرد و نیز به هیئت هوازن فرمود: «من مدت‌ها منتظر شما ماندم» معلوم می‌شود که به گفته ابن عبدالبرّ در الدرر/ ۲۳۰ حضرت از اول در این فکر بوده که اسیران آزاد شوند و بر سر زندگی خویش بازگردند.

اسلام کعب‌بن زهیر

زُهَیر بن ابی سُلْمی از شعرای بزرگ جاهلیت و از سرایندگان معلَّقات هفتگانه مشهور عرب بود. دو پسر او به نام بُجَیر و کعب نیز از شاعران نامدار عرب بودند. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۴۴ و ابن اثیر در کامل ۲/ ۱۸۶ روزی بجیر به کعب گفت این گوسفندان را نگهدار من نزد این مرد بروم و ببینم چه می‌گوید. بجیر نزد رسول خدا (ص) آمد و اسلام آورد. چون خبر به کعب رسید اشعاری در سرزنش و ملامت برادر خود و بر ضد رسول خدا (ص) سرود و برای بجیر فرستاد و بعدها در اشعار خود نام یکی از زنان بزرگ و با شخصیت مسلمان را می‌برد و او را هتک حرمت می‌نمود! رسول خدا (ص) به ناچار خون او را هدر اعلام کرد.

بجیر در جنگ طائف همراه پیامبر (ص) بود، چون از طائف بازگشت نامه‌ای به کعب نوشت و گفت بدان‌که هر کس در حال توبه و پشیمانی نزد رسول خدا بیاید او را می‌بخشاید. پس هنگامی که نامه‌ام به دست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۱۹۹

رسید اسلام بیاور و نزد پیامبر بیا، زیرا هرکسی مسلمان شود حضرت گذشته وی را نادیده می‌گیرد. کعب اسلام آورد و چکامه بسیار زیبایی در مدح رسول خدا (ص) سرود و راهی مدینه شد. ابتدا بر مردی از جُهینه که با او آشنا بود وارد شد، آن‌گاه صبح همراه آن مرد به مسجد رفت. پس از نماز دوستش به او گفت این رسول خداست برخیز و از او امان بخواه. کعب برخاست پیش رفت و روبروی پیامبر نشست. آن‌گاه به طور ناشناس دست در دست آن حضرت گذاشت و گفت: ای رسول خدا کعب بن زهیر توبه کرده و مسلمان شده، حال آمده تا از شما امان بگیرد، اگر او را نزد شما بیاورم توبه‌اش را می‌پذیری؟

رسول خدا (ص) فرمود: «آری». گفت: ای رسول خدا من کعب بن زهیرم! در این لحظه مردی از انصار خواست گردن او را بزند، حضرت فرمود: «رهایش کن، زیرا در حال توبه و پشیمانی از کار خویش آمده است». سپس کعب چکامه شیوا و پرآوازه خود را برای رسول خدا (ص) قرائت کرد که از جمله آن این دو بیت است:

نُبِّئْتُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ أَوْعَدَنِی وَ الْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ مَأْمُولُ

إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ یُسْتَضاءُ بِهِ مُهَنَّدٌ مِنْ سُیُوفِ اللهِ مَسْلُولُ

خبر یافتم که رسول خدا مرا تهدید به مرگ کرده است و حال آن‌که از رسول خدا امید عفو و بخشش می‌رود! پیامبر نوری است که مردم در پرتو آن هدایت می‌شوند و او بهترین شمشیر خداوند است که از غلاف بیرون کشیده شده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۰

آن‌گاه پیامبر (ص) عبایی به او بخشید که بعدها معاویه آن را از وارثان وی به بیست هزار درهم خرید.

درگذشت زینب

به روایت عیون التواریخ ۱/ ۳۴۰ در سال هشتم حضرت زینب دختر رسول خدا (ص) همسر ابوالعاص بن ربیع بر اثر جراحت و بیماری که از ضربت هَبّار به او رسیده بود درگذشت و رحلت او موجب تأثر شدید پیامبر گردید. زینب (س) دو فرزند داشت یک پسر به نام علی که در دوران نوجوانی درگذشت و یک دختر به نام امامه که امیرالمؤمنین (ع) پس از رحلت حضرت زهرا به وصیت خود ایشان با او ازدواج کرد. قبلًا نیز ام‌کلثوم و رقیه دو دختر دیگر رسول خدا درگذشته بودند. از این پس از دختران پیامبر فقط فاطمه زهرا (س) در قید حیات بود.

تولد ابراهیم

به روایت یعقوبی ۲/ ۸۷ در ذی‌الحجه سال هشتم ابراهیم از ماریه قبطیه که هدیه زمامدار مصر به پیامبر بود متولد شد. پیامبر (ص) گویا به یاد جدش ابراهیم خلیل نام فرزندش را ابراهیم گذاشت. آن‌گاه جبرئیل نازل شد و گفت: سلام بر تو ای ابوابراهیم. روز هفتم ولادتش گوسفندی برای او عقیقه کرد، موی سر نوزاد را تراشید و به وزن آن نقره در راه خدا انفاق کرد. زنان انصار در شیردادن او به رقابت برخاستند و رسول خدا (ص) او را به ام‌بَرْدَه دختر مُنذر بن زید سپرد.

ولادت ابراهیم سبب شد تا ماریه از کنیزی به مقام همسری ارتقا یابد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۱

و مقام و موقعیت بیشتری نزد پیامبر پیدا کند. چون پس از حضرت خدیجه او تنها زنی بود که افتخار فرزند داشتن از ایشان را پیدا کرد. به روایت بلاذری/ ۴۵۰ و قمی ۲/ ۳۱۸ این امور باعث حسادت عایشه گردید، او زبان به شماتت و تهمت و سخنان ناشایست و ناروا گشود تا ماریه را از چشم حضرت بیندازد.

سریه امیرالمؤمنین به فلس

بتخانه فُلْس در سرزمین نَجْد و متعلق به قبیله طَی بود، ریاست این طایفه را سخاوتمند شهیر جهان عرب حاتم طایی برعهده داشت. عَدِی فرزند حاتم که کیش مسیحیت را برگزیده بود، پس از درگذشت پدرش رئیس و فرمانروای قبیله طی شد. به روایت واقدی ۳/ ۹۸۴ رسول خدا (ص) علی (ع) را همراه صد و پنجاه مرد انصاری که در بین آنان بزرگان اوس و خزرج بودند با صد شتر و پنجاه اسب به‌سوی قبیله طی در سرزمین نَجْد فرستاد و دستور داد بتخانه فُلْس را ویران کند. امیرالمؤمنین رایت سپاه را به سهل بن حُنیف و پرچم را به جبّار بن صخر داد. سپاهیان اسلام به سوی نَجْد حرکت کردند. به نزدیکی سرزمین آنان که رسیدند حباب بن منذر، ابوقَتاده و ابونائله برای جمع‌آوری اطلاعات به اطراف رفتند، آنان غلامی را که جاسوس قبیله طی بود دستگیر کرده و نزد امیرالمؤمنین آوردند و حضرت از او به عنوان راهنما استفاده کرد. نیروهای اسلام صبحگاهان بر سر قبیله طی هجوم بردند و در یک درگیری بیشتر آنان را اسیر کردند و تعدادی شتر و گوسفند را به غنیمت گرفتند. از خاندان حاتم سَفّانه خواهر عدی و چند دختر بچه دیگر اسیر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۲

شدنـد. اسـیران خانـدان حاتم جـداگانه نگهداری می‌شدند. رئیس قبیله طی عدی بن حاتم نیز طبق برنامه‌ای که از قبل تدارک دیده بود بـا خـانواده خود به سوی شام گریخت. آن‌گاه علی (ع) به بتخانه فُلْس رفت و آن را ویران کرد و از خزانه آن سه شمشـیر و سـه زره و مقـداری پـارچه و لباس همراه آورد. در یکی از مناطق غنایم و اسـیران را تقسـیم کردنـد ولی از تقسـیم اسـیران خانـدان حاتم خودداری شد.

به روایت ابن اسـحاق ۴/ ۲۲۵ سـفّانه دختر حاتم نزدیک مسـجد پیامبر در خانه رَمْلَه دختر حارث با احترام نگهـداری می‌شد. هرگاه رسـول خـدا از آن‌جـا عبـور می‌کرد او می‌گفـت: ای رسـول خـدا (ص) پـدرم درگذشـته و یـاورم گریخته است، بر من منت گـذار خداوند بر تو منت گذارد. در هر مرتبه حضرت می‌پرسید: «یاورت کیست؟». می‌گفت: عدی بن حاتم. حضرت می‌فرمود: «همان که از خدا و رسولش گریزان است!». خواهر عدی ناامید شد. روز چهارم پس از آن‌که پیامبر عبور کرد دیگر سخنی نگفت. علی (ع) به او اشاره کرد برخیز و سـخن بگو. سـفّانه برخاست و سـخن هر روز خود را تکرار کرد. رسول خـدا سـفّانه را آزاد کرد و به او لباس، مرکب و خرجی راه داد و همراه کاروانی از قوم خودش که مورد اعتماد بودند به شام فرسـتاد. سفّانه از مردم پرسید آن مردی که به من اشاره کرد سـخنت را تکرار کن کیست؟ گفتند: علی است و همو است که شـما را اسیر کرد. مگر او را نمی‌شناسی؟ گفت نه به خـدا سوگنـد از آن هنگـام که اسیر گشـتم تـا زمـانی که وارد این خانه شـدم جامه خود را بر صورتم کشـیدم و گوشه چادرم را بر روبندم افکندم نه چهره او و نه چهره هیچ یک از یارانش را ندیدم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۳

عدی گوید من به توصیه خواهرم به مدینه رفتم و در مسجد خدمت رسول خدا رسیدم. حضرت پرسید: «کیستی؟» گفتم عدی بن حاتم. پیامبر مرا به خانه خویش برد. در بین راه به پیرزنی ضعیف برخورد، او در باره مشکلات خود به تفصیل سخن گفت و حضرت گوش می‌داد. با خود گفتم به خدا سوگند این مرد پادشاه نیست. سپس وارد خانه حضرت شدیم تشکی از لیف خرما برای من پهن کرد و فرمود: «روی این بنشین». گفتم شما روی آن بنشین، نپذیرفت. آن‌گاه من روی آن نشستم و خودش روی زمین نشست. با خود گفتم به خدا این رفتار پادشاهان نیست. سپس حضرت از عقیده و امور شخصی من خبر داد. در این‌هنگام فهمیدم که او پیامبر مرسل است، اسلام آوردم و نزد خانواده خویش باز گشتم.

خلاصه درس

جنگ حنین: قبایل هوازن و ثقیف هنگامی که شنیدند پیامبر از مدینه حرکت کرده گمان کردند به جنگ آنان می‌آید، از این‌رو نیروهای خود را جمع کردند. قبیله‌های نَصْر، جُشَم، سَعْد و گروهی از بنی‌غَیلان با هَوازِن و ثَقِیف همراه شدند. به دره حنین رسیدند و در آن‌جا موضع گرفتند. رسول خدا (ص) پس از فتح مکه که در روز جمعه بیستم رمضان رخ داد پانزده روز در آن‌جا توقف کرد، آن‌گاه تصمیم به سرکوبی هوازن و ثقیف گرفت. سپاه اسلام با حمله غیرمنتظره و غافلگیرانه مواجه شد و نتوانست تعادل و ثبات خود را حفظ کند. نخست بنی‌سُلیم که به فرماندهی خالد بن ولید در مقدمه سپاه بودند پا به فرار گذاشتند، پس از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۴

آن اهل مکه و سپس عموم مسلمانان گریختند. نه نفر استوار و ثابت‌قدم عبارت بودند از علی‌بن ابی‌طالب، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل بن حارث، ربیعهٔ بن حارث، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عُتْبه و مُعَتِّب پسران ابولهب. مرد بی‌باک و متهوّری از قبیله هوازن به نام ابوجَرْوَل سوار بر شتر سرخ‌موی شده و پرچم سیاهی را بر سر نیزه بلندی زده بود و بی‌محابا پیشاپیش سپاه دشمن می‌آمد. علی (ع) به سوی او رفت و ضربتی به پشت شتر زد و او را به زمین انداخت. با کشته شدن ابوجَرْوَل سپاه دشمن رو به هزیمت گذاشت و مسلمانان فراری به سوی رسول خدا بازگشتند.

علی (ع) به تنهایی چهل نفر از قهرمانان دشمن را کشت. ام‌عُماره، ام‌سُلیم، ام‌سَلیط و ام‌حارث زنان قهرمانی بودند که شمشیر به دست گرفته و قهرمانانه پایداری کردند. با پایداری رسول خدا و دعوت سپاه اسلام به بازگشت، مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا آن‌که شمار آنان به صد نفر رسید و جنگ دیگر بار شدت گرفت. با صلابت و استواری رسول خدا (ص) و رشادت امیرالمؤمنین (ع) و نزول فرشتگان مشرکان زن و فرزندان و اموال خود را در میدان جنگ برجای گذاشته و رو به هزیمت نهادند و هنوز شب فرا نرسیده بود که خبر پیروزی پیامبر به مکه رسید. یگانه سردار دلیر و ثابت‌قدم که بعد از رسول خدا (ص) از همه بیشتر پایداری و استقامت کرد امیرالمؤمنین (ع) بود. بدون شک در جنگ حنین فرشتگان به یاری مسلمانان شتافتند. قرآن در سوره توبه آیه بیست و شش می‌فرماید: در روز حنین خداوند سپاهیانی را فرستاد که شما آنان را نمی‌دیدید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۵

ام‌سُلیم به پیامبر گفت: یا رسول الله (ص) دیدی اینان چگونه تو را تسلیم دشمن کرده و فرار کردند و شما را تنها گذاشتند؟! هنگامی که به آنان دسترسی پیدا کردی عفوشان مفرما و آنان را همانند مشرکان بکش. حضرت فرمود: «خداوند خود کفایت می‌کند و عافیت الهی گسترده‌تر از این است».

جنگ طائف: طائف پس از خیبر دومین شهر حصارداری بود که سپاه اسلام با آن مواجه شد. فراریان هَوازِن و ثقیف سه دسته شدند؛ گروهی از جمله مالک فرمانده سپاه شرک به طائف، دسته‌ای به اوطاس و عده‌ای هم به نَخْلَه رفتند. رسول خدا سوارانی را برای سرکوبی آنان به نخله فرستاد. سپاهی را نیز به فرماندهی ابوعامر اشعری، عموی ابوموسی اشعری به اوطاس اعزام کرد. ابوعامر ضمن جنگ سختی کشته شد. او قبل از شهادت ابوموسی را به جای خود نصب کرد. ابوموسی جنگ را ادامه داد و پس از شکست دشمن نزد پیامبر بازگشت. تعداد زیادی از ثقیفیان که همراه فرمانده شورشیان مالک بن عوف به طائف رفته بودند داخل قلعه بسیار مستحکم آن شهر شده و موضع گرفتند. درون قلعه چاه آب و غذای یک سال وجود داشت و نیازی به خارج شدن از قلعه نبود. رسول خدا نیز همراه سپاه اسلام به قصد محاصره طائف حرکت کرد. پیامبر کنار قلعه شهر طائف اردو زد و شهر را محاصره کرد. ثقیفیان که دیدند تاب و توان مبارزه با سپاه اسلام را ندارند داخل قلعه‌های خود موضع گرفتند و بیرون نیامدند.

پیامبر (ص) برای آن‌که بتواند با کمترین کشته و خونریزی دشمن را به تسلیم وادار سازد، دستور داد تاک‌ها را قطع کنند و بسوزانند. در این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۶

هنگام التماس و استغاثه دشمن شروع شد. روزی نافع بن غیلان با گروهی از سواران ثقیف از قلعه طائف خارج شد. امیرالمؤمنین (ع) در وادی وَجّ با آنان برخوردند و نافع را کشت. مشرکان فرار کردند و این باعث وحشت ثقیف شد. بدین جهت گروهی از آنان نزد پیامبر آمدند و اسلام آوردند. رسول خدا برای گشودن دژ طائف از تمامی شیوه‌های جنگی استفاده کرد ولی با سرسختی که ثقیف از خود نشان داد موفق به فتح طائف نشد.

زُهَیر بن ابی سُلْمی از شعرای بزرگ جاهلیت و از سرایندگان معلَّقات هفتگانه مشهور عرب بود. دو پسر او به نام بُجَیر و کعب نیز از شاعران نامدار عرب بودند. بجیر نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد. چون خبر به کعب رسید اشعاری در سرزنش و ملامت برادر خود و بر ضد رسول خدا سرود. بجیر در جنگ طائف همراه پیامبر بود، چون از طائف بازگشت نامه‌ای به کعب نوشت و گفت بدان‌که هر کس در حال توبه و پشیمانی نزد رسول خدا بیاید او را می‌بخشاید. کعب نیز اسلام آورد و چکامه بسیار زیبایی در مدح رسول خدا سرود و راهی مدینه شد.

در سال هشتم حضرت زینب دختر رسول خدا (ص) همسر ابوالعاص بن ربیع بر اثر جراحت و بیماری که از ضربت هَبّار به او رسیده بود درگذشت و رحلت او موجب تأثر شدید پیامبر گردید.

در ذی‌الحجه سال هشتم ابراهیم از ماریه قبطیه متولد شد. پیامبر گویا به یاد جدش ابراهیم خلیل نام فرزندش را ابراهیم گذاشت.

سریه امیرالمؤمنین به فلس: نیروهای اسلام صبحگاهان بر سر قبیله طی هجوم بردند و در یک درگیری بیشتر آنان را اسیر کردند و تعدادی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۷

شتر و گوسفند را به غنیمت گرفتند. علی (ع) به بتخانه فُلْس رفت و آن را ویران کرد. در یکی از مناطق غنایم و اسیران را تقسیم کردند ولی از تقسیم اسیران خاندان حاتم خودداری شد.

عدی گوید: من به توصیه خواهرم به مدینه رفتم و در مسجد خدمت رسول خدا (ص) رسیدم. پیامبر (ص) مرا به خانه خویش برد. از کارهای حکیمانه وی فهمیدم که او پیامبر مرسل است، اسلام آوردم و نزد خانواده خویش بازگشتم.

خود آزمایی

۱. علت فرار سپاه اسلام در جنگ حنین چه بود؟

۲. ابوجرول چگونه و به دست چه کسی کشته شد؟

۳. قهرمان جنگ حنین چه کسی بود؟

۴. حضور فرشتگان را در جنگ حنین توضیح دهید.

۵. چگونگی محاصره طائف را شرح دهید.

۶. شعرای بزرگ جاهلیت را که اسلام آوردند نام ببرید.

۷. نام پسر پیامبر (ص) از ماریه قبطیه چه بود؟

۸. داستان اسلام آوردن عدی پسر حاتم طایی را توضیح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۸

درس چهاردهم جنگ تبوک ...، و سریه علی بن ابی طالب در یمن

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علت وقوع جنگ تبوک را بدانیم.
- به چگونگی حوادث جنگ تبوک پی ببریم.
- با داستان اعزام خالد به دومهٔ الجندل آشنا شویم.
- به علت ساختن مسجد ضرار پی ببریم.
- دیدگاه قرآن را درباره جنگ تبوک بدانیم.
- با دستاورد های جنگ تبوک آشنا شویم.
- ماجرای اعلام برائت از مشرکین را بدانیم.
- اقدامات پیامبر را برای مسلمان کردن مردم یمن بدانیم.

در این درس به جنگ تبوک، علت وقوع و موقعیت مکانی آن، امضای قرارداد صلح مبنی بر پرداخت جزیه با یوحنّا بن رؤبه حاکم ایله و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۰۹

اکیدر بن عبدالملک کندی پادشاه دومهٔ الجندل، اقدامات منافقین و ساختن مسجد ضرار به عنوان پوششی برای توطئه بر ضد رسول خدا و مسلمانان، نگاه قرآن به جنگ تبوک، دستاوردهای جنگ تبوک، نزول آیات آغازین سوره برائت درباره قوانین جدید، قرائت آیات در روز عید قربان در سرزمین منی به وسیله حضرت علی (ع)، ارسال معاذ از سوی پیامبر به یمن برای گسترش اسلام، اعزام خالد بن ولید به یمن و عدم پذیرش اسلام از سوی قبیله همدان و اسلام آوردن قبیله همدان به دست حضرت علی (ع) به یمن از سوی پیامبر، سریه امیرالمؤمنین در یمن و اسلام آوردن قبیله مذحج خواهیم پرداخت.

جنگ تبوک

سرزمین تبوک بنابر تصریح مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۳۵ و مقدسی در البدء والتاریخ ۲/ ۲۳۹ در نود فرسنگی شمال مدینه در نزدیکی مرز شام قرار داشته است. مؤلف معالم الاثیره/ ۶۹ گوید: تبوک در حدود صد و سی فرسنگی شمال مدینه قرار دارد. بنابراین حدود چهل فرسنگ بیشتر از آن فاصله‌ای است که قدما گفته‌اند. در جمع بین این دو قول شاید بتوان این نکته را بیان داشت که مقصود پیشینیان منطقه تبوک بوده و محل مورد نظر معاصرین خود تبوک است و یا آن‌که راه قدیم و جدید متفاوت است.

درباره علت جنگ تبوک اختلاف است. به‌روایت واقدی ۳/ ۹۹۰ رسول خدا (ص) خبر یافت که هِرَقْل (هراکلیوس) امپراتور روم سپاه عظیمی گرد آورده و جیره یک سال آنان را پرداخته و قبایل لَخم، جُذام،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۰

عـامله، غسّـان و غیر آنان از عرب‌های نصـرانی آماده جنگ با مسـلمانان شده‌انـد و طلایه سـپاه خود را تا بَلْقاء پیش فرسـتاده و خود هِرَقْل در حِمْص اقامت گزیده است. این خبر به وسیله بازرگانان که روغن و آرد به مدینه حمل می‌کردند انتشار یافت.

یعقوبی ۲/ ۶۷ نوشـته است: علت جنگ تبوک برای خونخواهی جعفر بن ابی‌طالب (ع) بوده است که به دست سپاه روم در سرزمین موته شهید شد. در سبل الهدی ۵/ ۶۲۶ علت‌های دیگری نیز ذکر شده است.

بسیج سپاه

گرچه حلبی ۳/ ۱۲۹ گفته جنـگ تبوک در فصـل پـاییز بوده و این با تقویم وُوسْتِنْفِلْد نیز مطابقت دارد ولی به نظر می‌رسـد که در فصل تابسـتان بوده، چون ابن اسحاق ۴/ ۱۵۹ می‌گویـد: جنگ تبوک در شدت گرما و در فصل برداشت محصول بود. گرمی هوا و خشکسالی و تا حدودی قحطی از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه عظیم روم از طرفی دیگر بسیج این سپاه را دشوار ساخته بود. این سـپاه را با الهام از قرآن جیش العسره (سپاه سختی) نامیدند، زیرا مسلمانان در این جنگ سختی و دشواری زیادی متحمل شدند. زمخشـری در کشّاف ۲/ ۳۱۸ گویـد: هوای بسـیار گرم، خشـکسالی و قحطی این سـپاه را در شـدت گرفتاری قرار داده بود و از نظر مرکب و غذا و آب بسـیار در مضـیقه بودند. هر ده نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند و از خرما و جوی کرم‌زده و روغن مانده بدبو استفاده می‌کردند. شدت گرسنگی تا به آن‌جا رسید که به هر دو نفر یک دانه خرما تعلق می‌گرفت که آن را با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۱

هم تقسیم می‌کردند و از تشنگی گاهی شتر می‌کشتند و آب‌های داخل شکم او را می‌نوشیدند. ابن اسحاق ۴/ ۱۵۹ گوید: با این‌که پیامبر در اکثر جنگ‌ها برای غافلگیری دشمن مقصد و مقصود خود را برای سپاهیان نمی‌گفت و از راه غیر معمولی حرکت می‌کرد ولی در جنگ تبوک به لحاظ قدرت و عظمت سپاه روم و بُعد مسافت از همان ابتدا مقصد و هدف خود را بیان داشت و به مسلمانان دستور داد تا خود را برای جنگ با امپراتور روم مجهز و آماده کنند.

واقدی ۳/ ۹۹۰ گوید: رسول خدا (ص) از تمام قبایل کمک خواست و افرادی را برای بسیج تیره‌ها به طوایف مختلف گسیل داشت و از مکه نیز درخواست نیرو کرد. سرانجام سپاهی بزرگ متشکل از سی هزار نفر، دوازده هزار شتر و ده هزار اسب آماده شد.

در این جنگ منافقان به‌طور گسترده و برنامه‌ریزی شده در میان مردم کارشکنی می‌کردند، آنان به مردم می‌گفتند در این گرمای شدید به جنگ نروید این فصل برای جنگ مناسب نیست.

هزینه جنگ

سپاه اسلام نیاز به هزینه و مخارج زیادی داشت، پیامبر در این مورد بسیج عمومی کرد و از همه خواست در تأمین سپاه تبوک شرکت کنند. مسلمانان با شوق و رغبت در جهاد مالی شرکت کردند، حتی فقیران و نیازمندان در حد توان خود کمک می‌کردند. به روایت زمخشری در کشّاف ۲/ ۲۹۴ ابوعقیل انصاری یک صاع خرما آورد و گفت: ای رسول خدا در نخلستان کار می‌کردم دو صاع خرما اجرت گرفتم، یکی را برای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۲

خانواده‌ام و دیگری را برای هزینه جنگ آوردم. بسیاری از زنان مسلمان نیز زیورآلات خود را تقدیم کردند تا در کار تجهیز سپاه مصرف شود. هزینه اساسی و عمده سپاه بر دوش ثروتمندان و متمکّنان بود. به روایت طبرسی/ ۱۲۲ و مقریزی/ ۴۴۶ عباس بن عبدالمطلب، سعد بن عباده، عثمان بن عَفّان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر و عده‌ای دیگر بیشتر مخارج جنگ را تأمین کردند. برخی از منافقان نیز از روی ریا و خودنمایی کمک‌هایی کردند.

امیرالمؤمنین جانشین پیامبر

هنگام حرکت پیامبر مدینه ملتهب و بحرانی بود، ماندن عده زیادی از منافقان در شهر و دوری مسافت تبوک اوضاع نگران‌کننده‌ای پدید آورده بود. از این‌رو رسول خدا (ص) تصمیم گرفت فرد لایقی را به عنوان جانشین خود در مدینه بگذارد تا او بتواند امنیت شهر را در غیاب حضرت حفظ کند. این فرد جز امیرالمؤمنین کس دیگری نمی‌توانست باشد. به روایت شیخ مفید/ ۸۳ به علی (ع) فرمود:

«یا عَلِیُّ إِنَّ الْمَدِینهَ لاتَصْلُحُ إِلَّا بِی أَوْ بِکَ».

ای علی مدینه جز با ماندن من یا تو سامان نخواهد گرفت.

منافقان که دیدند با وجود علی (ع) نقشه‌های آنان عملی نخواهد شد، برای بیرون کردن او به شایعه‌پراکنی پرداخته و گفتند پیامبر، علی را برای تجلیل و احترام و دوستی به جانشینی خود نگذاشته بلکه از او آزرده خاطر گشته و از روی بی‌اعتنایی بوده است. امیرالمؤمنین برای تکذیب و رسوایی آنان سلاح خود را برداشت و در جُرْف به سپاه اسلام پیوست و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۳

گفت: «ای رسول خدا! منافقان گمان می‌کنند که از من رنجیده‌خاطر گشته‌ای و مرا از روی ناراحتی و بی‌اعتنایی در مدینه گذاشته‌ای؟». حضرت فرمود: «دروغ گفته‌اند بلکه تو را جانشین خود در دار هجرتم و بین اهل بیت و اقوامم می‌گذارم. برادرم به جای خود بازگرد که مدینه جز با ماندن من یا تو سامان نخواهد گرفت». سپس به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۶۳ و دیگران جمله تاریخی خود را بیان داشت و فرمود:

«أَفَلا تَرْضَی یا عَلِیُّ أنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسَی إِلّا أَنَّه لا نَبِیَّ بَعْدِی؟».

ای علی آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی، جز آن‌که پس از من پیامبری نیست؟ عرض کرد «همانا راضی شدم» و در پی آن به مدینه بازگشت.

صف‌آرایی سپاه

رسول خد (ص) در ثنیهٔ الوداع اردو زد و به صف‌آرایی و تنظیم سپاه خود پرداخت. یعقوبی ۲/ ۶۷ و طبرسی/ ۱۲۲ نوشته‌اند: رسول خدا پرچم مهاجران را به زبیر داد و طلحه را بر میمنه سپاه و عبدالرحمن بن عوف را بر میسره گمارد. دیار بکری در تاریخ الخمیس ۲/ ۱۲۵ گوید: پرچم اوس و پرچم خزرج را به ابودُجانه و یا حُباب بن مُنذر سپرد. آن‌گاه به سوی سرزمین تبوک حرکت کرد. راهنمای آن حضرت در این سفر علقمهٔ بن فَغْواء خزاعی بود.

ابن‌اسحاق ۴/ ۱۶۷ گوید: ابوذر به لحاظ ناتوانی شترش از پیوستن به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۴

پیامبر عقب ماند و در ذی‌المَرْوَه شترش از حرکت بازایستاد. ناچار بار خود را به دوش گرفت و تنها و پیاده به راه افتاد. در نیمروزی بود که برخی از مسلمانان او را از دور دیدند و به رسول خدا (ص) گفتند مردی تنها در راه می‌آید. فرمود: «کُنْ أَباذَرّ» امیدوارم ابوذر باشد. چون دقت کردند گفتند: یا رسول‌الله به خدا سوگند ابوذر است. حضرت فرمود:

«رَحِمَ اللهُ أَباذَرٍّ، یَمْشِی وَحْدَهُ وَ یَمُوتُ وَحْدَهُ وَ یُبْعَثُ وَحْدَهُ».

خدا ابوذر را رحمت کند، تنها می‌رود و تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.

شبهه‌افکنی منافقان

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۶۶ در این غزوه عده‌ای از منافقان نیز شرکت کردند و اندک مناسبتی که پیش می‌آمد به شبهه‌افکنی و ایجاد شک و تردید در عقاید مسلمانان و زخم‌زبان به رسول خدا مبادرت می‌ورزیدند. از جمله وقتی شتر آن حضرت در بین راه گم شد و اصحاب به جستجوی آن پرداختند، یکی از منافقان به نام زید بن لُصَیت گفت مگر نمی‌پندارد که پیامبر است و از آسمان خبر می‌دهد، پس چگونه اکنون نمی‌داند شترش کجاست؟! پیامبر (ص) از گفتار زید خبر داد و فرمود: «به خدا قسم من چیزی جز آن‌چه خدا به من تعلیم می‌دهد نمی‌دانم.

اکنون خداوند مرا به محل آن راهنمایی کرد. شتر در این دره است و مهارش به درختی گیر کرده است، بروید آن را بیاورید».

رفتند و شتر را آوردند. منافقان نفاق‌پراکنی‌های دیگری نیز مرتکب شدند که در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۵

سوره توبه بیان شده است.

اقامت در تبوک

رسول اکرم (ص) و مسلمانان پس از تحمل دشواری‌ها و پیمودن بیابان‌های مخوف و راه‌های سخت سرانجام به سرزمین تبوک رسیدند و به روایت واقدی ۳/ ۱۰۱۹ مطلع شدند خبری که درمورد اعزام نیرو از طرف امپراتور روم به مناطق مرزی داده بودند دروغ بوده است. برخی نیز معتقدند که حضور مقتدرانه پیامبر در تبوک و کثرت سپاه آن حضرت موجب نگرانی امپراتور روم شد و به این جهت او صلاح دید که سپاه خود را به مرکز فرا خواند و به جنگ با مسلمانان نپردازد. رسول خدا (ص) بیست روز در تبوک توقف کرد و در این مدت با فرمانروایان مرزی که همگی تحت سلطه پادشاه روم بودند معاهدات و قراردادهایی بست و سریه‌هایی به اطراف اعزام کرد. یوحَنّا بن رُؤبه حاکم ایلَه (بندر عقبه) نزد پیامبر آمد و حضرت قطعه‌ای پارچه به او بخشید و با وی قرارداد صلح و پرداخت جزیه امضا کرد.

اعزام خالد به دومهٔ الجندل

به نقل ابن‌اسحاق ۴/ ۱۶۹ پیامبر (ص) در همان زمان که در تبوک به سر می‌برد خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار در ماه رجب به سوی اکَیدِر بن عبدالملک کِنْدی که نصرانی و پادشاه دَوْمَهُ الجندل بود فرستاد. خالد گفت عده سپاه من اندک است. حضرت فرمود: «در حالی که پی شکار گاو است بر او دست خواهی یافت» و نیز فرمود: «اگر به او

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۶

دست یافتی او را نکش و نزد من بیاور، مگر آن‌که از تسلیم شدن خودداری کند». خالد با سپاه خود به دومهٔ الجندل رفت و در یک شب مهتابی که اکیدر با چند نفر از خاندان خود از جمله برادرش حسّان در حال تعقیب و شکار گاو بودند بر آنان یورش برد، برادر او را کشت و خودش را اسیر کرد. خالد به اکیدر به این شرط امان داد که قلعه دومهٔ الجندل را بر وی بگشاید. آن‌گاه خالد او و برادر دیگرش مُضاد را نزد رسول خدا آورد. حضرت آن دو را امان داد و قرارداد صلحی مبنی بر پرداخت جزیه با آنان امضا کرد.

بازگشت به مدینه

واقدی ۳/ ۱۰۱۹ گوید: پیامبر (ص) با اصحاب خود درباره پیشروی به سوی شام و روم شرقی مشورت کرد. عمر گفت اگر مأمور به حرکت هستی حرکت کن. حضرت فرمود: «اگر مأمور به حرکت بودم هیچ گاه با شما مشورت نمی‌کردم». عمر گفت روم سپاهیان زیادی دارد و در سرزمین آنان حتی یک نفر مسلمان هم نیست و شما به آنان نزدیک شده‌ای و این نزدیک شدن شما آنان را ترسانده است. اگر صلاح می‌دانی امسال بازگردیم تا ببینیم بعد چه می‌شود. دوری راه و کمبود تدارکات، خستگی مسلمانان و فزونی سپاه روم شاید اموری بود که باعث شد رسول خدا تصمیم به بازگشت به مدینه بگیرد و فتح شام را به زمانی دیگر واگذارد. در بازگشت به مدینه دوباره سپاهیان اسلام دچار مشکلات تدارکاتی شدند و از نظر غذا و آب به شدت در مضیقه قرار گرفتند و این بار هم با دعای پیامبر و عنایات الهی از این مشکلات نجات

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۷

پیدا کردند.

واقدی ۳/ ۱۰۴۲، طبرسی/ ۱۲۳ و دیگران نوشته‌اند گروهی از منافقان توطئه کردند تا شتر رسول خدا (ص) را در گردنه‌ای میان تبوک و مدینه رم دهند و ایشان را به میان دره پرتاب کرده و بکشند. حضرت به وسیله وحی از توطئه آنان باخبر شد. وقتی سپاه اسلام به گردنه رسید پیامبر به مسلمانان فرمود اگر بخواهند می‌توانند از پایین گردنه نیز عبور کنند، چون هم آسان‌تر و هم وسیع‌تر است ولی خود حضرت از بالای دره حرکت کرد. به عمار دستور داد مهار شتر را بگیرد و به حذیفه فرمود از پشت سر شتر را براند. شب هنگام بود که رسول خدا (ص) به بالای دره رسید. منافقان که از قبل خود را آماده کرده و صورت‌های‌شان را با پارچه پوشانده بودند خود را به نزدیک شتر حضرت رساندند تا توطئه قتل را عملی کنند. پیامبر بی‌درنگ نهیبی به آنان زد و به حذیفه فرمود: «با عصایی که در دست داری بر روی شترانشان بزن». حذیفه چنان کرد.

حلبی ۳/ ۱۴۳ در یک نقل گوید: شتر پیامبر رم کرد و قسمتی از بار خود را انداخت. منافقان که حدس زدند پیامبر از طریق وحی از توطئه آنان مطلع گشته دچار وحشت شدند و گریختند. رسول خدا (ص) اسامی آنان را به عمار و حذیفه فرمود و دستور داد مکتوم دارند و به دیگران نگویند. به روایت واقدی ۳/ ۱۰۴۳، اسید بن حُضیر صبح نزد پیامبر آمد و از ایشان خواست اجازه دهد تا منافقانی را که به جان حضرتش قصد سوء داشتند گردن بزنند. رسول خدا که همواره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۸

نسبت به افکار عمومی توجه خاصی داشت فرمود: «دوست ندارم مردم بگویند همین که محمد از جنگ با مشرکان فراغت یافت دست به کشتن یاران خود زد». تعداد این منافقان را دوازده، چهارده و پانزده نفر هم گفته‌اند. اما درباره این‌که اینان چه کسانی بودند بین اهل سنت و تشیع اختلاف زیاد است تا آن‌جا که در برخی گزارش‌ها شیعه و سنی روی یک نفر هم توافق ندارند. گویا بعدها دست سیاست این موضوع را دگرگون و تحریف کرد، نام بعضی را حذف و نام اشخاصی را به جای آنان ثبت نمود.

بوسه بر دست کارگر

به روایت ابن اثیر در اسدالغابه ۲/ ۲۶۹ در بازگشت از جنگ تبوک سعد انصاری از رسول خدا (ص) استقبال کرد. پیامبر با او مصافحه نمود و سپس فرمود:

«ما هذَا الَّذِی أَکْتَبَ یَدَیْک؟».

چه باعث شده دستت این قدر زبر شده است؟

گفت: یا رسول الله بیل می‌زنم و طناب می‌کشم و با این کار خرجی عائله‌ام را در می‌آورم. رسول خدا دست او را بوسید و فرمود:

«هذِهِ یَدٌ لاتَمَسُّهَا النّارُ».

این دستی است که آتش جهنم به‌آن نمی‌رسد.

مسجد ضرار

به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۱۷۳ عده‌ای از منافقان در محله قبا مسجدی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۱۹

ساختند و زیر پوشش آن به توطئه بر ضد رسول خدا (ص) و مسلمانان پرداختند. دیاربکری ۲/ ۱۳۰ گوید: ابوعامر راهب پدر حنظله غسیل الملائکه از مدینه به مکه رفت و همواره بر ضد حضرت فعالیت می‌کرد. بعد از فتح مکه به طائف فرار کرد و پس از شکست هوازن و ثقیف در جنگ حنین و طائف به شام گریخت. هنگام فرار به شام به منافقان مدینه پیغام فرستاد که برای مقابله با پیامبر مسجدی بسازند و در پوشش آن نیرو و سلاح جمع کنند و به آنان گفت من در حال رفتن نزد قیصر پادشاه روم هستم و از آن‌جا با سپاهی از رومیان به مدینه می‌آیم. آن‌گاه محمد و یارانش را از آن شهر اخراج خواهم کرد. منافقان مسجدی ساختند و هنگامی که رسول خدا عازم تبوک بود عده‌ای به نمایندگی از آنان خدمت ایشان رسیدند و گفتند ما برای افراد پیر و ضعیف و نیز شب‌های زمستانی و بارانی مسجدی بنا کرده‌ایم، دوست داریم نزد ما بیایید و با ما در آن‌جا نماز بگزارید. پیامبر فرمود: «من آماده سفرم و سرگرم تهیه مقدمات آن هستم، اگر به خواست خداوند بازگشتم پیش شما خواهم آمد و با شما نماز خواهم گزارد».

ابن اسحاق ۴/ ۱۷۴ گوید: در بازگشت از تبوک وقتی به منزل ذی اوان رسید به وسیله وحی از اغراض شوم آنان مطلع گشت. سپس بی‌درنگ چند نفر از اصحاب خود را فرستاد و فرمود: «بروید این مسجدی را که اهل آن ستمگرند ویران کنید و سپس بسوزانید». آنان مسجد ضرار را ویران کردند و سوزاندند و جایش را به مزبله تبدیل کردند.

تأدیب سه متخلف

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۰

در ابتدای غزوه تبوک اشاره کردیم که به جز منافقان عده‌ای از مؤمنان نیز بدون عذر موجه به لحاظ گرفتاری شخصی و سهل‌انگاری و ترس از گرما و دوری راه از رفتن به جنگ خودداری کردند. واقدی ۳/ ۱۰۴۹ گوید: وقتی رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت طبق معمول به مسجد رفت دو رکعت نماز خواند و سپس با مردم به گفتگو پرداخت. در این هنگام هشتاد و چند نفر از منافقان که از جنگ تخلف ورزیده بودند عذر و بهانه‌ای برای کار خود تراشیدند. حضرت ظاهر گفتارشان را پذیرفت و باطن کارشان را به خدا واگذار نمود. اما سه نفر از شخصیت‌های سرشناس مدینه کعب بن مالك شاعر رسول خدا، مُرارة بن ربیع و هلال بن امیه که مسلمان مؤمن بودند نزد پیامبر آمده حقیقت را اظهار داشته و گفتند ما بدون عذر در مدینه ماندیم. حضرت سخنانشان را تصدیق کرد و از آنان خواست فعلًا بروند تا ببیند خدا درباره ایشان چه می‌فرماید. بعد دستور داد که کسی با آنان ارتباط نداشته باشد، حتی با ایشان سخن هم نگویند. چندی که گذشت زنانشان نیز مأمور شدند که از آمیزش با آنان خودداری کنند. با اعمال این محدودیت‌ها کار به جایی رسید که زمین بر ایشان تنگ شد و ناچار سر به بیابان گذاشتند. روزها روزه می‌گرفتند و کارشان گریه و توبه و استغفار بود. پس از پنجاه روز خداوند رحمان توبه‌شان را پذیرفت و آنان به اجتماع مسلمین و آغوش خانواده بازگشتند.

جنگ تبوک در قرآن

خداوند در سوره توبه از آیه سی و هشت تا اواخر این سوره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۱

سرگذشت جنگ تبوک و سستی مسلمانان و کارشکنی منافقان را بیان نموده و کید و نفاق منافقان را افشا کرده است. آیه سی و هشت اشاره به عدم بسیج مسلمانان در امر جهاد و سهل‌انگاری آنان دارد. در آیه هشتاد و یک درباره کارشکنی منافقان فرموده است: «گفتند در گرما رهسپار جنگ نشوید بگو آتش دوزخ گرم‌تر است اگر می‌فهمیدید». در آیه نود و یک می‌فرماید بر ضعیفان و بیماران و مستمندان جهاد واجب نیست و نیز در آیه نود و دو به نیازمندانی که وسیله سواری و توشه سفر نداشتند و به «گریه‌کنندگان» مشهور شدند اشاره کرده و جهاد را از آنان ساقط می‌داند و می‌فرماید: «و نیز ایرادی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند تا سوارشان کنی گفتی چیزی نمی‌یابم تا به آن سوارتان کنم و در حالی از نزد تو رفتند که از اندوه آن‌که چیزی برای انفاق ندارند دیدگانشان اشکبار بود». در آیات صد و هفت تا صدو ده ماجرای مسجد ضرار آمده و نیت سوء و نفاق منافقان را افشا کرده و فرموده است: «کسانی که مسجد برای زیان رساندن و کفر ورزیدن و تفرقه انداختن و پناهگاه برای کسی که پیش از این با خدا و رسولش به جنگ ایستاده است بنا کردند، قسم می‌خورند که ما جز نیکی نخواسته‌ایم و حال آن‌که خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغگو هستند». سرانجام در آیه صد و هجده پذیرش توبه سه نفر از مسلمانانی را که از شرکت در جنگ تبوک تخلف ورزیدند بیان می‌کند.

دستاوردهای جنگ تبوک

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۲

با آن‌که جنگ تبوک درگیری نظامی نداشت ولی دستاوردهای مثبتی برای مسلمانان در برداشت. مهم‌ترین نتایج این جنگ موارد ذیل است:

۱. این لشکرکشی گسترده و آهنگ نبرد با امپراتور بزرگ روم به منزله یک قدرت‌نمایی بزرگ نظامی بود که عظمت و اقتدار مسلمانان را به امپراتوری کبیر روم نشان داد و صلابت حکومت اسلام برای هِرَقْل و فرمانروایان مرزی روم شرقی ثابت شد. هم‌چنین اعراب جزیرهٔ العرب که به طور عموم روحیه عصیانگری و طغیان داشتند، متوجه شدند که دیگر با سپاه اسلام و حکومت مرکزی مدینه نمی‌توان به مخالفت و ستیزه برخاست. همین امر باعث شد که پس از آن‌که پیامبر از تبوک بازگشت هیئت‌های نمایندگی از سراسر جزیرهٔ العرب به حضور رسول خدا (ص) رسیدند و اسلام آوردند.

۲. رسول خدا با بستن پیمان و امضای قراردادهایی با فرمانروایان مرزی امنیت مرزهای شمالی حجاز را تأمین کرد.

۳. حضور مقتدرانه رسول خدا (ص) در مرزهای شامات و روم شرقی زمینه‌ای شد برای آشنایی عرب‌های آن مناطق با دین اسلام و تمایل آنان برای پذیرش آن، زیرا گرچه قرن‌ها بود که آن‌ها تحت سلطه رومیان بودند ولی بیشتر مایل بودند با عرب‌های هم‌نژاد خود ارتباط داشته باشند.

۴. لشکرکشی به مرزهای شام و تحمل دشواری‌ها و مشکلات راه در این مسیر طولانی که در کل جنگ‌های پیامبر بیشترین مسافت را داشت به نوعی نوید فتوحات را می‌داد و همین باعث شد تا راه برای فتح شامات

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۳

در آینده هموار و آسان شود.

۵. در طی مراحل این جنگ از بسیج نیرو و تأمین هزینه گرفته تا حرکت به‌سوی شام حزبِ نفاق شناخته و رسوا شد و توطئه آنان نقش بر آب گردید.

اعلام برائت

رسول خدا (ص) پس از بازگشت از تبوک چند ماهی در مدینه ماند، سال نهم رو به اتمام بود و مراسم حج فرا می‌رسید. چون شهر مکه از این سال در شمار قلمرو حکومت اسلامی مدینه قرار می‌گرفت باید قوانین و مقررات اسلام بر آن حاکم می‌شد و آداب و رسوم دینی اعمال می‌گشت، زیرا هنوز عده زیادی از مردمان مکه و اطراف آن بر شرک خود باقی بودند و برخی از آنان گاهی برهنه طواف می‌کردند.

از این‌رو خداوند آیات آغازین سوره برائت را درباره قوانین جدیدی که مشرکان می‌باید اجرا می‌کردند نازل فرمود. به روایت طبری ۳/ ۱۲۲، شیخ مفید/ ۳۷ و بسیاری از محدثان پیامبر این آیات را به ابوبکر سپرد تا همراه عده‌ای به مکه ببرد و قبل از مراسم حج به مردم ابلاغ نماید. چیزی از رفتن ابوبکر نگذشته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (ص) گفت: خدا می‌فرماید:

«لا یُؤَدِّی عَنْکَ إِلّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْکَ».

این آیات را باید خودت و یا کسی که از تو باشد، ابلاغ کند.

رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) دستور داد ناقه قَضْباء حضرت را سوار شود و آیات را از ابوبکر بگیرد و این مأموریت مهم را خود انجام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۴

دهـد. علی (ع) همراه عده‌ای از جمله جابر بن عبدالله انصاری به دنبال ابوبکر حرکت کرد و در ذی‌الحُلیفه به او رسید و آیات را از وی گرفت. ابوبکر نزد حضرت بازگشت و پرسید آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ فرمود: «نه، اما جبرئیل نزد من آمد و گفت خدای متعال فرموده این آیات را باید خودت و یا کسی که از تو باشد ابلاغ کند».

به نقل مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۳۷ در آن سال مسلمانان و مشرکان با هم حج گزاردند. امیرالمؤمنین (ع) به مکه آمد و طبق دستور پیامبر بعد از ظهر روز عید قربان در سرزمین مِنی به پا خاست و به روایت علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۱/ ۲۶۷ فرمود: «ای مردم من فرستاده رسول خدا (ص) به سوی شما هستم». آن‌گاه آیات اوایل سوره برائت را که متضمن بیزاری خدا و رسولش از مشرکان و عدم امان دادن به آنان است قرائت کرد. موضوع مهم در ابلاغ آیات این بود که خداوند اراده کرده بود شرک از سرزمین جزیرهٔ العرب ریشه‌کن شود و توحید جایگزین آن گردد. لذا به گفته مفسران و به روایت مقریزی/ ۵۰۱ روش پیامبر پیش از نزول سوره برائت این بود که فقط با مشرکانی که با آن حضرت سر ستیز داشتند می‌جنگید ولی با آن دسته ازمشرکانی که سر جنگ نداشتند نمی‌جنگید تا آن‌که سوره برائت نازل شد، طبق صریح این سوره مشرکان چهار ماه وقت داشتند تا موضع خود را درباره پذیرش اسلام و عدم آن روشن کنند.

در این قسمت که نخست ابوبکر مأمور ابلاغ سوره برائت شد و سپس به فرمان خدا امیرالمؤمنین مأمور رساندن این پیام گردید، تقریباً بین شیعه و سنی اختلافی نیست. عمده اختلاف این‌جاست که آیا ابوبکر به مدینه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۵

بازگشت و علی (ع) به تنهایی این مأموریت را انجام داد و یا آن‌که ابوبکر هم همراه حضرت به مکه رفت. عموم شیعیان و عده‌ای از اهل سنت که اسامی آنان را علامه امینی در الغدیر ۶/ ۳۴۱ ذکر کرده است می گویند ابوبکر به مدینه بازگشت. اما تعداد زیادی از اهل سنت معتقدند ابوبکر همراه آن حضرت به مکه رفت و در واقع ابوبکر سرپرست حاجیان و ایشان مسؤول قرائت پیام بود. شیخ طوسی در تبیان ۵/ ۱۶۹ می‌فرماید: اصحاب ما روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) ریاست کاروان حج را نیز به علی (ع) واگذار کرد.

جمله‌ای که جبرئیل از جانب خدا آورد که «لا يُؤَدِّی عَنْكَ إِلّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» مؤید نظر شیعیان است، چرا که تصریح می‌فرماید این مسؤولیت را باید خودت یا کسی که از توست انجام دهد، تفکیک و تقسیم کار از آن استنباط نمی‌شود.

ارسال معاذ به یمن

در اوایل سال دهم هجرت اسلام اکثر سرزمین شبه جزیره را فرا گرفته بود، فقط در برخی از مناطق دوردست مانند یمن هنوز به‌طور پراکنده آیین شرک باقی بود. گسترش اسلام در مناطق مرکزی شبه جزیره این فرصت را به رسول خدا (ص) داد تا مردم مناطق دوردست را نیز به اسلام فرا خواند. از این‌رو معاذ بن جبل را به صنعاء یمن فرستاد و هنگام رفتن او را بدرقه کرد و اشاره نمود که معاذ دیگر آن حضرت را نخواهد دید و به نقل ابن‌هشام ۴/ ۲۳۷ به معاذ فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۶

«یَسِّرْ وَ لا تُعَسِّرْ وَ بَشِّرْ وَ لا تُنَفِّرْ وَ إِنَّکَ سَتَقْدَمُ عَلى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ یَسْئَلُونَکَ ما مِفْتاحُ الْجَنَّهِْ؟ فَقُلْ: شَهادَهُْ أَنْ لا إِلهَ إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ».

آسان بگیر و سخت‌گیری نکن، بشارت ده و نومید مگردان و بر تو باد به مدارا کردن. بر قومی از اهل کتاب وارد می‌شوی که می‌پرسند کلید بهشت چیست؟ بگو شهادت به یگانگی خدا.

اعزام امیرالمؤمنین به یمن

به روایت طبری ۳/ ۱۳۲ و شیخ مفید/ ۳۵ رسول خدا (ص)، خالد بن ولید را به یمن نزد قبیله هَمْدان فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. براء بن عازب گوید ما شش ماه در آن‌جا ماندیم اما هیچ کس اسلام را نپذیرفت تا آن‌که رسول خدا علی بن ابی‌طالب را به جای خالد اعزام کرد و دستور داد خالد را برگرداند. به نقل شیخ مفید/ ۸۴ و روضهْ الصفا ۴/ ۱۵۹۹ پیامبر (ص) فرمود: هر کجا این دو سپاه به هم رسیدند امیرالمؤمنین (ع) فرمانده هر دو گروه باشد. علی (ع) قاصدی نزد خالد فرستاد و فرمود: «هر جا فرستاده من به تو رسید باید همان‌جا توقف نمایی». خالد به سخن او اعتنا نکرد. امیرالمؤمنین خالد بن سعید بن عاص را فرستاد و فرمان داد هر کجا خالد را بیابد متوقف سازد تا خود به او برسد. خالد بن سعید فرمان را اجرا کرد و چون امیرالمؤمنین به خالد بن ولید رسید او را به لحاظ سرپیچی از فرمان توبیخ کرد آن‌گاه هر دو گروه مسلمانان را به یک صف درآورد و نزد قبیله همدان رفت و نامه پیامبر را برای آنان قرائت کرد. قبیله هَمْدان همگی در یک روز مسلمان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۷

شدنـد. امیرالمؤمنین نامه‌ای به رسول خـدا نوشت و خبر اسـلام همـدان را به اطلاع ایشان رساند. پیامبر (ص) از اسـلام همدان بسـیار خوشحال شد و سجده شکر به‌جای آورد. آن‌گاه سر از سجده برداشت و دو بار فرمود: «سلام بر همدان».

صالحی شامی در سبل الهدی ۶/ ۳۵۹ می‌نویسد: برخی گویند پیامبر علی را به یمن فرسـتاد تا غنایمی را که در سـریه خالد به دست آمـده بـود تقسـیم و خمس آن را جـدا سـازد. علی (ع) چون خمس را جـدا سـاخت مقـداری از آن را برای خویش برگزیـد. خـالد ناراحت شـد و بُریـدهٔ بن حُصـیب اسْـلَمی را همراه نامه‌ای شِـکوه‌آمیز نزد رسول خـدا فرسـتاد. بُریـده گوید چون به حضور حضـرت رسـیدم و نامه را برای ایشان خواندنـد من نیز محتوای آن را تأییـد کردم ناگهان رنگشان برافروخته شـد و به روایت ترمـذی ۵/ ۵۹۷ فرمود:

«ما تَری فِی رَجُلٍ یُحِبُّ اللَّه وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللُّه وَ رَسُولُهُ».

چه می‌گویی درباره مردی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

به نقل سبل الهدی ۶/ ۳۵۹ سپس فرمود:

«مَنْ کُنْتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ، یا بُرَیْدَةُ لا تَقَعْ فِی عَلِیٍّ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدِی».

هر که را من ولی او هسـتم پس علی نیز ولی اوست، ای بُریده درباره علی گمان بد مبر که او از من است و من از او هسـتم و بعد از من او ولی شما است.

به روایت شیخ مفید/ ۸۶ فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۸

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَحِلُّ لَهُ مِنَ الْفَيْءِ مَا يَحِلُّ لِي إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ خَيْرُ مَنْ أَخْلَفَ بَعْدِي لِكَافَّةِ أُمَّتِي. يَا بُرَيْدَةُ احْذَرْ أَنْ تُبْغِضَ عَلِيّاً فَيُبْغِضَكَ اللهُ».

آنچه را از غنیمت برای من حلال است همانا برای علی بن ابی‌طالب نیز حلال است. علی بن ابی‌طالب بهترین مردم است برای تو و قوم تو و بهترین فرد است پس از من برای تمامی امتم. ای بُریده بپرهیز از این‌که علی را دشمن بداری که خداوند تو را دشمن می‌دارد.

سریه علی بن ابی‌طالب در یمن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام؛ ج۲؛ ص۲۲۸

یا مرتبه دوم بود که رسول خدا (ص) در ماه رمضان سال دهم علی (ع) را با سپاهی به یمن اعزام کرد. به نقل روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۹۶ امیرالمؤمنین در قبا اردو زد تا آن‌که سیصد سوار آماده حرکت شدند. پیامبر به دست خویش برای علی پرچم بست و عمامه بر سر آن حضرت نهاد و فرمود: «ای علی تو را فرستادم و بر مفارقتت دریغ می‌خورم».

به روایت واقدی ۳/ ۱۰۷۹ علی بی ابی‌طالب به سوی یمن حرکت کرد تا به سرزمین قبیله مَذْحِج رسید، آن‌گاه با گروهی از آنان برخورد کرد و ایشان را به پذیرش اسلام فرا خواند. مَذْحِجیان نپذیرفتند و سپاه اسلام را تیرباران و سنگ‌باران کردند. فرمانده سپاه اسلام وقتی دید چاره‌ای جز جنگ نیست به نبرد با آنان پرداخت و بیست نفر را کشت. در این هنگام قبیله مذحج رو به هزیمت نهاده و فرار کردند. سپس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۲۹

حضرت بار دوم آنان را به اسلام دعوت کرد، این بار سریع پذیرفتند و اسلام آوردند. خمس غنایم را جدا ساخت و سهم مجاهدان را داد ولی از خمس به هیچ کس چیزی نداد، در حالی که فرماندهان پیشین مقداری هم از خمس به رزمندگان می‌دادند.

امیرالمؤمنین در بین مذحج اقامت گزید و به آنان قرآن و احکام می‌آموخت. آن‌گاه نامه‌ای به پیامبر نوشت و شرح واقعه را برای او توضیح داد و به عبدالله بن عمرو مُزَنی سپرد تا خدمت ایشان ببرد. رسول خدا همین عبدالله را به یمن اعزام کرد و از علی (ع) خواست تا در موسم حج به ایشان بپیوندد. حضرت با سپاه خود به‌سوی مکه حرکت کرد و در منطقه فُتُق در نزدیکی طائف ابورافع را به جای خود نصب کرد و از سپاه جدا شد تا زودتر گزارش کار را خدمت رسول خدا بدهد. مسلمانان از ابورافع خواستند لباس‌های یمنی به آنان بدهد تا با آن‌ها محرم شوند، ابورافع به هر یک دو لباس داد. هنگامی که سپاه نزدیک مکه رسید و علی آمد تا آنان را نزد رسول خدا (ص) ببرد متوجه این امر شد و جامه‌ها را شناخت. آن‌گاه ابورافع را مؤاخذه کرد و دستور داد آن‌ها را از تن بیرون نمودند.

در این‌که امیرالمؤمنین چند بار به یمن اعزام شد اختلاف است. ابن‌اسحاق ۴/ ۲۹۰، ابن‌سعد ۲/ ۱۶۹ و عده‌ای دیگر گفته‌اند حضرت علی دو مرتبه به یمن رفت. در سیره زَینی دَحْلان ۲/ ۳۴۶ آمده است مرتبه اول برای دعوت قبیله همدان رفت که پس از فتح مکه در سال هشتم بود و مرتبه دوم در سال دهم بود که به سرزمین قبیله مذحج رفت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۰

خلاصه درس

جنگ تبوک: سرزمین تبوک در شمال مدینه در نزدیکی مرز شام قرار داشته است. درباره علت جنگ تبوک اختلاف است. گرمی هوا و خشکسالی و تا حدودی قحطی از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه عظیم روم از طرفی دیگر بسیج سپاه را دشوار ساخته بود. سپاه تبوک را با الهام از قرآن جیش العسره (سپاه سختی) نامیدند، زیرا مسلمانان در این جنگ سختی و دشواری زیادی متحمل شدند. رسول خدا (ص) از تمام قبایل کمک خواست و افرادی را برای بسیج تیره‌ها به طوایف مختلف گسیل داشت و از مکه نیز درخواست نیرو کرد. سرانجام سپاهی بزرگ متشکل از سی هزار نفر، دوازده هزار شتر و ده هزار اسب آماده شد. در این جنگ منافقان به‌طور گسترده و برنامه‌ریزی شده در میان مردم کارشکنی می‌کردند، آنان به مردم می‌گفتند در این گرمای شدید به جنگ نروید این فصل برای جنگ مناسب نیست. رسول خدا (ص) تصمیم گرفت فرد لایقی را به عنوان جانشین خود در مدینه بگذارد تا او بتواند امنیت شهر را در غیاب حضرت اداره و حفظ کند. این فرد جز امیرالمؤمنین (ع) کس دیگری نمی‌توانست باشد.

رسول خدا (ص) در ثنیهٔ الوداع اردو زد و به صف‌آرایی و تنظیم سپاه خود پرداخت. در این غزوه عده‌ای از منافقان نیز شرکت کردند و اندک مناسبتی که پیش می‌آمد به شبهه‌افکنی و ایجاد شک و تردید در عقاید مسلمانان و زخم‌زبان به رسول خدا مبادرت می‌ورزیدند. رسول اکرم و مسلمانان پس از تحمل دشواری‌های زیاد به سرزمین تبوک رسیدند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۱

حضور مقتدرانه پیامبر در تبوک و کثرت سپاه آن حضرت موجب نگرانی امپراتور روم شد و به این جهت او صلاح دید که سپاه خود را به مرکز فرا خواند و به جنگ با مسلمانان نپردازد. یوحَنّا بن رُؤبه حاکم ایلَه (بندر عقبه) نزد پیامبر آمد و حضرت قطعه‌ای پارچه به او بخشید و با وی قرارداد صلح و پرداخت جزیه امضا کرد.

پیامبر (ص) در همان زمان که در تبوک به سر می‌برد خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار در ماه رجب به سوی اَکیدِر بن عبدالملک کِنْدی که نصرانی و پادشاه دَوْمَةُ الجندل بود فرستاد. خالد با سپاه خود به دومةالجندل رفت و در یک شب مهتابی که اکیدر با چند نفر از خاندان خود از جمله برادرش حسّان در حال تعقیب و شکار گاو بودند، بر آنان یورش برد، برادر او را کشت و خودش را اسیر کرد. خالد به اکیدر به این شرط امان داد که قلعه دومهٔ الجندل را بر وی بگشاید. آن‌گاه قرارداد صلحی مبنی بر پرداخت جزیه با آنان امضا کرد.

در بازگشت از تبوک گروهی از منافقان توطئه کردند تا رسول خدا (ص) را در به میان دره پرتاب کرده و بکشند. حضرت به وسیله وحی از توطئه آنان باخبر شد. شب هنگام بود که رسول خدا به بالای دره رسید. منافقان که از قبل خود را آماده کرده و صورت‌های‌شان را با پارچه پوشانده بودند خود را به نزدیک شتر حضرت رساندند تا توطئه قتل را عملی کنند. پیامبر (ص) بی‌درنگ نهیبی به آنان زد. منافقان که حدس زدند پیامبر از طریق وحی از توطئه آنان مطلع گشته دچار وحشت شدند و گریختند.

در بازگشت از تبوک سعد انصاری به استقبال پیامبر (ص) رفت،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۲

حضرت بـا او مصافحه کرد و دیـد دسـتان وی خیلی زبر است، وقتی علت پرسـید، عرض کرد: با بیل و طناب کار می‌کنم و خرجی خانواده‌ام را درمی‌آورم. آنگاه حضرت دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش جهنم به آن نمی‌رسد.

عـده‌ای از منافقان در محله قبا مسـجدی ساختنـد و زیر پوشـش آن به توطئه بر ضـد رسول خدا (ص) و مسـلمانان پرداختند. ابوعامر راهب همواره بر ضـد حضـرت فعـالیت می‌کرد. هنگـام فرار به شـام به منافقان مـدینه پیغام فرسـتاد که برای مقابله با پیامبر مسـجدی بسازند و در پوشش آن نیرو و سلاح جمع کنند و به آنان گفت من در حال رفتن نزد قیصر پادشاه روم هستم و از آن‌جا با سپاهی از رومیـان به مـدینه می‌آیم. پیامبر (ص) در بازگشت از تبوک وقتی به منزل ذی اوان رسـید به وسـیله وحی از اغراض شوم آنان مطلع گشت. سـپس بی‌درنگ چنـد نفر از اصـحاب خود را فرسـتاد و فرمود: «برویـد این مسـجدی را که اهل آن سـتمگرند ویران کنیـد و سپس بسوزانید». آنان مسجد ضرار را ویران کردند و سوزاندند و جایش را به مزبله تبدیل کردند.

خداوند در سوره توبه از آیه سـی و هشت تا اواخر این سوره سرگذشت جنگ تبوک و سستی مسلمانان و کارشکنی منافقان را بیان نمـوده و کیـد و نفـاق منافقـان را افشـا کرده است. بـا آن‌که جنـگ تبـوک درگیری نظـامی نـداشت ولی دسـتاوردهای مثبـتی برای مسلمانان در برداشت.

رسول خدا (ص) پس از بازگشت از تبوک چند ماهی در مدینه ماند،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۳

سال نهم رو به اتمام بود و مراسم حج فرا می‌رسید. امیرالمؤمنین به مکه آمد و طبق دستور پیامبر بعد از ظهر روز عید قربان در سرزمین مِنی به پا خاست و فرمود: «ای مردم من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم». آن‌گاه آیات اوایل سوره برائت را که متضمن بیزاری خدا و رسولش از مشرکان و عدم امان دادن به آنان است قرائت کرد. موضوع مهم در ابلاغ آیات این بود که خداوند اراده کرده بود شرک از سرزمین جزیرهٔالعرب ریشه‌کن شود و توحید جایگزین آن گردد. روش پیامبر (ص) پیش از نزول سوره برائت این بود که فقط با مشرکانی که با آن حضرت سر ستیز داشتند می‌جنگید ولی با آن دسته ازمشرکانی که سر جنگ نداشتند نمی‌جنگید تا آن‌که سوره برائت نازل شد، طبق صریح این سوره مشرکان چهار ماه وقت داشتند تا موضع خود را درباره پذیرش اسلام و عدم آن روشن کنند.

در اوایل سال دهم هجرت اسلام اکثر سرزمین شبه جزیره را فرا گرفته بود، فقط در برخی از مناطق دوردست مانند یمن هنوز به‌طور پراکنده آیین شرک باقی بود. از این‌رو رسول خدا (ص) معاذ بن جبل را به صنعاء یمن فرستاد و هنگام رفتن او را بدرقه کرد و اشاره نمود که معاذ دیگر آن حضرت را نخواهد دید.

رسول خدا، خالد بن ولید را به یمن نزد قبیله هَمْدان فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. براء بن عازب گوید ما شش ماه در آن‌جا ماندیم، اما هیچ کس اسلام را نپذیرفت تا آن‌که رسول خدا علی بن ابی‌طالب را به جای خالد اعزام کرد. چون امیرالمؤمنین به خالد بن ولید رسید، هر دو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۴

گروه مسلمانان را به یک صف درآورد و نزد قبیله همدان رفت و نامه پیامبر را برای آنان قرائت کرد. قبیله هَمْدان همگی در یک روز مسلمان شدند.

سریه علی بن ابی‌طالب در یمن: گویا مرتبه دوم بود که رسول خدا (ص) در ماه رمضان سال دهم علی (ع) را با سپاهی به یمن اعزام کرد.

علی بی ابی‌طالب به سوی یمن حرکت کرد تا به سرزمین قبیله مَذْحِج رسید، آن‌گاه با گروهی از آنان برخورد کرد و ایشان را به پذیرش اسلام فرا خواند. مَذْحِجیان نپذیرفتند و سپاه اسلام را تیرباران و سنگ‌باران کردند. فرمانده سپاه اسلام وقتی دید چاره‌ای جز جنگ نیست به نبرد با آنان پرداخت و بیست نفر را کشت. در این هنگام قبیله مذحج رو به هزیمت نهاده و فرار کردند. سپس حضرت بار دوم آنان را به اسلام دعوت کرد، این بار سریع پذیرفتند و اسلام آوردند.

خود آزمایی

۱. جهاد مالی را در جنگ تبوک توضیح دهید.

۲. پیامبر (ص) چه کسی را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین نمود؟ چرا؟

۳. رسول خدا (ص) در احترام به کار و کارگر چه عملی انجام داد و چه فرمود؟

۴. چه کسانی مسجد ضرار را ساختند؟ هدف آنان از ساختن این مسجد چه بود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۵

ص:۲۳۶

۵. کدام آیات قرآن به سرگذشت جنگ تبوک اشاره دارد؟ توضیح دهید.

۶. دستاوردهای جنگ تبوک را بیان کنید.

۷. ابلاغ برائت در چه تاریخی، در کجا و به وسیله چه کسی صورت گرفت؟

۸. قبیله همدان و مذحج چگونه اسلام آوردند؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۷

درس پانزدهم هیئت ثقیف ...، و سر انجام برترین انسان

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- با چگونگی اسلام آوردن هیئت ثقیف آشنا شویم.

- داستان مباهله را بدانیم.

- اسلام آوردن هیئت طی را بدانیم.

- به چگونگی حج الوداع پی ببریم.

- واقعه غدیر خم را بدانیم.

- جانشین پیامبر را بشناسیم.

- ماجرای اعزام سپاهی به فرماندهی اسامهٔ بن زید به سوی روم را بدانیم.

- با چگونگی آخرین نماز جماعت و رحلت پیامبر آشنا شویم.

در این درس به اسلام آوردن هیئت ثقیف و نگارش صلحنامه بین آنان و پیامبر، آمدن هیئتی از مسیحیان نجران به مدینه، مباهله، نوشتن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۸

قرارداد صلح بین آنان و پیامبر و پذیرفتن پرداخت جزیه، شرفیاب شدن هیئت طی خدمت پیامبر و پذیرش اسلام، آخرین حج پیامبر، نزول آیه شصت و هفت سوره مائده، واقعه غدیر خم و تعیین حضرت علی به عنوان جانشین پیامبر و پذیرش حاضران و تبریک و تهنیت از سوی آنان به امیرالمؤمنین (ع)، اعزام سپاه اسلام به فرماندهی اسامهٔ بن زید به روم و رحلت پیامبر خواهیم پرداخت.

هیئت ثقیف

ثقیفیان که به گردنکشی، سرسختی، خشونت، غرور و جنگاوری مشهور بودند و در محاصره طائف سرسختانه در برابر سپاه اسلام ایستادند، پس از کشتن بزرگ قوم خود عروهٔ بن مسعود که مسلمان شده بود کارشان بسیار دشوار گشت و به نوعی در حصار مسلمانان قرار گرفتند، زیرا امنیت مراتع و راه‌های آنان از سوی مسلمانان تهدید می‌شد. ابن‌اسحاق ۴/ ۱۸۳ گوید: سران ثقیف برای حل این مشکل به رایزنی پرداختند و به یکدیگر گفتند هیچ راهی نمانده که امنیت داشته باشد، کسی بیرون نمی‌رود مگر آن‌که به او حمله می‌شود، خلاصه زندگی بر ما مشکل شده است. در پایان جلسه تصمیم بر آن شد که هیئتی متشکل از شش نفر به ریاست عبدیا لَیل که از سران ثقیف بود راهی مدینه گردد تا خدمت رسول خدا شرفیاب و مسلمان شوند.

هیئت ثقیف به مدینه آمد، به دستور حضرت در کنار مسجد سایبانی برای‌شان ساخته شد و خالد بن سعید بن عاص مأمور پذیرایی آنان گردید و به نقل واقدی ۳/ ۹۶۵ برای پذیرایی و صرف غذا به خانه مغیرهٔ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۳۹

بن شُعْبه ثقفی که از قبیله آنان بود می‌رفتند. چند روزی نزد پیامبر رفت و آمد می‌کردند، یک روز عبدیا لَیل نظر آن حضرت را درباره زنا، ربا و شراب پرسید و گفت ما از ارتکاب این امور ناچاریم، چون قومی عزب هستیم و اموالمان نیز همه‌اش ربوی است و آب انگورهایمان نیز شراب می‌شود. رسول خدا همه این امور را حرام برشمرد و آیاتی از قرآن در تحریم آن‌ها قرائت کرد. ثقیفیان چون خود را در محاصره حکومت اسلامی و مسلمانان می‌دیدند و جز تسلیم شدن راه دیگری نداشتند، با خود گفتند چاره‌ای نداریم جز آن‌که حرمت این‌ها را بپذیریم.

بنابراین نزد پیامبر (ص) آمده درخواست معاهده صلح کردند و ضمن قرارداد دو خواسته دیگر خویش را بیان داشتند. یکی این‌که تا سه سال از ویران کردن بتخانه آنان صرف‌نظر شود و دیگر آن‌که از نماز خواندن معاف باشند. حضرت حاضر نشد حتی یک ماه از ویران کردن بتخانه صرف‌نظر کند. هیئت ثقیف در پایان گفتند پس ما را از نماز خواندن و این‌که بت‌هایمان را به دست خود بشکنیم معاف فرما. رسول خدا (ص) این را که بت‌ها به دست خودشان شکسته نشود پذیرفت ولی در مورد نماز به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۸ فرمود: «لا خَیْرَ فِی دِینٍ لا صَلاةَ فِیهِ» در دینی که نماز نباشد خیری نیست.

آن‌گاه عثمان بن ابی‌العاص را که از همه جوانتر بود و در فراگیری قرآن ذوق و شوق زیادی نشان داد به عنوان امیر بر آنان گمارد. در این هنگام هیئت ثقیف مسلمان شدند و پیامبر (ص) صلحنامه‌ای برای آنان نوشت و به سرزمین خود بازگشتند. سپس ابوسفیان و مغیره را به طائف فرستاد و آنان بتخانه ثقیف را ویران کردند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۰

هیئت نصارای نجران و مباهله

سرزمین نَجْران در یکصد و پنجاه فرسنگی جنوب شرقی مکه در نزدیکی مرز یمن قرار دارد. سرزمین نجران در صدر اسلام منطقه مسیحی‌نشین جزیرهٔ العرب بود. پس از آن‌که رسول خدا (ص) در سال هشتم هجرت مکه را فتح کرد و عرب تسلیم اسلام شد، هیئت‌هایی برای پذیرش اسلام و به رسمیت شناختن حکومت اسلام به مدینه آمدند. از جمله به نقل ابن اسحاق ۲/ ۲۲۲ هیئت نصارای نجران متشکل از شصت نفر به ریاست عبدالمسیح ملقب به عاقب، ایهَم ملّقب به سید و ابوالحارث که عالم و سرپرست مدارس آنان و نماینده کلیسای روم در حجاز بود رهسپار مدینه شد. نصارای نجران هنگام عصر به مدینه رسیدند و با جامه‌های ابریشمی و انگشتری‌های طلا وارد مسجد شده و به رسول خدا سلام کردند. وضع تجملی آنان حضرت را ناراحت کرد به طوری که پاسخ سلام آنان را نگفت. نصارا داخل مسجد رو به شرق ایستاده به نماز مشغول گشتند و به اشاره حضرت کسی متعرض آنان نشد. سپس با راهنمایی حضرت علی با لباس ساده و بدون انگشتری طلا به حضور پیامبر شرفیاب شدند و سلام کردند. حضرت با احترام خاصی پاسخ سلامشان را داد و آنان را به اسلام دعوت کرد ولی نصارا از پذیرش اسلام امتناع ورزیده و با ایشان به احتجاج برخاستند.

نصارای نجران درباره حضرت عیسی (ع) از پیامبر (ص) سؤالاتی کردند. آن‌گاه آیات اوایل سوره آل عمران از جمله آیات پنجاه و نه و شصت و یک در پاسخ آن‌ها نازل شد و به روایت دلائل النبوه بیهقی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۱

۵/ ۳۸۲ و عُمْدَه ابن بِطْرِیق/ ۱۸۹ خداوند به پیامبر (ص) دستور داد تا با آن‌ها مباهله کند. قرار شد فردا به نقطه‌ای خارج از شهر مدینه برای مباهله بروند و هر یک دیگری را نفرین کند که هر کس بر باطل است خدا او را نابود سازد. روز مباهله گروه زیادی از مهاجر و انصار در مکان موعود حاضر شدند، اما پیامبر فقط همراه چهار تن از نزدیکان خود حرکت کرد. حضرت در حالی که امام حسین را در آغوش و دست امام حسن را در دست گرفته بود و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه پشت سر او حرکت می‌کردند راهی میعادگاه شد. اسقف‌های نجران وقتی این صحنه ساده و با معنویت و در عین حال با جدیت کامل را دیدند از مباهله پشیمان شدند. ابوالحارث گفت ای یاران من گروهی را می‌بینم که اگر بخواهند کوه را از جای برکنند می‌توانند، اگر مباهله کنیم یک نفر نصارا در روی زمین زنده نمی‌ماند. از این‌رو به پیامبر عرض کردند: ای ابوالقاسم ما با تو مباهله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم. قرار شد با حضرت صلح کنند و جزیه بپردازند. صلحنامه نوشته شد و سپس نصارای نجران به سرزمین خود بازگشتند.

هیئت طی

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۲۲۴ و ابن‌سعد ۱/ ۳۲۱ نمایندگان قبیله طَی به سرپرستی زید الخیل بن مُهَلْهَل در سال نهم هجرت در مسجد به حضور رسول خدا (ص) رسیدند، حضرت اسلام را بر آنان عرضه کرد و چون اسلام آوردند به هر یک پنج اوقیه نقره جایزه و به زید دوازده و نیم اوقیه داد و منطقه فَید و سرزمین‌های دیگر را به او واگذار کرد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۲

و درباره زیـد فرمود: «هیچ مردی از عرب برایم به فضل ذکر نشد جز آن‌که او را کمتر از آن‌که برایم می‌گفتند یافتم مگر زید که او را بیش از آن‌که می‌گفتند یافتم». آن‌گاه نام او را زید الخیر گذاشت. هم‌چنین هیئت‌های زیادی از دیگر قبایل به حضور رسول خدا (ص) شرفیاب و مسلمان شدند.

حجة الوداع

در سال دهم هجرت موسم حج فرا رسید، پیامبر (ص) از جانب خداوند مأمور شد که مسائل مهم و مبانی دین اسلام و احکام آن را برای مردم جزیرة العرب بـازگو و تکمیـل نمایـد و برنـامه جهـانی و اساسـی این دین را به گوش همگـان برسانـد، از تمـامی طوایف اطراف و سایر مردم خواست تا در مراسم حج شـرکت کنند. به روایت مقریزی/ ۵۱۲ یکصدو چهارده و به روایت زَینی دَحْلان ۳/ ۳ یکصد و بیست و چهار هزار نفر آماده حج‌گزاردن شدند. به نقل واقدی ۳/ ۱۰۸۹ پیامبر (ص) صد شتر قربانی همراه خود برداشت و روز بیست و پنجم ذی‌القعـده کاروان عظیم حج به رهبری رسول خدا به سوی مکه حرکت کرد. حضـرت در ذوالحلیفه محرم شد و تلبیه گفت. مسلمانان نیز محرم شدند و لبیک گفتند. پیامبر روز چهارم ذی‌الحجه وارد مکه شد و مناسک خود را انجام داد.
تا روز هشتم یعنی روز ترویه در مکه ماند سپس به مِنی رفت، شب را در آن‌جا توقف کرد و صبح پس از طلوع آفتاب راهی عرفات گردید. به روایت بیهقی در السنن الکبری ۷/ ۸۹ رسول اکرم (ص)، فضل بن عباس
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۳

را بر پشت سر خود سوار کرده بود، در بین راه زن جوان زیبایی از طایفه خَثْعَم نزد حضرت آمد تا درمورد حج سؤال کند. فضل که جوانی نیکوروی و سپیدچهره بود شروع کرد به نگاه کردن به آن زن و او نیز به فضل خیره گشت. رسول خدا دست خود را روی صورت فضل گذاشت و سر او را برگرداند. فضل سرش را چرخاند و به سوی دیگر نگریست. حضرت دوباره دست روی صورت او گذاشت و مانع از نگاه وی شد آن‌گاه فرمود:

«رَأَيْتُ شابّاً وَ شابَّةً فَلَمْ آمَنْ عَلَيْهِمَا الشَّيْطانَ».

می‌بینم مردی جوان و زنی جوان‌اند، از کید شیطان در باره آنان ایمن نیستم.

سپس فضل را نصیحت و موعظه کرد.

آن‌گاه در عرفات در خیمه‌ای فرود آمد و بعد سوار بر ناقه قَصْوا شد و خطبه‌ای ایراد فرمود. به روایت واقدی ۳/ ۱۱۱۱ در آن خطبه حرمت خانه کعبه و ماه حرام را بیان و نیز بر حرمت خون، مال و آبروی مردم تأکید کرد و اشاره فرمود که ارتحال وی نزدیک است. مسأله بسیار مهم در این خطبه این بود که آن حضرت می‌دانست رحلت او به جهان آخرت نزدیک است بنابراین باید رهبری امت و جانشینی رسالت را تعیین می‌کرد. احمد حنبل ۵/ ۹۹ از جابر بن سَمُرَه نقل می‌کند که رسول خدا (ص) در عرفات برای ما خطبه خواند و شنیدم که می‌گفت: «همواره این دین قدرتمند و آشکار است تا آن‌که دوازده نفر حکومت کنند که تمامشان»....

در این هنگام مردم سخن گفتند و سرو صدا کردند به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۴

گونه‌ای که من سخن آن حضرت را نفهمیدم. از پدرم که از من به رسول خدا نزدیکتر بود پرسیدم پس از کلمه «تمامشان» چه فرمود؟ پدرم گفت فرمود: «تمامی آنان از قریش هستند».

غدیر متمم رسالت

مسلمانان اعمال و مناسک حج را زیر نظر رسول خدا (ص) انجام داده و سپس به دستور آن حضرت راهی مدینه و سرزمین خود شدند. کاروان بزرگ حج به غدیر خم که رسید پیامبر مأمور ابلاغ رسمی جانشین خود گردید.

شیخ مفید در ارشاد/ ۹۳ گوید: قبلًا خداوند به پیامبر فرمان داده بود تا علی را به جانشینی خود نصب کند ولی وقت آن را معین نکرده بود. حضرت در پی به دست آوردن فرصت مناسبی بود که بتواند بدون بروز اختلاف و اضطرابی در جامعه آن را اعلام نماید لیکن بیش از این جای تأخیر نبود، زیرا گروه زیادی از مردم از کاروان جدا می‌شدند و به سرزمین‌ها و شهرهای خود می‌رفتند.

با نزول آیه شصت و هفت سوره مائده (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَ ا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) رسول خدا (ص) مأمور شد در غدیر خم توقف کند و ولایت امیرالمؤمنین (ع) را به‌طور رسمی و آشکار ابلاغ نماید. غدیر خم به هیچ وجه جای مناسبی برای توقف کاروان نبود، چرا که آب کافی و نیازهای ابتدایی در آن‌جا یافت نمی‌شد، هوا هم بسیار گرم و سوزان بود ولی از آن سوی نیز بیش از این درنگ جایز نبود. از این‌رو رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۵

دستور داد تا کاروان توقف کند و همه در یک مکان جمع شوند. زیر درختچه‌ها را تمیز کردند و در سایه آن‌ها نشستند. سپس به فرمان آن حضرت از جهاز شتران جایگاهی ساختند. همه چیز مرتب و منظم بود و بیش از صد هزار مرد و زن مسلمان منتظر بودند تا ببینند رسول خدا (ص) برای چه موضوعی آنان را در این بیابان گرم و سوزان نگاه داشته است. در این هنگام حضرت در جایگاه مخصوص ایستاد و امیرالمؤمنین را در سمت راست خود قرار داد و به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدای سبحان و پند و اندرز به روایت ابن‌سعد ۲/ ۱۹۴، احمد حنبل ۳/ ۱۴ و شیخ صدوق در معانی الاخبار/ ۹۰ و دیگران چنین فرمود:

«إِنِّی أُوْشِکُ أَنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ وَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ، کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی؛ کِتابُ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَهْلُ بَیْتِی وَ إِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا مَا ذَا تَخْلُفُونِی فِیهِمَا».

همانا به زودی من به سوی خدا خوانده می‌شوم و دعوت حق را لبیک می گویم من دو چیز بسیار گرانمایه را در بین شما می گذارم، کتاب خدا و عترتم، کتاب خدا ریسمان هدایت است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترتم که اهل بیت من‌اند. خداوند مهربان و آگاه مرا خبر داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌که در حوض کوثر نزد من آیند. پس بنگرید که بعد از من چگونه با آن دو رفتار خواهید کرد!

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۶

بعد با صدای بسیار بلند فرمود: «آیا من سزاوارتر از شما به خودتان نیستم؟» گفتند بار خدایا چرا. آن‌گاه در حالی که بازوان امیرالمؤمنین را گرفته و به قدری بالا نگه داشته بود که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان بود. به روایت شیخ مفید/ ۹۴، ابن مغازلی/ ۱۸، سبط ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص/ ۲۹ و دیگران فرمود:

«فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَه».

پس هر که را من مولا-یم این علی مولای اوست، خداوندا دوست دار کسی را که وی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با وی دشمنی کند، یاری فرما کسی را که وی را یاری کند و خوار ساز کسی را که او را خوار سازد.

تهنیت و سرود غدیر

شیخ مفید/ ۹۴، طبرسی/ ۱۳۲ و میرخواند در روضهٔ الصفا ۴/ ۱۶۱۵ گویند: آن‌گاه رسول خدا (ص) از جایگاه پایین آمد و دو رکعت نماز خواند، سپس ظهر شد مؤذن اذان گفت و حضرت نماز ظهر را خواند. بعد در خیمه خود نشست و فرمان داد امیرالمؤمنین نیز در خیمه‌ای که مقابل خیمه حضرت بود نشست. سپس به دستور حضرت مسلمانان گروه گروه به علی (ع) به عنوان امام تبریک گفتند و به او با لقب «امیرالمؤمنین» سلام دادند. به نقل مصنف ابن ابی شیبه ۷/ ۵۰۳، احمد حنبل ۴۵/ ۲۸۱، تذکرهٔ الخواص/ ۲۹ و دیگران عمر از همه بیشتر در تبریک گفتن مبالغه نمود، او خطاب به آن حضرت گفت: به به! خوشا به حال تو ای علی، هم اینک مولای من و مولای تمامی مردان و زنان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۷

مسلمان گشتی. همسران و دیگر زنان مسلمان نیز به دستور پیامبر (ص) نزد علی (ع) آمدند و به او با عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دادند. آن‌گاه به روایت شیخ مفید/ ۹۴، مناقب خوارزمی/ ۱۳۶ و تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی/ ۳۳، حسّان بن ثابت با کسب اجازه از محضر پیامبر درباره این حادثه بزرگ چنین سرود:

يُنادِيهِمُ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمٍّ وَ أَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنادِيا

وَ قالَ فَمَنْ مَوْلاكُمُ وَ وَلِيُّكُمْ فَقالُوا و لَمْ يُبْدُوا هُناكَ التَّعادِيا

إِلهُكَ مَوْلانا وَ أَنْتَ وَلِيُّنا وَ لَنْ تَجِدَنْ مِنّا لَكَ الْيَوْمَ عاصِيا

فَقالَ لَهُ قُمْ يا عَلِيُّ فَإِنَّنِی رَضِيتُكَ مِنْ بَعْدِی إِماماً وَ هادِيا

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصارَ صِدْقٍ مُواليا

هُناكَ دَعا اللَّهُمَّ والِ وَلِيَّهُ وَ كُنْ لِلَّذِی عادَی عَلِيّاً مُعادِيا

روز غدیر در سرزمین خم پیامبرشان ندا درداد، وه چه نیکو پیام می‌رساند رسول خدا هنگامی که ندا سر می‌دهد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۸

فرمود کیست فرمانروا و سرپرست شما؟ بدون آن‌که اظهار دشمنی کنند پاسخ دادند.

خدایت فرمانروای ما و تو سرپرست مایی، تو هرگز امروز از ما کسی را نافرمان نخواهی یافت.

آن‌گاه فرمود ای علی برخیز که همانا من راضی شدم پس از من پیشوا و راهنما باشی.

هر که را من فرمانروایم این علی سرپرست اوست، پس شما یاور صمیمی و دوست وی باشید.

در آن‌جا دعا کرد بار خدایا دوست دار دوستانش را و با کسی که دشمن علی است دشمن باش.

مهر کمال اسلام

به روایت اعلام الوری طبرسی/ ۱۳۳ و مناقب ابن مغازلی/ ۱۹ پس از انجام مراسم تعیین جانشین و امام مسلمین پیک وحی فرود آمد و آیه سه سوره مائده را (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِيناً) برای پیامبر (ص) آورد. با نزول این آیه دین مقدس اسلام تکمیل گشت و مُهر کمال بر آن خورد. در این وقت حضرت بی‌درنگ بانگ زد: «الله اکبر! سپاس خدای را بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضای خدا بر رسالتم و ولایت علی پس از من».

نکته‌ای که در این‌جا توضیح آن بسیار حائز اهمیت بوده این است که نگرانی و ترس پیامبر از چه بود؟ چون صریح قرآن این است که خدا به رسول خود می‌فرماید ما تو را از شر مردم نگه خواهیم داشت. سؤال این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۴۹

است که چرا رسول خدا از تبلیغ این امر خوف داشت؟ آیا از به خطر افتادن جان علی نگران بود یا بیم آن داشت که سخنش را نپذیرند و بر حضرتش خرده بگیرند که چرا پسرعمو و داماد خود را به جانشینی برمی‌گزیند، یا این‌که ترس از منافقان فرصت‌طلب داشت که مبادا فرصت را مغتنم شمرده و یک‌باره بر وی بشورند و آشوبی برپا سازند که مهار آن ممکن نباشد. تمامی این امور را محتمل دانسته‌اند. اما به احتمال زیاد نگرانی حضرت بیشتر از شورش و آشوب بوده است، چرا که خود ایشان به روایت علامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۱۶۵ درباره علت تأخیر ابلاغ به جبرئیل فرمود: «همانا مردم تازه مسلمان‌اند می‌ترسم نپذیرند و شورش کنند». این مضمون را حَسْکانی نیز در شواهد التنزیل ۱/ ۳۰۰ نقل کرده است. بدین لحاظ بود که به روایت ابن مغازلی/ ۲۵ و ابن بطریق/ ۱۰۷ وقتی از آنان خواست گرد هم آیند تا امر مهمی را با آن‌ها در میان بگذارد، ابتدا نپذیرفتند و کناره‌گیری کردند. حضرت بسیار ناراحت شد و پس از آن‌که علی (ع) مردم را جمع کرد پیامبر (ص) از آنان گله نمود. مسلمانان نیز گریستند و عذرخواهی نمودند و حتی ابوبکر از حضرت خواست تا برای آنان طلب مغفرت کند.

آخرین اعزام

در این دوران رسول خدا (ص) دشمنان و جنگ‌افروزان داخلی را مهار کرده بود و بیشتر مردم به اسلام گرویده بودند. از این پس دیگر تهدیدات بیشتر از ناحیه شمال و روم شرقی بود. از این‌رو حضرت به روایت واقدی ۳/ ۱۱۱۷، سبل الهدی/ ۳۷۸۶ و حلبی ۳/ ۲۰۷ در اواسط ماه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۰

صفر سال یازدهم هجرت سپاهی فراهم کرد تا روانه روم کند. فرماندهی آن را به اسامهٔ بن زید سپرد و مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر و ابوعبیده جرّاح در بین این سپاه بودند. چون اسامه جوان بود و بیش از هجده سال نداشت این کار بر عده‌ای گران آمد و گفتند نوجوانی را به فرماندهی بزرگان صحابه نصب کرده است.

در این ایام بود که پیامبر بیمار شد و در بستر افتاد. اما همواره براین تأکید داشت که سپاه اسامه حرکت کند. یعقوبی ۲/ ۱۱۳ و شیخ مفید ۹۸ گویند: پیوسته می‌فرمود: «فَأَنْفِذُوا جَيْشَ أُسامَة» سپاه اسامه را بفرستید. به نقل شهرستانی در الملل والنحل ۱/ ۲۳ و ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۶/ ۵۲ می‌فرمود:

«لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ».

خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه تخلف ورزد.

شیخ مفید/ ۱۹۶ و ابن ابی الحدید ۱/ ۲۶۱ گویند: مقصود رسول خدا (ص) از این همه تأکید این بود که مدینه از وجود کسانی که طمع خلافت و ریاست داشتند و مخالف امامت حضرت بودند خالی شود و کار امامت بدون مشکل به ایشان منتقل گردد. خود علی (ع) نیز به روایت خصال شیخ صدوق/ ۳۷۱ به این امر تصریح کرده است.

ابن سعد ۲/ ۱۹۱ گوید: اسامه به جُرْف لشکرگاه سپاه اسلام آمد و درصدد حرکت بود که پیک امایمن رسید و خبر داد حال پیامبر دگرگون شده و رحلت آن حضرت نزدیک است. از این‌رو اسامه و سپاه او توقف کردند و افراد بهانه‌جو از این مأموریت سرباز زدند و آرزوی رسول خدا (ص) با آن همه تأکید جامه عمل نپوشید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۱

سفارش قرآن و اهل بیت

به نقل شیخ مفید/ ۹۶ و قُنْدُوزی در ینابیع الموده/ ۴۰ رسول خدا (ص) در بستر احتضار پیوسته می‌فرمود: «ای مردم آگاه باشید که من در میان شما دو چیز گرانبها را به جای گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را، بر ایشان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید شد و در حق آنان کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید و به ایشان چیزی نیاموزید، زیرا آنان از شما داناترند. شیخ مفید می‌افزاید سپس فرمود: «آگاه باشید که علی بن ابی‌طالب برادر و وصی من است. بعد از من درباره تأویل قرآن می‌جنگد چنان‌که من درباره تنزیل قرآن جنگیدم». پیامبر پیوسته این گفتار را در مجالس متعدد تکرار می‌کرد.

آخرین نماز جماعت

به روایت شیخ مفید/ ۹۷، روضهٔالصفا ۴/ ۱۶۲۱ و دیگران روزی پیامبر (ص) با کمک امیرالمؤمنین به قبرستان بقیع رفت و برای اموات طلب آمرزش نمود و رو کرد به علی (ع) و فرمود:

«إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ كَانَ يَعْرِضُ عَلَيَّ الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ قَدْ عَرَضَهُ عَلَيَّ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَ لا أَرَاهُ إِلَّا لِحُضُورِ أَجَلِي».

همانا جبرئیل هر سال قرآن را یک بار بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو مرتبه بر من عرضه کرد، این جز آن نیست که اجل من فرا رسیده است.

شیخ مفید/ ۹۷ و طبرسی/ ۱۳۴ گویند: صبح بلال اذان گفت و مردم را به نماز فرا خواند. پیامبر فرمود: «امروز شخص دیگری با مردم نماز بخواند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۲

که من دچـار بیمـاریم». عایشه گفت به ابوبکر بگوییـد برود. حفصه گفت به عمر بگوییـد برود. چون حضـرت این سـخنان را شـنید برخـاست، علی بن ابی‌طـالب و فضـل بن عباس دست‌های آن حضـرت را گرفتنـد و او با تکیه به آنان در حالی که پاهایش به زمین کشـیده می‌شـد به مسـجد رفت، بـا اشـاره دست خود ابوبکر را از محراب به عقب رانـد و نماز را از اول شـروع کرد و چون به پایان رسانـد به خـانه بـازگشت. آن‌گـاه ابوبکر و عمر را خواست و به آنان فرمود: «مگر من به شـما نگفتم با لشـکر اسامه بیرون برویـد؟». گفتنـد آری. فرمود: «پس چرا نرفتیـد؟». ابوبکر گفت من رفتم ولی دوباره آمـدم تا دیـدار با شـما را تازه کنم. عمر گفت ای رسول خدا من اصلًا نرفتم زیرا دوست نداشتم که احوال شما را از مهاجران بپرسم.

این نظر علمای شـیعه درباره آخرین نماز رسول خـدا (ص) بود. اما گروهی از اهل سـنت از جمله ابن اسـحاق ۴/ ۳۰۱ و مَقْریزی در امتاع الاسماع/ ۵۴۸ نقل کرده‌اند که ابوبکر به دستور پیامبر بر مردم نماز گزارد. تعداد زیادی از ایشان نیز از جمله مالک بن انس در مُوَطَّأ ۱/ ۱۳۶، بخاری در صحیح ۱/ ۱۶۲ و ترمِذِی در سنن ۲/ ۱۹۷ روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) نشسته نماز جماعت را اقامه کرد و ابوبکر ایسـتاد و به آن حضـرت اقتدا نمود، یعنی ابوبکر واسـطه اتصال بین پیامبر و مردم بود. در بین اهل سـنت درباره این‌که خود پیـامبر آخرین نمـاز جماعت را اقامه کرد و یا آن‌که ابوبکر به دسـتور آن حضـرت و یا با تمهیـدات عایشه، بر مردم نماز خواند اختلاـف زیاد است. ولی ابن ابی الحدیـد در شـرح نهـج البلاغه ۹/ ۱۹۸ از اسـتاد خود شـیخ ابویعقوب یوسف بن اسـماعیل لَمْعانی معتزلی نقل می‌کند که علی (ع)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۳

فرموده است: تعیین ابوبکر برای امامت نماز با تمهیدات و زمینه‌سازی عایشه بود ولی رسول خدا (ص) متوجه و از منزل خارج شد و با کنار گذاردن ابوبکر از محراب جلوی انجام این کار را گرفت.

وصیتی که نوشته نشد

ابن‌سعد ۲/ ۲۴۲، مسلم ۳/ ۱۲۵۹، طبرسی/ ۱۳۵ و دیگران روایت کرده‌اند که روز پنج‌شنبه بیماری رسول خدا (ص) سخت شد، فرمود:

«ائتُونِی بِدَاوِةٍ وَ صَحِیفَةٍ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتاباً لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً».

برایم دوات و ورقی بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

عمر مانع شد و گفت:

«إِنَّ رَسُولَ اللهِ قَدْ غَلَبَ عَلَیْهِ الْوَجَعُ و عِنْدَکُمُ الْقُرآنُ، حَسْبُنا کِتابُ الله».

همانا درد بر رسول خدا چیره گشته، قرآن نزد شماست و کتاب خدا برای ما کافی است.

خَفاجی در نسیم الریاض فی شرح الشفاء للقاضی عیاض ۴/ ۲۷۸ گوید عمر گفت:

«إِنَّ النَّبِیَّ یَهْجُرُ!».

همانا پیامبر هذیان می‌گوید!

شیخ مفید/ ۹۸، طبرسی/ ۱۳۵ و دیگران روایت کرده‌اند عمر به کسی که می‌خواست دوات و ورق بیاورد گفت:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۴

«ارْجِعْ فَإِنَّهُ یَهْجُر!».

برگرد، چرا که او هذیان می‌گوید!

به روایت ابن سعد ۲/ ۲۴۲ و ابن ابی الحدید ۶/ ۵۱ افرادی که نزد پیامبر بودند اختلاف کردند، گروهی گفتند دوات و ورق بیاورید بنویسد، سخن همانا سخن پیامبر است، برخی گفتند حرف همان حرف عمر است. چون اختلاف زیاد شد و رسول خدا (ص) اندوهگین گشت فرمود:

«قُومُوا عَنِّی، إِنَّهُ لا یَنْبَغِی لِنَبِیٍّ أَنْ یَختَلِفَ عِنْدَهُ هکَذا».

برخیزید از نزد من بروید که سزاوار نیست نزد پیامبر این‌گونه منازعه شود.

ابن سعد ۲/ ۲۴۲، شیخ مفید/ ۹۸ و طبرسی/ ۱۳۵ گویند: سپس کسانی که در خانه بودند پشیمان شدند و خود را سرزنش کردند و به حضرت گفتند: آیا دوات و ورقی که خواستید برایتان بیاوریم؟ فرمود:

«أَبَعْدَ الَّذِی قُلْتُمْ! لا، وَ لَکِنِّی أُوصِیکُم بِأَهْلِ بَیْتِی خَیْراً».

آیا پس از این سخنان که گفتید؟! نه، ولی شما را به نیکی به اهل‌بیتم سفارش می‌کنم.

آن‌گاه روی خود را از آنان برگردانید و مردم برخاسته و رفتند و فقط نزدیکان حضرت ماندند. به روایت مسلم ۳/ ۱۲۵۹ ابن‌عباس از آن پس همواره با چشم گریان می‌گفت: روز پنج‌شنبه چه روز پنج‌شنبه‌ای؟! تمامی مصیبت از آن‌جا شروع شد که با سر و صدا و جنجال مانع از نوشتن رسول خدا شدند. آری، این بزرگ‌ترین اسائه ادب و بی‌احترامی به ساحت مقدس خاتم پیامبران بود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۵

شیخ مفید/ ۹۹ گوید: سپس امیرالمؤمنین (ع) را نزد خود فرا خواند و انگشتری خویش را درآورد به او داد و فرمود:

«خُذْ هذا فَضَعْهُ فِی یَدِکَ».

این را بگیر و به دستت کن.

شمشیر، زره و تمامی سلاح جنگی و نیز دستمالی را که هنگام جنگ بر کمر خود می‌بست به آن حضرت داد.

در فکر فقیران

به روایت ابن سعد ۲/ ۲۳۷ عایشه گوید: در دوران بیماری رسول خدا (ص) مقداری دینار به دست آن حضرت رسید، آن‌ها را بین فقرا تقسیم کرد جز شش دینار که به دست یکی از همسران خود سپرد ولی فکر آن دینارها خواب را از چشمان آن حضرت ربود تا آن‌که سرانجام فرمود: آن شش دینار چه شد؟ گفتند: به فلان همسرت سپرده‌ای. فرمود: آن‌ها را بیاورید. وقتی آوردند پنج دینار آن را بین پنج خانوار فقیر انصاری تقسیم کرد و فرمود: این یک بر جای مانده را نیز انفاق کنید. آن‌گاه فرمود: «الآنَ اسْتَرَحْتُ» هم اینک آسوده‌خاطر شدم و سپس به خواب رفت.

همچنین به نقل ابن سعد ۲/ ۲۳۷ و ۲۳۹ رسول خدا (ص) چند سکه طلا نزد عایشه داشت، یک روز به عایشه فرمود: آن طلاها چه شد؟ عایشه گفت: آن‌ها نزد من است. فرمود: آن‌ها را انفاق کنید. سپس از هوش رفت! چون به هوش آمد پرسید: عایشه آن طلاها را انفاق کردی؟ عایشه گفت: نه به خدا ای رسول الله! حضرت، طلاها را خواست و در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۶

کف دست خود نهاد و شمرد، شش سکه بود. سپس فرمود:

«ما ظَنَّ مُحَمَّدٌ بِرَبِّهِ أنْ لَوْ لَقِیَ اللهَ وَ هذِهِ عِنْدَهُ؟!».

محمد چه گمانی به پروردگارش دارد اگر خدا را ملاقات کند و این‌ها نزد او باشد؟!

آن‌گاه در بحبوحه دشواری بیماری خویش فرمود: ای عایشه! این دینارها را نزد علی بفرست و از هوش برفت. چون عایشه گرفتار بیماری حضرت بود و این کار به تعویق افتاد، حضرت سه مرتبه این درخواست خود را تکرار کرد تا آن‌که عایشه طلاها را نزد علی (ع) فرستاد و حضرت علی آن‌ها را صدقه داد.

رحلت آخرین پیامبر

چند روز دیگر حال رسول خدا (ص) دگرگون و ملاقات با او محدود شد. ابن ابی الحدید ۱۰/ ۲۶۷ از سلمان نقل می‌کند که گفت: صبح روز قبل از رحلت رسول خدا (ص) خدمت حضرت رسیدم. فرمود:

«یا سَلْمانُ أَلا تَسْأَلُ عَمّا کابَدْتُهُ اللَّیْلَةَ مِنَ الأَلَمِ وَ السَّهَرِ أَنَا وَ عَلِیٌّ؟!».

ای سلمان! آیا از شدت درد و سختی بی‌خوابی که دیشب من همراه علی کشیدم نمی‌پرسی؟!

عرض کردم: یا رسول الله! اجازه بدهید من امشب را به جای علی بمانم و همراه شما بی‌خوابی بکشم. فرمود:

«لا، هُوَ أَحَقُّ بِذلِکَ مِنْکَ».

نه، او به این کار از تو سزاوارتر است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۷

شیخ مفید/ ۹۹ گوید: علی (ع) در دوران بیماری همواره کنار بسترش بود و جز برای کار ضروری آن حضرت را ترک نمی‌کرد. یک بار که برای کاری بیرون رفته بود حال پیامبر دگرگون شد و از هوش رفت به هوش که آمد علی را ندید، فرمود:

«ادْعُوا لِی أَخِی وَ صاحِبِی».

برادر و دوست مرا نزد من فراخوانید.

و دوباره دچار ضعف گردید. عایشه و حفصه به ترتیب ابوبکر و عمر را حاضر کردند ولی حضرت از آنان روی برتافت. آن‌گاه با راهنمایی ام‌سلمه، امیرالمؤمنین را فرا خواندند. همین که آن حضرت آمد پیامبر (ص) به او فرمود:

«ضَعْ رَأسِی یا عَلِیُّ فِی حُجْرِکَ، فَقَدْ جاءَ أَمْرُاللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِذا فاضَتْ نَفْسِی فَتَوَلَّ أَمْرِی وَصَلِّ عَلَیَّ أَوَّلَ النَّاسِ وَلاتُفارِقْنِی حَتَّی تُوَارِیَنِی فِی رَمْسِی وَ اسْتَعِنْ بِاللهِ تَعالی».

یا علی سرم را بر دامنت بگذار که امر خدا فرا رسید، هنگامی که جان از تنم رفت خودت کار تجهیز مرا برعهده گیر و پیش از همه مردم بر من نماز گزار و تا مرا در قبرم دفن نکردی از من جدا مشو و از خداوند تعالی یاری جوی.

امیرالمؤمنین سر مبارک حضرت را روی زانو گذاشت و گوش خود را نزدیک لب‌های او برد. رسول خدا (ص) مدت طولانی با علی (ع) راز گفت و اسرار و ودایع الهی را به وی سپرد. وقتی پرسیدند پیامبر چه فرمود؟ به روایت شیخ مفید/ ۹۹، ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/ ۳۸۵ و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۸

ابن کثیر در البدایه والنهایه ۷/ ۳۵۹ پاسخ داد:

«عَلَّمَنِی أَلْفَ بابٍ فَتَحَ لِی کُلُّ بابٍ الْفَ بَابٍ و وَصّانِی بِما أَنَا قائمٌ بِهِ إِنْ شاءَ الله».

هزار باب دانش به من آموخت که هر باب هزار باب دیگر می‌گشود و به چیزی وصیت کرد که ان‌شاءالله به آن عمل خواهم کرد.

ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق ۴۲/ ۳۸۷ نقل کرده که رسول خدا (ص) به علی (ع) وصیت کرد پس از مرگم تو مرا غسل بده و دفن کن و مشکلات و اختلافات مردم را حل نما. به روایت طبرسی/ ۱۳۷ و دیار بکری ۲/ ۱۶۶ جبرئیل برای آخرین بار بر زمین فرود آمد و گفت: «یا رسول الله می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ فرمود:

«لا، بَلِ الرَّفِیقَ الأَعْلی».

نه، بلکه می‌خواهم نزد یار برتر بروم.

یا نزد یاران برتر بروم، یعنی به جمع پیامبران بپیوندم.

جبرئیل گفت: «یا محمد این آخرین بار فرود آمدن من به دنیاست، زیرا من فقط برای شما به دنیا فرود می‌آمدم». سکوتی آمیخته با حزن و نگرانی همه جا را فرا گرفته بود. مهاجران و انصار در بیرون خانه اجتماع کرده و بی‌صبرانه نگران حال رسول خدا بودند که چه خواهد شد؟! ناگهان امیرالمؤمنین سر برداشت و در حالی که اشک از چشمانش جاری و بغض گلویش را گرفته بود فرمود:

«عَظَّمَ اللهُ أُجُورَکُمْ فِی نَبِیِّکُمْ».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۵۹

خداوند پاداش شما را در مصیبت پیامبرتان زیاد گرداند.

بنابر قول مشهور بین علمای شیعه روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت و بنابر قول مشهور در بین دانشمندان اهل سنت دوازدهم ربیع‌الاول در حالی‌که سر مبارک پیامبر اکرم (ص) بر دامن علی (ع) بود آخرین سفارش خود را نمود و فرمود:

«الصَّلاةُ! الصَّلاةُ!»

نماز! نماز!

آری، به روایت دیار بکری ۲/ ۱۶۶ نخستین سخنی که در این جهان فرمود: «الله أَكبر» و آخرین سخنی که از دو لب مبارکش خارج شد «الرَّفِيقَ الأَعْلى» بود. به روایت احمد حنبل ۶/ ۳۱۵ ام سلمه گوید: بیشتر وصیت رسول خدا (ص) هنگام رحلت سفارش به نماز و نیکی به بردگان بود. آن‌گاه دنیا را وداع نمود و با رحلت خاتم انبیا محمد بن عبدالله (ص) جریان وحی برای همیشه قطع شد.

به نقل شیخ مفید/ ۱۰۰ امیرالمؤمنین طبق وصیت پیامبر (ص) به کمک فضل بن عباس بدن حضرت را غسل داد و حنوط و کفن کرد و اولین بار به تنهایی بر او نماز گزارد. چون مسلمانان درباره این‌که چه کسی در نماز بر پیکر مطهر حضرت امامت را به عهده گیرد و بدن مقدس کجا دفن شود اختلاف کردند، امیرالمؤمنین (ع) بیرون آمد و خطاب به مردم فرمود: «همانا رسول خدا در زندگی و مرگ پیشوای ماست، دسته دسته بیایید و بدون امام بر او نماز بگزارید و خداوند پیامبری را در مکانی قبض روح نمی‌گرداند، جز آن‌که می‌خواهد همان‌جا مرقد او باشد، من

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۰

او را در همـان اتاقی که در آن رحلت نموده دفن می‌کنم». مردم این را پذیرفتنـد و راضـی شدنـد. مضـمون برخی از این مطالب در طبقات ابن سعد ۲/ ۲۸۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۰/ ۱۸۵- ۱۸۶ نیز آمده است.

دفن پیامبر و آغاز اختلاف

امیرالمـؤمنین (ع) روز سه‌شـنبه بـدن مطهّر رسـول خـدا (ص) را در منزل خـود حضـرت دفن کرد. یعقـوبی ۲/ ۱۱۴ و طبرسـی/ ۱۳۸ گوینـد: انصـار هنگـام دفن فریـاد زدنـد: تو را به خـدا سوگنـد حق مـا را نسبت به رسول خـدا مراعات کن! مردی از انصار را نیز به کمـک خود بگیر که مـا را هم در دفن پیـامبر سـهمی باشـد. با راهنمایی حضـرت، اوْس بن خولی انصاری که مردی اهل فضل و از بدریون بود داخل قبر شد و در امر داخل کردن جنازه مطهر به قبر کمک کرد و سپس بیرون آمد.

شیخ مفید/ ۱۰۱ گویـد: بیشتر مردم به لحـاظ نزاعی که بین مهـاجران و انصـار دربـاره خلافت درگرفت در نماز بر پیکر رسول خـدا (ص) حاضـر نشدنـد. حضـرت فـاطمه (س) فریـاد زد: «چه آینـده بـدی است!». آن‌گـاه مردم در آن هنگام که علی (ع) و بنی‌هاشـم درگیر مصـیبت پیامبر بودنـد از فرصت اسـتفاده کرده دنبال تصاحب خلافت رفتند و در پی آن ابوبکر به خلافت رسـید. هنگامی که امیرالمؤمنین سـرگرم اصـلاح قبر پیـامبر بود مردی آمـد و عرض کرد این گروه بـا ابوبکر بیعت کردنـد و انصـار به سـبب اختلافشان شکست خوردند و طُلَقا از ترس آن‌که مبادا شـما به خلافت برسید به بیعت با ابوبکر مبادرت ورزیدند. حضرت بیلی را که در دست داشت بر زمین نهاد و دسته آن را در دست گرفت و اوایل سوره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۱

عنکبوت را قرائت فرمود:

(أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ).

آیا مردم پنداشته‌اند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و دیگر امتحان نخواهند شد؟!

سرانجام برترین انسان

بدین سان این شخصیت بی‌نظیر و برترین فرد بشر، یعنی رسول خدا، خاتم انبیا، گل سرسبد آفرینش، عصاره هستی و بهترین و شریف‌ترین فرد بشر شصت و سه سال عمر مبارک و پربرکت خود را در خدمت به بندگان خدا سپری کرد، پنجاه و سه سال آن را در مکه و ده سال آن را در مدینه و با زحمات فراوان و جانفشانی شالوده بزرگ‌ترین دین و تمدن جهان هستی را با دست باکفایت خود بنا نهاد و چراغی را برای هدایت و راهنمایی بشر فرا روی تاریخ برافروخت که روز به روز بر شعاع و پرتو آن افزوده می‌شود و تاریکی‌ها را روشن، گمراهان را هدایت، انسان‌های تشنه حقیقت را سیراب نموده و عدالت، شرافت و کرامت را در بین جوامع انسانی گسترده و از ارزش‌های الهی و انسانی پاسداری می‌کند.

رسول خدا (ص) در طول عمر مبارک خویش به فرموده امیرالمؤمنین (ص) در نهج البلاغه/ ۲۲۹ برای خود سنگی روی سنگی نگذاشت و به نقل امالی صدوق/ ۳۹۸ از امام صادق (ص) نان گندم به لب مبارک خود نزد و نان جو نیز سیر نخورد. ابن سعد ۱/ ۴۰۳ نیز گوید: رسول خدا از دنیا رفت ولی نان جو سیر نخورد. و به روایت قرب‌الاسناد/ ۹۱ و شفاء قاضی عیاض ۱/ ۱۲۴ هنگامی که از دنیا رفت زره او برای مخارج

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۲

خانواده‌اش درگرو بود، نه دیناری از خود به جای گـذاشت و نه درهمی، این در حالی بود که در اوج اقتـدار به‌سـر می‌برد و صـدها شتر به نیازمندان و مسـتمندان می‌بخشـید. و در رفتار پسـندیده، حسن سلوک و اخلاق نیک به آن‌جا رسید که خداوند در سوره قلم آیه چهارم فرمود:

(إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ).

تو دارای اخلاق بس بزرگی هستی.

آری، سـرانجام آخرین قافله‌سالاـر بزرگ بشـر، قـافله عظیم بشـری را به منزل مقصود و سـرحد تکامـل رسانـد و بهترین و جامع‌ترین برنـامه زنـدگی و طرح مقـدس‌ترین و عادلانه‌ترین حکومت بی‌نظیر دینی را در جهان هستی پی‌ریزی کرد که براساس عـدل و داد و مهر و رحمت پایه‌گـذاری شـده بود، عـدل و داد در قانونگـذاری مراعات می‌شد و مهر و رحمت در اجرای آن. حکومت از دیدگاه پیغمبر خاتم وسیله بود نه هـدف، وسیله بود برای اجرای احکام رهایی‌بخش الهی و گسترش عـدالت همگانی و ارزش‌های انسانی. حکـومت اسـلامی مـدینه نه حکـومت فرد بر مردم بود و نه حکومت مردم بر مردم بلکه حکومت الله بر مردم بود. حکومت اسـلامی رسول خـدا (ص) کامل‌ترین، مترقی‌ترین و دادگسترترین نوع حکومت در جهان هستی است، زیرا که این حکومت مشـروعیت خود را با نص و انتصاب از جانب خداوند گرفته و مقبولیتش را با بیعت و پذیرش مردم به دست آورده بود، نیمی از آن الهی بود و نیمی دیگر مردمی، یـک روی آن خـدا و روی دیگر مردم بودنـد. از این جهت حقوق تمـامی گروهـا مراعـات می‌شـد و همه اقلیت‌ها و قبیله‌ها از آزادی و حقوق کامل برخوردار بودند. مخالفان حکومت اسلامی و حتی محاربان دیدگاه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۳

مخالف و انتقادات تند خود را صریح و بدون هیچ گونه ترسی بیان می‌کردند. این آزادی تا آن‌جا پیش رفت که عبدالله بن ابَی رئیس بزرگ‌ترین گروه مخالف حکومت اسلامی رسول خدا (ص) که همواره کارشکنی و مخالفت می‌کرد و در جنگ بنی‌مصطلق آتش فتنه افک را روشن کرد و سران صحابه اعدام صحرایی او را خواستار شدند، مورد عفو و بخشش آن حضرت قرار گرفت و شگفتا که بعدها رسول خدا بر جنازه عبدالله بن ابَی نماز خواند!

رسول خدا (ص) برای نخستین بار در طول تاریخ حکومت‌ها ظلم و زور را کنار گذاشت و عدل و داد را سرلوحه کار خویش قرار داد و قوه قهریه را فقط و فقط در دفع ظلم و جور و اجرای حق و عدالت به کار گرفت و در عین این‌که دریای مهر و محبت بود ولی در مقابله با ستمگران، یاغیان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت عمومی برخوردی قاطعانه داشت و با آنان به هیچ وجه انفعالی مقابله نمی‌کرد. خاتم پیامبران همه مردم را به آشتی و صلح دعوت می‌نمود چنان‌که قرآن در آیه دویست و هشت سوره بقره می‌گوید: (ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً) همگی در صلح و آشتی درآیید و از جنگ و پیکار نیز فقط برای دفع فتنه و آشوب استفاده می‌کرد. هم‌چنان که در این مورد نیز در سوره بقره آیه صد و نود و سه آمده است:

(وَقَاتِلُوهُم حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ).

با آنان نبرد کنید تا فتنه‌ای نماند.

آری، کلیه جنگ‌های آن حضرت برای دفع فتنه و آشوب و جلوگیری از ظلم و تجاوز و دفاع از حق و تأمین امنیت و آسایش و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۴

صیانت از حقوق مردم و پاسداری از کیان دین بود و چرا این‌گونه نباشد و حال آن‌که وجود نازنین حضرتش رحمهٔ للعالمین، یعنی «پیام‌آور رحمت» بود!

خلاصه درس

ثقیفیان پس از کشتن بزرگ قوم خود عروهٔ بن مسعود که مسلمان شده بود به نوعی در حصار مسلمانان قرار گرفتند، زیرا امنیت مراتع و راه‌های آنان از سوی مسلمانان تهدید می‌شد. سران ثقیف برای حل این مشکل به رایزنی پرداختند. در پایان جلسه تصمیم بر آن شد که هیئتی راهی مدینه گردد تا خدمت رسول خدا شرفیاب و مسلمان شوند. هیئت ثقیف مسلمان شدند و پیامبر (ص) صلحنامه‌ای برای آنان نوشت و به سرزمین خود بازگشتند. سپس ابوسفیان و مغیره را به طائف فرستاد و آنان بتخانه ثقیف را ویران کردند.

سرزمین نَجْران در جنوب شرقی مکه در نزدیکی مرز یمن قرار دارد. سرزمین نجران در صدر اسلام منطقه مسیحی‌نشین جزیرهٔ العرب بود.

هیئت نصارای نجران رهسپار مدینه شد. حضرت با احترام خاصی پاسخ سلامشان را داد و آنان را به اسلام دعوت کرد ولی نصارا از پذیرش اسلام امتناع ورزیده و با ایشان به احتجاج برخاستند. خداوند به پیامبر دستور داد تا با آن‌ها مباهله کند. اسقف‌های نجران وقتی این صحنه ساده و با معنویت و در عین حال با جدیت کامل را دیدند از مباهله پشیمان شدند. قرار شد با حضرت صلح کنند و جزیه بپردازند. صلحنامه نوشته شد و سپس نصارای نجران به سرزمین خود بازگشتند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۵

نمایندگان قبیله طَی به سرپرستی زید الخیل بن مُهَلْهَل در سال نهم هجرت در مسجد به حضور رسول خدا (ص) رسیدند، حضرت اسلام را بر آنان عرضه کرد، اسلام آوردند. هم‌چنین هیئت‌های زیادی از دیگر قبایل به حضور رسول خدا شرفیاب و مسلمان شدند.

در سال دهم هجرت موسم حج فرا رسید، پیامبر از جانب خداوند مأمور شد که مسائل مهم و مبانی دین اسلام و احکام آن را برای مردم جزیرهٔ العرب بازگو و تکمیل نماید و برنامه جهانی و اساسی این دین را به گوش همگان برساند، از تمامی طوایف اطراف و سایر مردم خواست تا در مراسم حج شرکت کنند.

رسول خدا (ص) در عرفات در خیمه‌ای فرود آمد و بعد سوار بر ناقه قَصْوا شد و خطبه‌ای ایراد فرمود. در آن خطبه حرمت خانه کعبه و ماه حرام را بیان و نیز بر حرمت خون، مال و آبروی مردم تأکید کرد و اشاره فرمود که ارتحال وی نزدیک است. مسلمانان اعمال و مناسک حج را زیر نظر رسول خدا انجام داده و سپس به دستور آن حضرت راهی مدینه و سرزمین خود شدند. کاروان بزرگ حج به غدیر خم که رسید پیامبر مأمور ابلاغ رسمی جانشین خود گردید.

با نزول آیه شصت و هفت سوره مائده (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ) رسول خدا مأمور شد در غدیر خم توقف کند و ولایت امیرالمؤمنین را به‌طور رسمی و آشکار ابلاغ نماید.

به دستور حضرت مسلمانان گروه گروه به علی (ع) به عنوان امام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۶

تبریک گفتند و به او با لقب «امیرالمؤمنین» سلام دادند. عمر از همه بیشتر در تبریک گفتن مبالغه نمود.

در این دوران رسول خدا (ص) دشمنان و جنگ‌افروزان داخلی را مهار کرده بود و بیشتر مردم به اسلام گرویده بودند. از این پس دیگر تهدیدات بیشتر از ناحیه شمال و روم شرقی بود. از این‌رو حضرت در اواسط ماه صفر سال یازدهم هجرت سپاهی فراهم کرد تا روانه روم کند. فرماندهی آن را به اسامهٔ بن زید سپرد و مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر و ابوعبیده جرّاح در بین این سپاه بودند. چون اسامه جوان بود و بیش از هجده سال نداشت این کار بر عده‌ای گران آمد و گفتند نوجوانی را به فرماندهی بزرگان صحابه نصب کرده است.

اسامه به جُرْف لشکرگاه سپاه اسلام آمد و درصدد حرکت بود که پیک ام‌ایمن رسید و خبر داد حال پیامبر دگرگون شده و رحلت آن حضرت نزدیک است. از این‌رو اسامه و سپاه او توقف کردند و افراد بهانه‌جو از این مأموریت سرباز زدند و آرزوی رسول خدا با آن همه تأکید جامه عمل نپوشید.

رسول خدا (ص) در بستر احتضار پیوسته می‌فرمود: «ای مردم آگاه باشید که من در میان شما دو چیز گرانبها را به جای گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را، بر ایشان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید شد و در حق آنان کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید. آگاه باشید که علی بن ابی‌طالب برادر و وصی من است. یک روز رسول خدا (ص) فرمود:

«ائتُونِی بِدَاوِةٍ وَ صَحِیفَةٍ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتاباً لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۷

برایم دوات و ورقی بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

عمر مانع شد و گفت:

همانا درد بر رسول خدا چیره گشته، قرآن نزد شماست و کتاب خدا برای ما کافی است.

یک روز قبل از رحلت رسول خدا (ص) سلمان به آن حضرت عرض کرد اجازه بدهید من به جای علی امشب نزد شما بمانم.

حضرت فرمود: نه، علی به این کار از تو سزاوارتر است.

رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) را نزد خود فرا خواند و انگشتری خویش را درآورد به او داد و فرمود: «این را به دستت کن». شمشیر، زره و تمامی سلاح جنگی و نیز دستمالی را که هنگام جنگ بر کمر خود می‌بست به آن حضرت داد و فرمود: یا علی سرم را بر دامنت بگذار که امر خدا فرا رسید، هنگامی که جان از تنم رفت خودت کار تجهیز مرا برعهده گیر و پیش از همه مردم بر من نماز گزار و تا مرا در قبرم دفن نکردی از من جدا مشو و از خداوند تعالی یاری جوی. امیرالمؤمنین سر مبارک حضرت را روی زانو گذاشت و گوش خود را نزدیک لب‌های او برد. رسول خدا مدت طولانی با علی راز گفت و اسرار و ودایع الهی را به وی سپرد.

وقتی پرسیدند پیامبر چه فرمود؟ پاسخ داد:

«عَلَّمَنِی أَلْفَ بابٍ فَتَحَ لِی کُلُّ بابٍ أَلْفَ بَابٍ وَ وَصّانِی بِما أَنَا قائمٌ بِهِ إِنْ شاءَ اللّٰه».

هزار باب دانش به من آموخت که هر باب هزار باب دیگر می‌گشود و به چیزی وصیت کرد که ان‌شاءالله به آن عمل خواهم کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۸

ناگهان امیرالمؤمنین (ع) سر برداشت و در حالی که اشک از چشمانش جاری و بغض گلویش را گرفته بود فرمود: «عَظَّمَ اللهُ أُجُورَکُمْ فِی نَبِیِّکُمْ!» خداوند پاداش شما را در مصیبت پیامبرتان زیاد گرداند.

امیرالمؤمنین طبق وصیت پیامبر (ص) به کمک فضل بن عباس بدن حضرت را غسل داد و حنوط و کفن کرد و اولین بار به تنهایی بر او نماز گزارد. امیرالمؤمنین روز سه‌شنبه بدن مطهّر رسول خدا را درمنزل خود حضرت دفن کرد. بیشتر مردم به لحاظ نزاعی که بین مهاجران و انصار درباره خلافت درگرفت در نماز بر پیکر رسول خدا حاضر نشدند. حضرت فاطمه (ص) فریاد زد: «چه آینده بدی است!». آن‌گاه مردم در آن هنگام که علی (ع) و بنی‌هاشم درگیر مصیبت پیامبر بودند از فرصت استفاده کرده دنبال تصاحب خلافت رفتند و در پی آن ابوبکر به خلافت رسید. حضرت بیلی را که هنگام دفن و اصلاح قبر رسول خدا در دست داشت بر زمین نهاد و دسته آن را در دست گرفت و اوایل سوره عنکبوت را قرائت فرمود:

(أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا یُفْتَنُونَ).

آیا مردم پنداشته‌اند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و دیگر امتحان نخواهند شد؟!

سرانجام برترین انسان

بدین‌سان این شخصیت بی‌نظیر و برترین فرد بشر شصت و سه سال عمر پربرکت خود را در خدمت به بندگان خدا سپری کرد، پنجاه و سه سال آن را در مکه و ده سال آن را در مدینه و با زحمات فراوان و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۶۹

جانفشانی شالوده بزرگ‌ترین دین و تمدن جهان هستی را بنا نهاد.

رسول خدا (ص) در طول عمر مبارك خود به فرموده امیرالمؤمنین (ع) برای خود سنگی روی سنگی نگذاشت و به فرموده امام صادق (ع) نان گندم به لب مبارك خود نزد و نان جو نیز سیر نخورد و هنگامی که رحلت فرمود زره او برای مخارج خانواده‌اش در گرو بود، این در حالی بود که در اوج اقتدار به سر می‌برد و صدها شتر به نیازمندان و مستمندان می‌بخشید.

آری، آخرین قافله‌سالار بزرگ بشر قافله عظیم بشری را به منزل مقصود رساند و بهترین و جامع‌ترین برنامه زندگی و طرح عادلانه‌ترین حکومت دینی را پی‌ریزی کرد که بر اساس عدل و داد و مهر و رحمت پایه‌گذاری شده بود، عدل و داد در قانون‌گذاری مراعات می‌شد و مهر و رحمت در اجرای آن. حکومت از دیدگاه پیغمبر خاتم وسیله بود نه هدف، وسیله بود برای اجرای احکام و گسترش عدالت. حکومت رسول خدا مشروعیتش را با نص از جانب خدا گرفته و مقبولیت خود را با بیعت مردم به دست آورده بود. از این جهت حقوق تمامی مردم مراعات می‌شد و همه اقلیت‌ها و قبایل و حتی مخالفان حکومت حضرت مانند عبدالله بن ابی از آزادی کامل برخوردار بودند.

رسول خدا (ص) قوه قهریه را فقط و فقط در دفع ظلم و جور و اجرای حق و عدالت به کار گرفت و در عین این‌که دریای مهر و محبت بود ولی در مقابله با ستمگران، یاغیان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت عمومی برخوردی قاطعانه داشت. خاتم پیامبران همه مردم را به صلح و آشتی دعوت می‌نمود و از جنگ و پیکار نیز فقط برای دفع فتنه و آشوب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۰

استفاده می کرد، کلیه جنگ‌های آن حضرت برای جلوگیری از ظلم و تجاوز و دفاع از حق و عدالت و تأمین آسایش و امنیت و پاسداری از کیان دین و ملت بود و چرا این گونه نباشد و حال آن که وجود نازنین حضرتش رحمهٔ للعالمین، یعنی پیام‌آور رحمت بود!

ص:۲۷۱

ص:۲۷۲

خود آزمایی

۱. هیئت ثقیف چگونه اسلام آوردند؟

۲. ماجرای مباهله را شرح دهید.

۳. آیه شصت و هفت سوره مائده به چه مطلبی اشاره دارد؟

۴. محتوای آخرین سفارش پیامبر را توضیح دهید.

۵. وقتی سلمان از پیامبر (ص) خواست اجازه دهد به جای علی در نزد آن حضرت بماند و پرستاری وی را کند چه فرمود؟

۶. خصوصیات حکومت رسول خدا (ص) را بیان کنید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۳

منابع

در توضیح منابع لازم است یادآوری شود که تمامی مطالب ابن اسحاق از سیره ابن هشام و کلیه مطالب واقدی از مغازی واقدی نقل شد و سایر منابع هر جا که نام مؤلف آمده مقصود از آن‌ها به شرح ذیل است:

ابن هشام سیره ابن هشام

ابن سعد طبقات ابی سعد

احمد حَنْبَل مسند احمد حنبل

بخاری صحیح بخاری

مسلم صحیح مسلم

تِرْمِذِی سُنَن تِرْمِذِی

بلاذری انساب الاشراف

یعقوبی تاریخ یعقوبی

طبری تاریخ طبری

قمی تفسیر قمی

کلینی کافی

قاضی نعمان شرح الاخبار

حاکم نیشابوری مستدرک

شیخ مفید ارشاد

بیهقی دلائل النبوه

ابن مغازلی مناقب ابن مغازلی

طبرسی اعْلام‌الوری

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۴

ابن شهرآشوب مناقب ابن شهر آشوب

ابن بِطْرِیق عُمْدَهٔ ابن بِطْرِیق

ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه

ابن اثیر کامل ابن اثیر

نُوَیری نهایهٔ الارب

ابن قیم زاد المعاد

مُغُلْطای سیره مُغُلْطای

ابن شاکر کُتْبی عُیون التواریخ

ابن کثیر سیره ابن کثیر

مَقْرِیزی امْتاع الاسماع

قَسْطَلانی الْمَواهِبُ اللَّدُنِّیه

دِیاربکری تاریخ الخمیس

حلبی سیره حلبی

علامه مجلسی بحارالانوار

زَینی دَحْلان سیره زَینی دَحْلان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۵

۱. الإتقان فی علوم القرآن. جلال‌الدین بن عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱ ه) ۲ جلد در یک مجلد، بیروت، عالم الکتب.

۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج. احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م قرن ششم ه) به کوشش سید محمد باقر خِرْسان. ۲ جلد، نجف اشرف، مطبعه نعمان، ۱۳۸۶ ه/ ۱۹۶۶ م.

۳. الإرشاد فی معرفهٔ حُجج‌الله علی العباد. محمدبن محمدبن نعمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) چاپ سوم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۹ ه/ ۱۹۷۹ م.

۴. الاستغاثهٔ فی بِدَع الثلاثهٔ. ابوالقاسم علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲ ه) ۲ جزء در یک جلد.

۵. الاستیعاب فی أسماء الأصحاب. (در حاشیه اصابه) ابو عمر یوسف بن عبدالله، ابن عبدالبَرّ اندلسی (م ۴۶۳ ه). ۴ جلد، بیروت دارصادر.

۶. أُسْدُالغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ. عزالدین علی بن ابی الکرم، ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ه) ۵ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷. الإشارهٔ إلی سیرهٔ سیدنا محمد المصطفی (سیره مُغُلْطای). علاءالدین مُغُلْطای بن قَلیچ (م ۷۶۲) تحقیق آسیه کلیبان، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ه/ ۲۰۰۲ م.

۸. الاشتقاق. محمد بن حسن، ابن دُرید (م ۳۲۱ ه) تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ اول، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۱ ه/ ۱۹۹۱ م.

۹. الإصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ. شهاب الدین احمد بن علی، ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ه) ۴ جلد، دار صادر.

۱۰. الأصنام (تنکیس الأصنام). ابوالمنذر هشام بن محمد کلبی (م ۲۰۴ ه) همراه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۶

ترجمه فارسی سید محمد رضا جلالی نائینی. چاپ دوم، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴ ه. ش.

۱۱. أطلس السیرة النبویة. شوقی ابو خلیل، چاپ چهارم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۵ ه/ ۲۰۰۵ م.

۱۲. إعلام السائلین عن کتب سید المرسلین. محمد بن طولون دمشقی (م ۹۵۳ ه) به کوشش عبدالقادر الأرناؤوط و محمود الأرناؤوط، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۱۳. إعلام الوری بأعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه) به کوشش سید محمد مهدی خِرْسان، چاپ سوم تهران دارالکتب الاسلامیه.

۱۴. الأعمال الکاملة. محمد عَبْدُه (م ۱۳۲۳ ه) تحقیق محمد عماره، چاپ اول، ۵ جلد، بیروت، قاهره، دار الشروق، ۱۴۱۴ ه/ ۱۹۹۳ م.

۱۵. الاکتفاء بما تضمّنه من مغازی رسول‌الله و الثلاثة الخلفاء. سلیمان بن موسی کلاعی اندلسی (م ۶۳۴ ه). به کوشش محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، ۲ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ه/ ۲۰۰۰ م.

۱۶. أمالی الصدوق. محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه) چاپ اول، قم، مؤسسة بعثت، ۱۴۱۷ ه.

۱۷. أمالی الطوسی. محمد بن حسن، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) به کوشش مؤسسه بعثت، چاپ اول، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ه.

۱۸. أمالی المفید. محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری. چاپ دوم، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۷

۱۹. إمتاع الأسماع بما للرسول من الأنباء و الأموال و الحفدة والمتاع. تقی الدین احمد بن علی مقریزی (م ۸۴۵ ه) تحقیق محمود محمد شاکر، جلد اول، مصر، لجنة التألیف والترجمة والنشر.

۲۰. الأموال. حمید بن مَخْلد بن قتیبه خراسانی، ابن زَنْجُوَیه (م ۲۵۱ ه)، به کوشش ابو محمد اسیوطی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ ه/ ۲۰۰۶ م.

۲۱. الأموال. ابو عُبید، قاسم بن سَلّام (م ۲۲۴ ه) تحقیق محمد خلیل هَرّاس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه/ ۱۹۸۸ م.

۲۲. أنباء نُجباء الأبناء. محمد بن ظَفَر مغربی (م ۵۶۷ ه) به کوشش ابراهیم یونس، قاهره، دارالصحوه.

۲۳. أنساب الأشراف. احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ ه) تحقیق محمد حمیدالله حیدرآبادی، چاپ سوم، جلد اول (السیرة النبویه) قاهره، دارالمعارف.

۲۴. البَدْءُ و التاریخ. منسوب به مطّهر بن طاهر مَقْدِسی (م بعد از ۳۵۵ ه) ۶ جلد در دو مجلد، مکتبة الثقافیة الدینیه.

۲۵. بحار الأنوار الجامعة لِدُرَر أخبار الأئمة الأطهار. محمد باقر بن محمد تقی، علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) به کوشش گروهی از فضلا، چاپ دوم، ۱۱۰ جلد، بیروت، مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.

۲۶. البرهان فی علوم القرآن. بدرالدین محمد بن عبدالله زَرْکَشی (م ۷۹۴ ه) تحقیق ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، ۴ جلد در یک مجلد، بیروت المکتبة العصریه، ۱۴۲۵ ه/ ۲۰۰۵ م.

۲۷. بَهْجَة المحافل و بُغیة الأماثل فی تلخیص المعجزات و السیر والشمائل. عماد الدین یحیی بن ابی‌بکر عامری (م ۸۹۳ ه) ۲ جلد، بیروت، دار صادر.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۸

۲۸. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام (السیرهٔ النبویهٔ و المغازی) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ه) تحقیق عمر عبدالسلام تَدْمُری. چاپ اول، بیروت، دارالکتاب عربی، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۲۹. تاریخ بغداد أو مدینهٔ السلام. احمد بن علی، خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ه) ۱۳ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳۰. تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس. شیخ حسین بن محمد دیار بکری (م ۹۶۶ ه) ۲ جلد، بیروت، مؤسسه شعبان.

۳۱. تاریخ مدینهٔ دمشق. علی بن حسن بن هبه‌الله، ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱ ه) به کوشش علی شیری، چاپ اول، ۸۰ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ ه.

/ ۲۰۰۰ م.

۳۲. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک). محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۱ جلد، بیروت، روائع التراث العربی.

۳۳. تاریخ المدینهٔ المنوّرهٔ. عمر بن شَبَّه بصری (م ۲۶۲ ه) تحقیق فهیم محمد شَلْتُوت، چاپ اول، ۴ جلد، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۹۰ م.

۳۴. تاریخ الیعقوبی. احمد بن ابی یعقوب، ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ ه) ۲ جلد، قم، نشر فرهنگ اهل‌البیت.

۳۵. التبیان فی تفسیر القرآن. محمد بن حسن، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) به کوشش احمد قصیر عاملی، ۱۰ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳۶. تثبیت دلائل النبوّهٔ. قاضی عبدالجبّار بن احمد همدانی (م ۴۱۵ ه)، به کوشش عبدالکریم عثمان، ۲ جلد، بیروت، دارالعربیه.

۳۷. تذکرهٔالخواص. یوسف‌بن قِزُغْلی بن عبدالله، سبط ابن‌الجوزی (م ۶۵۴ ه) به کوشش محمد صادق بحر العلوم، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۷۹

۳۸. تفسیر الصافی. محمد بن مرتضی، مولی محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) به کوشش حسین اعلمی، چاپ دوم، ۵ جلد، مکتبهٔ الصدر، ۱۴۱۶ ه.

۳۹. تفسیر العیاشی. محمد بن مسعود سمرقندی (م نیمه اول قرن چهارم) به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، ۲ جلد، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه.

۴۰. تفسیر فُرات الکوفی. فرات بن ابراهیم کوفی (م قرن چهارم ه.) به کوشش محمد کاظم محمودی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۹۰ م.

۴۱. تفسیر القمی. علی بن ابراهیم قمی (م بعد از ۳۰۷ ه.) به کوشش سید طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، ۲ جلد، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ه.

۴۲. التفسیر الکبیر (تفسیر فخر رازی). محمد بن عمر، فخر رازی (م ۶۰۶ ه.) چاپ سوم، ۳۴ جلد در شانزده مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۴۳. تفسیر المنار (تفسیر القرآن الحکیم) محمد رشید رضا مصری (م ۱۳۵۴ ه.) چاپ دوم، ۱۲ جلد، بیروت، دارالمعرفه.

۴۴. تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی. هَنْری فِرْدیناند وُوسْتِنْفِلْدْ (م ۱۸۹۹ م) به کوشش حکیم الدین قریشی، تهران، ۱۳۶۰ ه. ش.

۴۵. تلخیص الشافی. محمد بن حسن، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.) تحقیق سید حسین بحر العلوم، چاپ سوم، ۴ جلد در دو مجلد، قم، منشورات عزیزی، ۱۳۹۴ ه./ ۱۹۴۷ م.

۴۶. التنبیه والإشراف. علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ه.) به کوشش عبدالله اسماعیل، قم، منابع الثقافهٔ الاسلامیه.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۰

۴۷. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال. جمال الدین یوسف بن عبدالرحمن مِزّی (م ۷۴۲ ه.) تحقیق بَشّار عَوّاد معروف، چاپ دوم، ۳۵ جلد، بیروت، مؤسسهٔ الرساله، ۱۴۱۳ ه./ ۱۹۹۲ م.

۴۸. جامع البیان عن تأویل القرآن (تفسیر طبری). محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه.) به کوشش محمود شاکر و علی عاشور، چاپ اول، ۳۰ جلد در شانزده مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۳۱ ه./ ۲۰۰۱ م.

۴۹. الجرح والتعدیل. عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ه.) ۹ جلد، [بیروت] دارالفکر.

۵۰. جوامع الجامع. فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه.) تحقیق ابوالقاسم گرجی، چاپ اول، ۴ جلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و سازمان سمت، ۱۳۷۸ ه. ش.

۵۱. الحرکات العسکریهٔ للرسول الأعظم فی کفَّتَیی میزان. سیف الدین سعید آل یحیی، چاپ اول، ۲ جلد، الدار العربیه للموسوعات، ۱۹۸۳ م.

۵۲. حیاهٔ محمد. محمد حسین هیکل (م ۱۳۷۶ ه.) قاهره، مطبعه مصر، ۱۳۵۴ ه.

۵۳. الخصال. محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م ۱۳۸۱ ه.) تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی.

۵۴. الدُّر المنثور فی التفسیر المأثور. جلال الدین بن عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱ ه) چاپ اول، ۶ جلد، جدّه، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ ه.

۵۵. الدُّرَر فی اختصار المغازی والسیر. یوسف بن عبدالبَّر اندلسی (م ۴۶۳ ه.) تحقیق شوقی ضیف، چاپ سوم، قاهره، دارالمعارف.

۵۶. دلائل الصدق (فضائل أمیر المؤمنین من دلائل الصدق). محمد حسن مظفر (م ۱۳۷۵ ه.) ۳ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۱

۵۷. دلائل النبوة. احمد بن عبدالله، ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه.) تحقیق محمد وَرّاس قَلْعَجی و عبدالبَرّ عباس، چاپ سوم، ۲ جلد در یک مجلد، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۲ ه./ ۱۹۹۱ م.

۵۸. دلائل النبوة. اسماعیل بن محمد اصفهانی، قِوام السُّنَّه (م ۵۳۵ ه.) تحقیق مساعدبن سلیمان، چاپ اول، ۴ جلد، ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۲ ه.

۵۹. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة. احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸ ه.) تحقیق عبدالمُعْطی قَلْعَجی، چاپ اول، ۷ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۶۰. دولة الرسول فی المدینة. صالح احمد علی، چاپ اول، شرکة المطبوعات للتوزیع والنشر، بیروت، ۲۰۰۱ م.

۶۱. دیوان الضعفاء والمتروکین. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ه) به کوشش خلیل مَیس، چاپ اول، ۲ جلد، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۸ ه./ ۱۹۸۳ م.

۶۲. راه محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خاتم. سید رضا صدر، چاپ اول، دو جلد، تهران، مرکز نشر ارغنون، ۱۳۷۰ ه. ش.

۶۳. رسول اکرم در میدان جنگ. محمد حمیدالله حیدرآبادی (م ۱۹۹۸ م) ترجمه سید غلام رضا سعیدی، چاپ سوم، تهران، کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ ه. ش.

۶۴. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰ ه) ۳۰ جلد در پانزده مجلد، مصر، اداره طباعه منیریه.

۶۵. الرَّوْضُ الأُنُف فی شرح السیرة النبویة لابن هشام. عبدالرحمن بن عبدالله

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۲

سهیلی (م ۵۸۱ ه) چاپ اول، ۷ جلد در چهار مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ه./ ۲۰۰۱ م.

۶۶. الرَّوْضُ الْمِعْطار فی خبر الأقطار. محمد بن عبدالمنعم حمیری (م ۹۰۰ ه.) تحقیق احسان عباس، بیروت، مکتبهٔ لبنان، ۱۹۸۴ م.

۶۷. روضهٔ الصفا فی سیرهٔ الأنبیاء و الملوک و الخلفاء. محمد بن خاوند شاه، میرخواند (م ۹۰۳ ه) به کوشش جمشید کیان‌فر، چاپ اول، ۱۰ جلد، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه. ش.

۶۸. روضهٔ الواعظین. محمد بن حسن، فتّال نیشابوری (م قرن ششم ه) دو جزء در یک مجلد، قم، منشورات رضی.

۶۹. الریاض النَّضِرهٔ فی مناقب العشرهٔ المبشّرین بالجنهٔ. محبّ الدین احمد بن عبدالله طبری (م ۶۹۴ ه) چاپ اول، ۴ جلد در دو مجلد، بیروت، دارالندوهٔ الجدید، ۱۴۰۸ ه./ ۱۹۸۸ م.

۷۰. زاد المعاد فی هَدْی خیر العباد. محمد بن ابی‌بکر دمشقی، ابن قَیم جوزیه (م ۷۵۱ ه) چاپ اول، ۵ جلد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ه./ ۲۰۰۱ م.

۷۱. سُبُلُ الهدی والرَّشاد فی سیرهٔ خیرالعباد. محمدبن یوسف، صالحی شامی (م ۹۴۲ ه) تحقیق گروهی از فضلا، چاپ اول، ۱۳ جلد، مصر، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ۱۳۹۲ ه./ ۱۹۷۲ م.

۷۲. سَعْدُ السُّعُود. علی بن‌موسی، ابن طاووس (م ۶۶۴ ه) قم، منشورات رضی، ۱۳۶۳ ه. ش.

۷۳. سنن التِرْمذی. محمد بن عیسی تِرْمِذِی (م ۲۷۹ ه) تحقیق احمد محمد شاکر،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۳

۵ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۳۵۷ ه/ ۱۹۳۸ م.

۷۴. السنن الکبری (سنن بیهقی). احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸ ه) ۱۰ جلد، بیروت، دارالمعرفه.

۷۵. سیرهٔ المصطفی. هاشم معروف حسنی (م ۱۴۰۴ ه) چاپ دوم، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۴ ه. ش.

۷۶. سیرهٔ ابن هشام (السیرهٔ النبویهٔ). عبدالملک بن هشام حمیری (م ۲۱۸ ه) تحقیق گروهی از فضلا، ۴ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷۷. سیرهٔ ابن کثیر (السیرهٔ النبویهٔ) اسماعیل بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه) تحقیق مصطفی عبدالواحد، ۴ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷۸. سیرهٔ حلبی (إنسان العیون فی سیرهٔ الأمین المأمون). نورالدین علی بن ابراهیم حلبی (م ۱۰۴۴ ه) ۳ جلد، بیروت، المکتبهٔ الاسلامیه.

۷۹. سیرهٔ زَینی دَحْلان (السیرهٔ النبویهٔ و الآثار المحمدیهٔ). سید احمد بن زینی دحلان (م ۱۳۰۴ ه) ۳ جلد (در حاشیه سیره حلبی) بیروت، المکتبهٔ الاسلامیه.

۸۰. السیرهٔ النبویهٔ. عبدالوهّاب النجّار، به کوشش زکریا عمیرات، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه/ ۱۹۹۷ م.

۸۱. شرح الأخبار فی فضائل الأئمهٔ الأطهار. ابو حنیفه نعمان بن محمد مصری (م ۳۶۳ ه). تحقیق محمد حسین جلالی، چاپ اول، ۳ جلد، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ ه.

۸۲. شرح صحیح مسلم. ابو زکریا یحیی بن شرف نَوَوِی (م ۶۷۶ ه) ۱۸ جلد در نه مجلد، بیروت دارالفکر، ۱۴۰۱ ه/ ۱۹۱۸ م.

۸۳. شرح نهج البلاغهٔ. عزالدین عبدالحمید بن محمد، ابن ابی الحدید معتزلی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۴

(م ۶۵۶ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۲۰ جلد در ده مجلد، اسماعیلیان.

۸۴. الشفا بتعریف حقوق المصطفی. عیاض بن موسی، قاضی عیاض (م ۵۴۴ ه) تحقیق محمد علی بجاوی. ۲ جلد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۴ ه ۱۹۸۴ م.

۸۵. شواهد التنزیل. عبیدالله بن عبدالله بن احمد، حاکم حَسْکانی (م بعد از ۴۷۰ ه). به کوشش محمد باقر محمودی. ۳ جلد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ه/ ۱۹۹۰ م.

۸۶. صحیح البخاری. محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ه) ۸ جلد در چهار مجلد. بیروت دارالفکر، ۱۴۰۱ ه/ ۱۹۸۱ م.

۸۷. صحیح مسلم. مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ه) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی. چاپ دوم، ۵ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ه.

۸۸. الصحیح من سیرة النبی الأعظم. جعفر مرتضی عاملی، چاپ چهارم، ۱۰ جلد، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ ه/ ۱۹۹۵ م.

۸۹. الضُّعفاء و المتروکین. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابن جوزی (م ۵۹۷ ه) تحقیق ابوالفداء عبدالله قاضی. چاپ اول، ۳ جلد در دو مجلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه/ ۱۹۸۶ م.

۹۰. الضُّعفاء والمتروکین. احمد بن شعیب نَسایی (م ۳۰۳ ه) به کوشش بوران ضناوی و کمال یوسف حوت. چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیه، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۹۱. الطبقات الکبری. محمد بن سعد، کاتب واقدی (م ۲۳۰ ه) ۸ جلد، بیروت دار بیروت، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۹۲. عُمْدة عُیون صِحاح الأخبار فی مناقب الإمام الأبرار (عُمدة ابن بِطْریق). یحیی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۵

بن حسن اسدی حلی، ابن بِطْریق (م ۶۰۰ ه) چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ه.

۹۳. عُیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر (سیرة ابن سید الناس). محمد بن محمد، ابن سیدالناس یعْمُری (م ۷۳۴ ه) تحقیق محمد العبد خطراوی و محیی‌الدین مستو. چاپ اول، ۲ جلد، دمشق، دار ابن کثیر، مدینه، مکتبة دارالتراث، ۱۴۱۳ ه/ ۱۹۹۲ م.

۹۴. عُیون التواریخ (السیرة النبویة). محمد بن شاکر کُتْبی (م ۷۶۴ ه) به کوشش حسام الدین قدسی، قاهره، دارالانصار.

۹۵. الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب. عبدالحسین بن احمد، علامه امینی (م ۱۳۹۰ ه) چاپ سوم، ۱۱ جلد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ ه/ ۱۹۶۷ م.

۹۶. الفصول المختارة من العیون والمحاسن. محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) چاپ اول، ضمن مصنفات شیخ مفید جلد دوم، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.

۹۷. فقه السیرة. محمد غزالی (م ۱۴۱۶ ه) بیروت، عالم المعرفه.

۹۸. قُرْب الإسناد. ابوالعباس عبدالدین جعفر حمیری (م بعد از ۳۰۴ ه) تحقیق مؤسسه آل البیت، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۳ ه.

۹۹. الکافی. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ه) تحقیق علی اکبر غفاری. چاپ چهارم، ۸ جلد، دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ ه.

۱۰۰. الکامل فی التاریخ. عزالدین علی‌بن محمد، ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ه) چاپ ششم، ۹ جلد، بیروت، دارالکتاب العربی.

۱۰۱. الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۶

محمود بن عمر زمخشری (م ۵۳۸ ه) ۴ جلد، قم، نشر ادب حوزه.

۱۰۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. حسن بن یوسف علامه حلی (م ۷۲۶ ه) تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، چاپ پنجم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ ه.

۱۰۳. کمال الدین و تمام النعمهٔ. محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه) تحقیق علی اکبر غفاری، ۲ جلد در یک مجلد، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ه/ ۱۳۶۳ ه.

۱۰۴. کنز الفوائد. ابوالفتح محمد بن علی کراجکی (م ۴۴۹ ه) به کوشش عبدالله نعمه، ۲ جلد، چاپ بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۰۵. لسان العرب. محمد بن مکرّم بن منظور مصری (م ۷۱۱ ه) ۱۵ جلد، بیروت، دار صادر.

۱۰۶. مــانُزِّلَ فی القرآن فی علی ۷. احمد بن عبدالله، ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه) جمع و تدوین محمد باقر محمودی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ه.

۱۰۷. مجمع البیان لعلوم القرآن. فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه) به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی. ۱۰ جلد در پنج مجلد، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۱۰۸. مجموعهٔ الوثائق السیاسیهٔ للعهد النبوی والخلافهٔ الراشدهٔ. محمد حمیدالله حیدرآبادی (م ۱۹۹۸ م) چاپ پنجم، بیروت، دار النفائس، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۰۹. المحاسن. احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴/ ۲۸۰ ه) تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، چاپ دوم، قم، دار الکتب الاسلامیه.

۱۱۰. الْمُحَبَّر. محمد بن حبیب بغدادی (م ۲۴۵ ه)، تحقیق ایلزه لیختن شتیتر،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۷

بیروت، المکتبهٔ التجاریه.

۱۱۱. المَحَجَّهٔ البیضاء فی تهذیب الإحیاء. محمد بن مرتضـی، مولی محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی.

۱۱۲. المختصـر فی أخبار البشـر (تاریخ أبی الفداء). عماد بن ابوالفداء اسماعیل بن علی (م ۷۳۲ ه) ۴ جلد در دو مجلد، قاهره، مکتبهٔ المتنبی.

۱۱۳. مُرُوج الذَّهَب و معادن الجوهر. علی بن حسـین مسعودی (م ۳۴۶ ه) به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید. چاپ چهارم، ۴ جلد، مصر، مطبعهٔ السعاده، ۱۳۸۴ ه/ ۱۹۶۴ م.

۱۱۴. المسـتدرک علی الصـحیحین. محمـد بن عبدالله، حاکم نیشابوری، (م ۴۰۵ ه) به کوشـش یوسف عبدالرحمن مرعشـی، ۵ جلد، بیروت، دار المعرفه.

۱۱۵. مسند احمد. احمد بن محمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه). ۶ جلد، بیروت، دار الفکر.

۱۱۶. المصباح المُضـی فی کُتّاب النَّبی الأُمی و رُسُـله إلی ملوک الأرض من عربی و عجمی. محمد بن علی، ابن حُدیده انصاری (م ۷۸۳ ه) تحقیق محمد عظیم الدین، چاپ دوم، ۲ جلد، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۱۷. المُصَنَّف (مصنّف عبدالرزّاق). عبدالرزاق بن همّام صنعانی (م ۲۱۱ ه) تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، ۱۱ جلد، بیروت، المجلس العلمی.

۱۱۸. المُصَنَّف فی الأحادیث و الآثار (مصنَّف ابن ابی شـیبه). عبـدالله بن محمد، ابن ابی شـیبه (م ۲۳۵ ه) به کوشـش کمال یوسف حوت، چاپ اول، ۸ جلد، بیروت، دارالتاج، ۱۴۰۹ ه/ ۱۹۸۹ م.

۱۱۹. المَعالم الأثیرهٔ فی السنّهٔ و السیرهٔ. محمد محمد حسن شُرّاب، چاپ اول،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۸

بیروت، الدارالشامیه، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۱ ه/ ۱۹۹۱ م.

۱۲۰. معالم التنزیل (تفسیر بَغَوی) حسین بن مسعود بغوی (م ۵۱۶ ه) تحقیق گروهی از فضلا، چاپ اول، ۴ جلد، ریاض، دار طیبه، ۱۴۲۳ ه/ ۲۰۰۲ م.

۱۲۱. معجم البلدان. شهاب الدین یاقوت بن عبدالله حَمَوی (م ۶۲۶ ه) ۵ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه/ ۱۹۷۹ م.

۱۲۲. المعجم الکبیر. سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰ ه) تحقیق حَمْدی عبدالحمید سلفی، ۲۵ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۲۳. معجم مَا اسْتَعْجَم من أسماء البلاد والمواضع. عبدالله بن عبدالعزیز بکری اندلسی (م ۴۸۷ ه) تحقیق مصطفی سقا، چاپ سوم، ۴ جلد در دو مجلد، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.

۱۲۴. المغازی. محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ه) تحقیق مارسدن جونس، ۳ جلد، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۹ ه/ ۱۹۸۹ م.

۱۲۵. مکاتیب الرسول. علی احمدی میانجی (م ۱۳۷۹ ه. ش) چاپ اول، ۳ جلد، مؤسسه دار الحدیث، ۱۴۱۹ ه.

۱۲۶. مکارم الأخلاق. حسن بن فضل طبرسی (م قرن ششم ه) به کوشش محمد حسین اعلمی، چاپ ششم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳ ه/ ۱۹۷۲ م.

۱۲۷. المِلَلُ والنِّحَل. محمد بن عبدالکریم شهرستانی (م ۵۶۸ ه) به کوشش سید محمد کیلانی، ۲ جلد، بیروت، دار المعرفه.

۱۲۸. مُنار القاری فی شرح مختصر صحیح البخاری. حمزهٔ بن محمد قاسم. مراجعه عبدالقادر ارناؤوط. به کوشش بشیر محمد عیون. ۵ جلد، سوریه، مکتبهٔ دارالبیان، عربستان سعودی، مکتبهٔ المؤید، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۹۰ م.

۱۲۹. مناقب ابن شهور آشوب (مناقب آل ابی طالب (ع)). محمد بن علی، ابن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۸۹

شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ه) به کوشش دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی محلاتی، ۴ جلد، قم، انتشارات علامه.

۱۳۰. مناقب ابن المغازلی. علی بن محمد، ابن مغازلی (م ۴۸۳ ه) به کوشش محمد باقر بهبودی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۴۰۲ ه.

۱۳۱. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابن جوزی (م ۵۹۷ ه). به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، مراجعه نعیم زَرْزُور. چاپ اول، ۱۸ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه/ ۱۹۹۲ م.

۱۳۲. المُنَمَّق فی أخبار قریش. محمد بن حبیب بغدادی (م ۲۴۵ ه)، تحقیق خورشید احمد فارق، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۳۳. المَواهِبُ اللَّدُنِّیهْ بالمِنَح المحمّدیهْ. احمد بن محمد قَسْطَلانی (م ۹۲۳ ه)، به کوشش مأمون بن محیی‌الدین الجنّان، چاپ اول، ۳ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ه/ ۱۹۹۶ م.

۱۳۴. میزان الاعتدال فی نقد الرجال. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ه) تحقیق محمد علی بجاوی، ۴ جلد، دارالفکر.

۱۳۵. المیزان فی تفسیر القرآن. سید محمد حسین، علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ ه) چاپ سوم، ۲۰ جلد، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳ ه/ ۱۹۷۳ م.

۱۳۶. النصّ والاجتهاد. سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (م ۱۳۷۷ ه) تحقیق ابو مجتبی، چاپ اول، مطبعه سید الشهداء، ۱۴۰۴ ه.

۱۳۷. نهایهْ الأَرَب فی فنون الأدب. شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری (م ۷۳۳ ه) تحقیق گروهی از فضلا، چاپ اول، ۲۷ جلد، مصر وزارهْ الثقافهْ و الارشاد القومی، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۳۸. النهایهْ فی غریب الحدیث. مبارک بن محمد، ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ ه)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲،

ص: ۲۹۰

تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، چاپ چهارم، ۵ جلد، قم، اسماعیلیان ۱۳۶۴ ه.

۱۳۹. نهج البلاغة. محمد بن حسین موسوی، سید رضی (م ۴۰۶ ه) تحقیق صُبْحی صالح، چاپ اول، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۰ م.

۱۴۰. وسیلة الإسلام بالنبی علیه الصلاة والسلام. ابوالعباس احمد بن حسین، ابن قُنْفُذ قُسَنْطینی (م ۸۱۰ ه) تحقیق سلیمان صید محامی، چاپ اول، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۴ ه/ ۱۹۸۴ م.

۱۴۱. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی. نورالدین علی بن احمد سمهودی (م ۹۱۱ ه) تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. ۴ جلد در سه مجلد، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۴۲. الوفاء بأحوال المصطفی. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابن‌جوزی (م ۵۹۷ ه) تحقیق مصطفی عبدالواحد، چاپ اول، ۲ جلد، قاهره، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۶ ه/ ۱۹۶۶ م.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹